

از ویژگیهای نیروی سرنگونی طلب

* صدمت سازش ناپذیر با تمام جناح های رژیم * صف آرائی منسجم در برابر دشمن * بهره گیری از تمام ابزارها و روش ها * گسترش پایگاه اجتماعی * ارتقاء فرهنگ مبارزاتی * احترام به آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات * باور عملی به گفتن سازنده و فعال * تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان

سرسخن
شماره نخست
صفحه 35

صفحه 2



سرسخن

آناهیتا اردوان: از رستاخیز و حماسه سیاهکل و جنبش فدایی تاکنون
صفحه 3

سعید اطلس: رویداد 19 بهمن 60 و تاثیر آن در روند حرکت سازمان مجاهدین
صفحه 6

محمود خادمی: 25 بهمن 89 اولین نافرمانی مدنی مردم ایران
صفحه 8

مازیار رازی: ارزیابی درس های بهمن ۱۳۵۷
صفحه 12

بهرام رحمانی: نقش کارگران ایران در سی و پنج سال گذشته!
صفحه 14

عباس رحمتی: از بهمن ۱۳۷۸ (از اعتراف به قتل های زنجیره ای- سیاسی تاکنون)
صفحه 17

کوروش طاهری: سیاست و ایدئولوژی حاکم بر ورزش در جمهوری اسلامی ایران
صفحه 23

علی فیاض: بهمن 1357 (از جنبش آزادیخواهان مردمی تاکنون)
صفحه 25

میلاد مختوم: بهمن یکهزار و سیصد و نود و ... چند
صفحه 27

کلمراد مرادی: بهمن 1324 خورشیدی (از جنبش دوم بهمن در مهاباد معروف به دوری بندان تاکنون)
صفحه 29

علی ناظر: من لاسانا باتیلی هستم
صفحه 31

مازیار رازی: نگاهی گذرا به ساختار اقتصاد جهانی - بخش ششم و پایانی
صفحه 33

ماه خون، خیانت، آزادیخواهی

تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی

پنج

25 بهمن 67 یادآور روزیست که خمینی، سلمان رشدی را بخاطر نوشتن کتاب **آیات شیطانی** مهدور الدم خواند و **فتوا** داد که "به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم مؤلف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آن‌ها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس که در این راه کشته شود، شهید است ان شاء الله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته" میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت ایران نیز پس از انتشار این بیانیه چهارشنبه 26 بهمن 1367 را عزای عمومی اعلام کرد.

هر چند شایعه شد که سلمان رشدی فوری و فوری پوزش خواسته و منظوری نداشته و نمی خواسته به اسلام و مسلمانان توهین کند، اما خمینی پایش را در یک کفش کرد و چهار روز بعد گفت حرف همان است که او زده و "سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به

دَرکِ واصل گرداند. "

ربع قرن گذشت و در **17 دی 93**، به دنبال حمله ای به دفتر مجله شارلی ابدو 5 کاریکاتورست به قتل می رسند. در عکس العمل به این کشتار، **شارلی ابدو** کاریکاتور دیگری از پیامبر مسلمانان منتشر می کند، اما، جانشین خمینی، ولی فقیه و رهبر شیعیان دنیا کم آورده و حَتّاق می گیرد. گویی ریش رهبر معظم و فرزانه و چه و چه و چه انقلاب، بدجوری در گرو مذاکرات هسته ای است؛ و پاسدار بیضه اسلام، در اوج بی بیضه گی، می خواهد انتشار کاریکاتور موهن پیامبر اسلام را با یک استغفرالله بی رمق نادیده بگیرد، و فقط به پیامی فاضلان به **"حوانان اروپا و آمریکای شمالی"** بسنده کند. ظاهراً، افسار ولایت این روزها در دست رفسنجانی است تا مصلحت نظام را تشخیص دهد. خیمه نظام از ترس تحریم ها و تهدید کنگره آمریکا برای تشدید آن، بی توجه به اینکه امامش خمینی و پیشکشوتش فضل الله نوری در قبر

این دنده و آن دنده می شوند، و بسیجی ها جلوی سفارت فرانسه یقه می درانند، می خواهد در یک نرمش قهرمانانه حیثیت پیامبر اسلام را برای بقای بیت رهبری معامله کرده و ثابت کند که آخوند جماعت برای تصاحب منبر، حاضر است امام حسین را ده بار بکشد و صد بار دور صحرای کرپلا تشنه بچرخاند.

هرچند اینگونه فتاوی بیانگر درک ارتجاعی آخوندها از آزادی بیان است، اما عدم عکس العمل از سوی امامزاده خامنه ای دو نکته را مسجل می کند. اول اینکه نعلین عنوان امام برای این آخوند روضه خوان خیلی گشاد است. دوم اینکه، تأثیرات سوء وافور بیشتر از آنست که "حضرت آقا" بتواند در برابر غرب عرض اندام کند. ولی مطلقه، به مجرد شنیدن اولین یخ، رنگ می بازد و پشت امامان جمعه قایم می شود و از صدور فتوایی خمینی وار، جاخالی می دهد. شاید هم رهبر فرزانه و **عمار** زمان که می گفت "دیپلمات نیستیم، انقلابیم"، متحول شده و به جمع "اصلاح طلبان" بی تپه پیوسته و بقول کیهان حسین شریعتمداری به جمع **"عده ای مسلمان نما"**، ملحق شده است. به هر

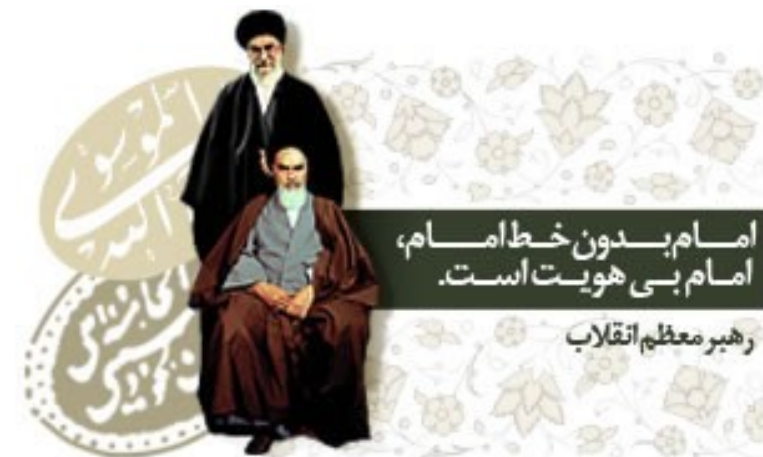
دلیلی که ولی فقیه متمدن شده باشد، **انصار حزب الله** را عمّار دیگری باید.

وقتی نظامی سیاسی تمام موجودیت خود را روی باورهای ایدئولوژیک استوار می کند، عاقبتی بجز همین چپ و راست زدن ها، و سرانجام وارد جاده خاکی شدن ندارد.

ماهنامه دیدگاه سوم

بهمن 1393

فوریه 2015



<http://www.mostazafin.tv/user-send/video/1630>

<http://ayatesheytani.blogfa.com/post-2.aspx>

<http://www.mashreghnews.ir/fa/news/285227>

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2015/01/150107_145_french_satirical_magazine_attack

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2015/01/150114_103_charlie_hebdo_new_issue

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13931102000012>

<http://www.ammariyon.ir/fa/news/25376>

<http://kayhan.ir/fa/news/34895>

<http://www.mojahedin.org/news/149012>

آناهیتا اردوان: از رستاخیز و حماسه سیاهکل و جنبش فدایی تا کنون

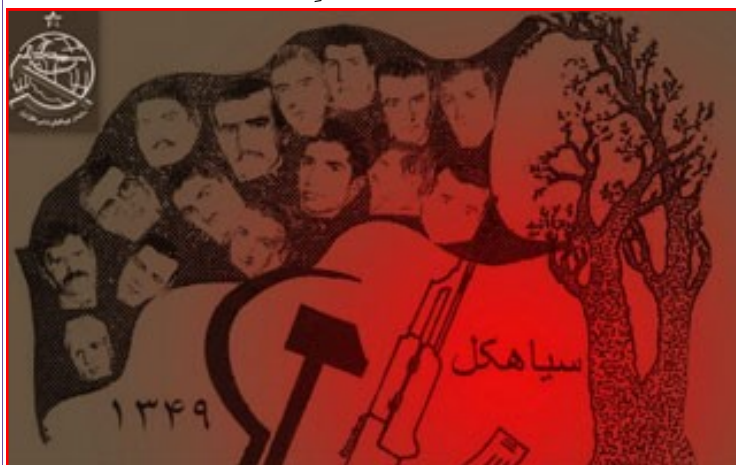
جنبش های اجتماعی با ماهیتی انقلابی، از عملکرد هماهنگ و سازمان یافته گروهی یا گروه هایی از افراد با ارزشهای مشترک، با اعتقاد به تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی، جهت نیل به هدفی مشترک و ایجاد دگرگونی ریشه ای و بنیادین، تعریف می شوند که در روند رشد و بالندگی قادرند بخش عظیمی از توده های تحت ستم را وارد صحنه پیکار علیه دشمن مشترک نمایند. چرخه حیات یا فرایند پیشرفت جنبشهای اجتماعی به چهار علت: "ظهور یا وضع مقدماتی"، "ادغام و رسمیت یافتگی"، "همه گیر شدن" و "رکود"، حادث می شود که این خود، بر چهار علت عمده: "سرکوب"، "طمعکاری و تباہی با حاکمیت"، "فصول و انحرافات درونی" و "پیروزی" استوار است.

حماسه و رستاخیز سیاهکل، اعلام موجودیت و ظهور جنبش پیشتاز فدایی، نیز بخش ستایش انگیزی از تاریخ جنبش اجتماعی و انقلابی معاصر میهنمان می باشد که شالوده نبردی نوین و سازمان یافته در شکل مسلحانه انقلابی، علیه دیکتاتور "آریامهری" را بنیاد نهاد و پروسه جدید و خلاق را در جنبش انقلابی و کمونیستی، پدید آورد. برافراشتن رزم مسلحانه و اعمال قهر انقلابی پیشتازان فدایی سبب ساز ظهور جنبش فدایی گشت که توانست توده ها را از نومیدی مطلق و تسلیم خارج کند و رسالت پیشاهنگ و پیشتاز جنبش عمومی ضد نظام سلطنتی را بعهده بگیرد. جنبش پیشتاز فدایی را، نیز می توان، بدور از هر گونه رویکرد ذهنی، متافیزیکی و مکانیکی، در چرخه عمومی حیات جنبشهای اجتماعی و در پارادایم مبارزات جهانی و شرایط سیاسی دوران خود مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار داد. چه بسا، چنین کنکاشی در گذشته، ما را در ارزیابی وضعیت و موقعیت کنونی کنشگران و رهروان آرمانهای انقلابی فدایی و سوسیالیستی، یاری رساند و ره گشای طرح مطلوبتری برای آینده و آیندگان، باشد.

فاز نخست: ظهور یا وضع مقدماتی

رستاخیز سیاهکل: پاسخی قاطع و اجتناب ناپذیر به شرایط اختناق، ترور و دیکتاتوری

عوام فریبی نظام ستم شاهی پیرامون اصلاحات ارضی و انقلاب سفید هیچگونه بهبودی در وضعیت فلاکت بار اقتصادی و سیاسی و



فرهنگی جامعه، بهمراه نداشت. اختناق و خفقان فراوان، تمامی فرصتهای انتقاد و مبارزه مسالمت آمیز را از مخالفان، روده بود. یأس و قنوط مطلق توسط نیروی سرکوبگر مخوف ساواک بر فضای سیاسی، سایه ای سنگین افکنده بود. "شاه" بسای خروس دغلبازی بر تپه ای از زباله خود بانگ می کشید و به امپریالیسم نوید "جزیره ثبات" می داد. رفیق امیرپرویز پویان در کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" پیرامون غلظت شدید جو پلیسی می نویسد: "تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هرگونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهیخوار بسر می بریم، وحشت و خفقان، فقدان هر نوع شرایط دموکراتیک، رابطه ما را با مردم خویش بسیار دشوار ساخته است. همه کوشش دشمن برای حفظ همین وضع است تا با توده خویش بی ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است."

تئوری بافی و بی کرداری عاقبت طلبان که تنها به شیوه اژر

کردن و تکرار عینی فرمولهای فلسفه مارکسیسم-لنینیسم، که فوقش اهدافی عام را معین می کرد، بسنده می نمودند، به جوانان و روشنفکران بویژه مارکسیست، سرگردان در بحث پیرامون شرایط عینی و ذهنی، راهکاری علمی و عملی، ارائه نمی داد. اکثر قریب به اتفاق گروهها و احزاب مدعی مارکسیسم بدون توجه به شرایط سیاسی خاص ایران به دیپلماسی بی چون و چرا شوروی و چین و آلبانی، وابسته بودند و انفعال و بربدگی و خیانت پیشگی خودشان را تحت لوای صبر و شکیبایی، تئوریزه و در رگهای تشنه رهایی و عدالت، تزریق می کردند. «تاکتیک مبارزه مسلحانه» متأثر از موقعیت رکود و خمود فضای سیاسی داخلی، بی رونقی تئوری انحلال طلبی، شکست سیاستهای رفرمیستی، سازشکارانه و آپورتونیستی حزب توده منتج از اختلافات بین شوروی و چین، بموازات پیروزی انقلابات و تلاطمات و نقش انکارناپذیر خط مشی چریکی و شکل گیری جنبش های مترقی در سراسر جهان (1)، به مثابه یگانه راه گشایش فضای سیاسی و خروج از بن بست بیحرکتی و تسلیم توده ها و پیوند پیشاهنگ با توده، در دستور کار نیروهای جدی انقلابی و مارکسیست قرار گرفت. در چنین شرایط تاریخی، گروهی از پیشگامان جنبش فدایی با تحلیل درست از شرایط مشخص، اعتقاد به نقش محوری تاکتیک مبارزه مسلحانه و انسانگرایی بر پایه حمایت از منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان، پاسخی قاطع و ضروری به شرایط اختناق بود تا پویایی بینش مارکسیستی، فراروی اندیشه های جزمی و نسخه وار را، نظیر شیران شرز در بیداری و نه چون شغالان در خواب آلودگی، آشکار سازد. از دهه چهل گروههایی به مبارزه مسلحانه جهت آبیاری بذر آگاهی توده های تحت ستم می اندیشیدند. در همین روند، رفیق فدایی، بیژن جزنی، بعد از سال 1342، با عده ای دیگر یاران فدایی، گروهی تشکیل دادند که در سال 46، ضربه خورد و رفیق جزنی دستگیر شدند، بقایای این گروه، صفای فراهانی، صفاری آشتیانی، حمید اشرف، غفور حسن پور، اسکندر صادقی نژاد، به سازماندهی گروه مذکور پرداختند. سرانجام، این گروه معروف به گروه جنگل، گروه یک یا گروه سیاهکل، به انجام عملیات سیاهکل در شامگاه نوزده بهمن 1349، در تیره و تاریکترین دوران اختناق و سرکوبگری، اقدام نمودند و شعله های شور و روحیه انقلابی را در «جزیره ثبات» شاه خائن و مردم فریب، برافروختند. رستاخیز سیاهکل، طنین مواضع اصولی و انقلابی محکم مارکسیستی دوران خویش است که مبین صحت استنتاج تاکتیک و تعاریف مقولات و مفاهیم مارکسیستی از درون شرایط معین تاریخی نسبت به موقعیت خاص اقتصادی و سیاسی هر فاز و برهه تاریخی علیه برداشتهای ملا لفتی که قصد داشتند، علم مارکسیسم را از پراتیک و عمل انقلابی، تهی و به یک دگم بی جان و منجمد تنزل دهند، می باشد. بدین ترتیب، در فاز مقدماتی شکل یابی جنبش فدایی، گروهی از پیشاهنگان جنبش فدایی بر پایه اصل کلاسیک مارکسیسم-لنینیسم مبنی بر نقش عمده تاکتیک مبارزه مسلحانه و تعیین شکل صحیح مبارزه بر اساس ضرورت اجتماعی و سیاسی آن دوران، بر خرده کاری و بی هدفی و انتظار کشیدن غیرفعال مهر باطل کوبیدند. گروه سیاهکل، از نظرگاه دیالکتیکی بجای حرکت از مفاهیم و تعاریف مجرد با مطالعه تجارب واقعی و مشخص و تحلیل درست از شرایط مشخص نقش راهنما و پیشاهنگ را برای عمل انقلابی توده ها، ایفاء نمودند و در عینیتی انکارناپذیر که قابل خدشه و تخطئه نیست این اصل مارکسیستی مبنی بر "سلاح انتقاد نمی تواند جایگزین انتقاد سلاح گردد" را به اثبات رساندند. برخی جنبشهای اجتماعی در تاریخ، در فاز مقدماتی شکست می خوردند ولی رستاخیز سیاهکل از خون، باز برخاست و با ادامه مبارزه مسلحانه نقطه عطف عمل و پراتیک انقلابی در تاریخ مبارزات رهایی بخش و کمونیستی میهنمان، در مراحل حیات خویش،

آناهیتا اردوان: از رستاخیز و حماسه سیاهکل و جنبش فدایی تا کنون

موجبات شکل‌گیری جنبشی فراگیر و پیشتاز با تمامی کارکردها و ویژگی‌های یک جنبش مترقی و انقلابی و سوسیالیستی، برای تدارک انقلاب را، فراهم ساخت. چنانکه بعدها رسولی بازجوی مشهور ساواک گفت: «ما اشتباه کردیم که سیزده نفر سیاهکل را با هم به اطاق بازجویی آوردیم و با هم به جوخه اعدام سپردیم. باید آنها را تک تک می‌آوردیم، می‌شکستیم و به تلویزیون می‌کشیدیم!»
رفیق بیژن جزنی، از بنیانگزاران و تئوریسین‌های جنبش فدایی و کمونیستی ایران در نقش پیشاهنگ و توده در این رابطه، می‌نویسد:
"سرانجام، در 19 بهمن سال 1349 "تعرّض انقلابی" قلب "وحشت و اختناق" را که بر جامعه چیره بود، نشانه رفت و "مبارزه مسلحانه" که طی چندین سال در شرایط دشوار تدارک یافته بود، با حمله یک دسته چریک به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل آشکار شد. ما این واقعه را نقطه آغاز جنبش مسلحانه می‌شناسیم. این رستاخیزی بود که به قریب بیست سال عقب‌نشینی جنبش رهایی بخش پایان داد و پیشروی نیروهای جلودار خلق را آغاز کرد... می‌توان گفت که درست پیش از رستاخیز سیاهکل، مردم و جریانها و محفل‌های مخالف رژیم، بر اثر قدرت نمایش رژیم، در نومی‌دی به سر می‌بردند. در این شرایط بود که رستاخیز سیاهکل درخشید. سیاهکل در شرایط سکون و خفقان و در اوج نومی‌دی مردم، سکوت را شکست و رژیم را که در اوج قدرت نمایی و ثبات ظاهری بود، به مبارزه طلبید."

فاز دوم: ادغام و سازمان یافتگی

ورود مبارزه به این فاز، برای کلیه جنبش‌های اجتماعی، هر چند با گروه کوچک یا بزرگ آغاز شوند، بمعنای چیرگی بر برخی موانع رشد تکامل پیش‌رونده، است. فعالیت‌های انقلابی در پروسه رشد و تمایل تبدیل به جنبشی همه‌گیر شدن، بالاچار مخفی و پنهانند، ولی از نظر کمی و کیفی به سطح عالی تری ارتقاء و سازمان یافته تر می‌شوند. جزیره ثبات و ارکان نظام خودکامه سطنتی با عملیات سیاهکل به لوزه در آمد. شاه از موضع ضعف و زبونی که صفت مشترک همگی مستبدان تاریخ است، به شتاب، فرمان سرکوب مطلق و گسترده را به نیروی سرکوبگر ساواک، صادر نمود و تلاش کرد با اعدام سیزده تن از رزمندگان قهرمان فدایی در 26 اسفند سال 49، کنترل اوضاع را دوباره در دست بگیرد غافل از اینکه مستبدان می‌توانند مانع مبارزه علنی شوند، ولی این به معنای تعطیلی مبارزه نیست! به بیانی دیگر، سرکوب همواره ره به تسلط نمی‌برد! بدنیال رستاخیز سیاهکل، کاخ قدرقدرتی نظام با ادغام دو گروه جنگل (جزنی- ضیاء ظریفی) و گروه (رفقا احمد زاده - پویان) واعلام موجودیت سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، شکاف دیگری برداشت و پیشگامان مبارزه مسلحانه و رهایی بخش ستمدیدگان فاز دوم حیات خویش را ظفرمند، پشت سر نهادند و علیرغم سرکوب خشن، اتوکراسی حاکم را با جذب نیروهای بالفعل جامعه و کادرسازی، به مصاف جدی طلبید.

فاز سوم: همه گیر شدن

بزرگترین سازمان کمونیستی خاورمیانه در انقلاب بهمن 57

سازمان چریک‌های فدای خلق ایران از حماسه سیاهکل تا انقلاب 21 بهمن سال 1357 با مبارزه سیاسی - نظامی، علیرغم ضرباتی که رژیم دیکتاتوری شاه بر آن وارد کرد و با وجود آن که تمامی رهبران آن و منجمله رفقای فدایی، بیژن جزنی، حمید اشرف، رفقا غفور حسن پور، مسعود احمد زاده، امیر پرویز پویان، اسکندر صادقی نژادو عباس مفتاحی ... طی درگیری با ساواک شاه و یا در پای جوخه های اعدام جان باختند، ولی با بسیاری کمبودها و اختلافات درونی توانست در راس جنبش ضد دیکتاتوری سلطنتی، قرار بگیرد. تظاهرات روزهای 19 و 21 بهمن سال 1357 که توسط سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در تهران برگزار شد بیانگر توانمندی بنیانگذاران و تئوریسین ها و فعالان و کنشگران فدایی از آغاز فاز مقدماتی تا فاز همه گیر شدن بود. تحقق انقلاب ضد سلطنتی علیرغم ضجه های شاه، بیانگر توان چریک فدایی خلق در بسیج نیروهای اجتماعی زیر شعار صحیح توسعه جنبش انقلابی به مثابه وظیفه ای ملی و انترناسیونالیستی بود. آنگونه که بانگ و غوغای " ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم" در قیام توده ای علیه استبداد سلطنتی جلوه ای از تلاش، فداکاری و روش خلاق و اصولی و انقلابی پیشاهنگ بود که سرانجام انرژی ذخیره توده را به انفجار کشید.

فاز کنونی : رکود

فاز رکود، بمعنای "شکست" نیست! "سرکوب" و "طمعکاری و تپانی با حاکمیت" و "قصور و انحرافات درونی" از دلایل عمده فاز مذبور به شمار می‌روند که در پارادایم وضعیت جهانی و داخلی و درون تشکیلاتی قابل تجسسند.
جنبش‌هایی که در طول نبرد به خواسته های خود نائل می‌آیند و پیروز می‌گردند نیز در صورت عدم تلاش برای دستیابی به حقوق و نیازهای روز توده ها در تناسب با دوران، موضوعیت خود را از دست داده و از نظر کمی و کیفی به فاز رکود وارد می‌شوند. جنبش فدایی برای تحقق دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیزم مبارزه می‌کرد و تضاد عمده دوران را بر اساس اسلوب تفکر صحیح از مارکسیسم و عمل انقلابی و رابطه دیالکتیکی بین آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، دیکتاتوری شاه می‌دانست و به ارتباط ارگانیک بین امپریالیسم و کل مناسبات سرمایه داری و دیکتاتوری شاه معتقد بود. از همین رو، مبارزه با امپریالیسم و کل سیستم و مناسبات سرمایه داری را اساساً در مقوله مبارزه با دیکتاتوری شاه مطرح می‌نمود و خواستار یک انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر برای وارد شدن به گام بعدی، مبارزه برای سوسیالیسم بود. باور به ضرورت رهبری طبقه کارگر برای پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک و گذار بی وقفه به انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا برای استقرار سوسیالیسم از وجوه مشترک بین گرایش‌های جنبش فدایی تا انقلاب 57، بود. جنبش فدایی با قدرت‌گیری خمینی و آغاز استبداد ناهنجار ولایی، قادر نشد به اهداف دموکراتیک و سوسیالیستی جهت سیادت طبقه کارگر، دست یابد. لهذا، "شکست" به عنوان یکی از نشانه های رکود در رابطه با جنبش فدایی، مردود شمرده می‌شود.

رکود پیامد تهاجم راست گرایان و بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر

تهاجم گرایش‌های نولیبرالیستی، استبدادی و روشنفکران دست راستی در دهه های اخیر به مارکسیسم خلاق و ظهور عنان گسسته ی فاشیسم در اشکال گوناگون؛ داعش، بوکوحرام، قدرت‌گیری احزاب دست راستی در کشورهای اروپایی و اوکراین و حماس و شوونیسم وحشی و تقویت و تحکیم صهیونیسم، مبین بحران جنبش کمونیستی و بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر، می‌باشد. جنبش فدایی نیز متأثر از وضعیت مذبور است. برآمد و صعود بنیادگرایی مذهبی در دوران کنونی یک معضل جهانی است که همچون زنجیری بهم پیوسته عمل می‌کند. این صعود دهنشتاک و مخرب نه تنها به اجرای سیاست‌های جنگ طلبانه از یک سو و از سوی دیگر سیاست مماشات طلبانه نمایندگان سرمایه داری انحصاری با نظام‌های خودکامه از جمله جمهوری اسلامی به مثابه سلسله جنبان بنیادگرایی مذهبی در منطقه ربط پیدا می‌کند، بلکه نشاندهنده بحران در سازمانها و احزاب کمونیستی و بحران ایدئولوژیک در طبقه کارگر نیز می‌باشد. ژرفش تناقضات عمیق سرمایه داری انحصاری، رشد بیگانگی و از بی خویشنتی انسان و انزجار از تضاد فاحش طبقاتی و شکست انتگراسیون، سبب ساز جذب نیروهای ناراضی بسوی گروه‌های مذبور می‌شود. این در حالیست که، خروج پیکار طبقه ی کارگر از حوزه ی تقاضاهای اقتصادی و بسیج کارگران و ستمدیدگان و هر چه بیشتر سیاسی کردن مبارزه طبقه ی کارگر وظیفه جنبش و احزاب کمونیستی و انقلابی است تا برابر فاشیسم و

آناهیتا اردوان: از رستاخیز و حماسه سیاهکل و جنبش فدایی تا کنون

بنیادگرایی مذهبی چه در شکل دولتی مثل استبداد حاکم بر طهران یا شکل غیردولتی آن، قد علم نماید تا ریشه آنرا بخشکانند. ولی بحران ایدئولوژیک طبقه کارگر ناشی از عملکرد ضعیف جنبش کمونیستی، راه را برای هجوم گرایش‌های فاشیستی و بنیادگرایی مذهبی هموارتر ساخته تا خلاء ناشی از این بحران را برای طبقه ی کارگر، پر کنند. در همین روند، احزاب و سازمانهای کمونیستی نتوانستند سطح جنبشهای بهار عرب، جنبش برآشفنگان و اشغال وال استریت و .. دوران سرمایه داری انحصاری را تا سطح نبرد علیه سیاستهای نولیبرالیستی، ارتقاء دهند.

طمعکاری و بنایی با ارتجاع و قصور و انحرافات درونی

در اوایل انقلاب بهمن، گرایش فرصت طلب و سازشکار و خائن در درون سازمان که هر اقدام انقلابی را طرد می کرد و برآن بود تا ماهیت ارتجاع حاکم و جناح ها و باندهای در قدرت را بیوشاند و آنرا بزرگ کند، به دفاع از سیاستهای حاکم که با هدف فریب توده ها طراحی می شد، و در نهایت به تداوم و تثبیت و تشدید استثمار زحمتکشان به وسیله طبقه حاکم می انجامید، پرداخت. فرصت طلبان خیانتکاری که با تصاحب و انحصار و تقسیم مسوولیت‌های تشکیلاتی بین طرفدارانشان، و دفاع از «مواضع ضد امپریالیستی خمینی»، موجد انشعاب در بزرگترین سازمان کمونیستی خاورمیانه شدند و تا فخر منجلاب ارتجاع، پیش رفتند. تسلط گرایش اپورتونیستی، در شرایطی استثنائی که اکثریت رهبران ذیصلاح جنبش فدایی در خون خود غلطیده بودند، با اخراج مخالفان و سپردن مسوولیتها و اهرمهای تشکیلاتی و اعمال سیاست فرقه سازی در مناسبات تشکیلاتی، میسر شد و موجبات پراکندگی کادرها، و دو انشعاب را در سال 1358 فراهم ساخت.

آنها هنوز هم، با هر شیوه و طریقه انقلابی و ایثار و از خودگذشتگی مخالفند و چیزی جز حفظ وضع ناعادلانه طبقاتی موجود را نمی خواهند و از این وضعیت آشفته، سود می جویند. حمایت از سیاست انحرافی دفاع از مواضع ضد امپریالیستی خمینی پس از تسلط گرایش اپورتونیستی بوسیله شیوه های غیرتشکیلاتی و اتوریته منفی، را میتوان از نمودهای نقش هژمونیک گرایش‌های اپورتونیستی و انحرافات بدلیل «طمعکاری و بنایی با حاکمیت» بحساب آورد. این در حالی اتفاق می افتاد که رفیق جزئی قبل از جان باختن با درایتی بی نظیر خطر قدرت گیری ارتجاع را به جنبش گوشزد و دقیقاً از "خمینی" نام برده بود.

انشعابات پی در پی و ریزش کادرها و فعالان جنبش فدایی از این دوران به بعد، به سبب سرکوب ددمنشانه و خشن فعالان توسط شاه و بعد از آن ارتجاع از یکسو و قدرت گیری گرایش‌های سکتاریستی و دگماتیستی به مثابه انحرافات درونی از سوی دیگر، صورت پذیرفت. بزرگترین سازمان کمونیستی بخاطر باند بازی، عدم رعایت اصل «سانترالیزم دموکراتیک» و رعایت حقوق برابر اعضا، تصفیه و حذف بخاطر انگیزه های ذهنی و شخصی با شیوه ها و اسالیب آلوده و مشکوک، تقسیم مسوولیت‌های مهم تشکیلاتی بر پایه رفیق بازی و رواج سرخوردگی، حذف تصفیه فعالان بجای برخورد ریشه ای با بحران تشکیلاتی، جذب نیرو بدون توجه به پیشینه مبارزاتی، عدم ایجاد فضایی سازنده و فزاینده در دفاع از حیثیت و اعتبار فعالان، تنگ نظری و قدرت گیری مافیایی...، تکه پاره شد. "جناپ گاپیلون" یکی از نمودهای فاجعه باری انحرافات درونی است که نیروهای فدایی را در تقابل مسلحانه در برابر یکدیگر قرار داد.

برآمد: راه برون رفت از رکود و خمودی

آرمانهای فدایی هنوز در چشم انداز همه انانی است که برای رهایی و سوسیالیسم مبارزه می کنند

در درازنای تاریخ مبارزات انقلابی، کمونیستی و رهایی بخش ایران، هیچ جنبشی به اندازه جنبش فدایی تا آغاز انشعابات نتوانست با سلاح برنده مارکسیسم-لنینیسم و مبارزه سیاسی- نظامی، در نضج قیام ضد سلطنتی با پرهیز از دگماتیسم و سکتاریسم و ولنتاریزم و فقط با اتکاء به نیروی توده ها، در بدترین شرایط اختناق و سرکوب، پایدار و سرفراز باقی بمانند. دستگاه تبلیغاتی رژیم پیوسته در تلاش است تا با استفاده از اسناد ساواک شاه و حمایت افرادی زبون و سست عنصر، اعتبار انقلابی جنبش فدایی را خدشه دار سازد. این موضوع از سوی دستگاه اطلاعاتی رژیم در شرایط بحرانی عمیق سیاسی و اقتصادی و شکاف و شکنندگی در ساختار سیاسی حاکم، به منظور ایجاد انفعال در ذهن نسل جوان، صورت می پذیرد. زیرا، جنبش فدایی نماد عمل انقلابی و ایثار و سخت کوشی و از خودگذشتگی برای منافع محرومان است که اگرچه به اهداف نهایی خود نرسید، اما تجارب غنی و گرانبهای به میراث نهاد که کماکان روشنایی بخش راه تمامی فعالان و کنشگران مبارزه فخر آمیز علیه استبداد حاکم است. نگاهی به فازهای تکامل پیشرونده جنبش فدایی تا فاز رکود، نشان می دهد که بنیانگذاران و تئوریسین ها و فعالان آن، علیرغم اختلاف نظرها پیرامون برخی موضوعات قادر شدند بخاطر منافع طبقه کارگر و اقشار ستمدیده با وحدت عمل انقلابی و تاکید بر عنصر پیشاهنگ و مبارزه سیاسی و نظامی، راه پر فراز و نشیبی را طی کنند. پراکسیس مناسب و صحیح جنبش فدایی از طریق ارتباط آنان با کارگران و دیگر گردانهای زحمتکش اجتماعی و مشارکت در زندگی روزمره آنان حاصل گشت تا آنجا که زنان فدایی برای نخستین بار در تاریخ، نه تنها بطور سازمان یافته پا به عرصه مبارزه مسلحانه گذاشتند بلکه به کار در کارخانجات و کارگاهها جهت ارتقاء آگاهی و تضمین رهبریت طبقه کارگر در نبرد علیه دیکتاتوری پرداختند. در شرایط کنونی نیز وظیفه عنصر آگاه و پیشاهنگ فدایی، رشد و ارتقاء آگاهی سیاسی توده هاست، و نه لنگ لنگان در پشت صف مبارزات خودانگیخته آنها روان شدن!

درس گرفتن از شکستها، که بویژه بدلیل انحرافات درونی و موقعیت رکود کنونی است را می بایست با دیدگان باز دید و صادقانه با آن برخورد کرد. قبل از اینکه به دنبال مقصر بگردیم به نقد خود بپردازیم و کمی و کسری ها را جبران کنیم. برخی فاز رکود و شرایط کنونی را، «تداوم» می نامند. برعکس آنچه معمولاً تصور می شود، «تداوم»، قانون تکامل نیست. بلکه، ادوار تکامل همواره توسط تغییرات تند و ناگهانی قطع می شوند. ظهور مرحله جدید در تکامل وقتی انجام می پذیرد که شرایط برای آن فرارسیده باشد که در آن حالت، انقطاع در تداوم، جهش از یک حالت به حالت دیگر را محقق می کند. خروج از فاز رکود و نیل به فاز عالی تر در راستای تکامل پیشرونده، مستلزم محکم نمودن صفوف "فدایی" است، تا آگاهی بر ضد خودانگیختگی در اعتراضات جاری قد علم کند. اختلاف آشتی پذیر را معمولاً می توان با تکیه بر روی وحدت عمل یا کوشش برای حل تضاد، یا بر ملا ساختن نقاط اختلاف، انتقاد و کوشش برای دستیابی به یک سنتز عالی تر که موجب اتحاد عمیق تر شود، حل کرد. در غیر این صورت گرایش‌های ارتجاعی، بورژوازی و تریدیونیونیستی و فرمیستی خلاء حضور پیشاهنگ فدایی را برای طبقه کارگر بار دیگر، پر خواهند کرد.

پانویس

1. پیروزی انقلاب کوبا به رهبری فیدل کاسترو، تشکیل گروههای کوچک چریکی در بولیوی به رهبری چه گوارا و قتل وی، پیروزی انقلاب رهایی بخش الجزایر، جنگ ویتنام، مبارزات ترقی خواهانه گروههای چریکی در فلسطین و تشکیل سازمان آزادیبخش فلسطین، مبارزات چریکی در کشورهای اروگوئه و برزیل و آرژانتین و فعالیت سازمانهای مسلح در کشورهای اروپایی از قبیل ایتالیا، آلمان، انگلیس، اسپانیا و یونان، رستاخیز جنبشهای دفاع از حقوق مدنی در آمریکا برای برابری و عدالت اجتماعی، جنبشهای دانشجویی در اروپا و آمریکا و مبارزات ضد استعماری کشورهای اروپایی و...

سعید اطللس: رویداد 19 بهمن 60 و تاثیر آن در روند حرکت سازمان مجاهدین

بنا به سوژه های پیشنهادی برای ویژه نامه بهمن ماه ماهنامه دیدگاه سوم، قسمت این شد که در مورد سوژه فوق بنویسم . نوشتن در مورد سازمان گسترده ای که طی سی و شش سال گذشته تعداد قابل ملاحظه ای پراتیک سیاسی، اجتماعی و نظامی را در پروسه مبارزه با رژیم حاکم بر ایران از سر گذرانده و فراز و نشیب های فراوانی را آزموده است، نیازمند داشتن اطلاعات موثقی از کلیت عملکردهای این سازمان در بیش از سه دهه گذشته است. همچنین دانستن دلایلی که منجر به تصمیم گیری های تاکتیکی رهبری این سازمان در مقاطع مختلف زمانی شده است. جدا از موضوعات فوق، گره خوردن بعضی از ناگفته هایی که می تواند حتی در مقیاسی محدود، امنیت جانی رزمندگان مجاهد ساکن لیبرتی در عراق را مورد تهدید قرار دهد و به فعالیت های کنونی مجاهدین لطمه وارد آورد، خود نکته مهمی است که پرداختن به همه زوایای زندگی مبارزاتی مجاهدین و ارائه تصویری درست و همه جانبه از آنها را دچار مشکل می کند.

بنابر این نوشتار حاضر تنها مرور گذرایست بر آنچه که از 19 بهمن سال 1360 تا اواخر سال 1363 بر این سازمان گذشته است. چون پس از آن مجاهدین وارد پروسه یا فاز مبارزاتی ای پس متفاوت با گذشته شدند که یک تاریخچه پر فراز و نشیب 30 ساله را با ناگفته های فراوان بدنبال خود دارد که شرح آنها در بضاعت نوشته کنونی نیست.

رویداد 19 بهمن سال 1360

اهمیت این روز در تاریخچه مبارزاتی مجاهدین بر علیه رژیم حاکم بر ایران، بیشتر به تاثیر استراتژیک آن بر روند نبرد چریک شهری مجاهدین که به بیان خودشان برای "شکستن تور اختناق رژیم" جریان داشت، بر می گردد. در این روز محل اختفای بالاترین فرمانده سیاسی نظامی مجاهدین در داخل کشور، مجاهد خلق موسی خیابانی و مجاهد خلق اشرف رجوی (ربعی) و 18 تن از همراهان آنها از زمین و هوا مورد تهاجم نیروهای امنیتی رژیم قرار می گیرد که طی یک نبرد چند ساعته سرانجام از مجموع ساکنان آن خانه تنها، فرزند خردسال مسعود (رجوی) و اشرف زنده به دست رژیم می افتد. رژیم در همان ایام برای منکوب کردن چریک های مجاهدین و هوادارانشان عکسی را منتشر کرد که در آن لاجوردی معروف به قصاب اوین در حالی که مصطفی رجوی خردسال را در بغل داشت بر بالا سر پیکر خاموش موسی خیابانی، ایستاده بود.

پس از این ضربه نظامی، تیم های مسلح مجاهدین کماکان در سرتاسر ایران، فعال بوده و بطور روزمره ضرباتی بر اهداف و سوژه های خود که عمدتاً از عاملین شناخته شده ایجاد اختناق و سرکوب در سطح کشور بودند، وارد می کردند. چهار ماه پس از گذشت ضربه 19 بهمن، رژیم مجدداً در 12 اردیبهشت سال 1361 با برنامه ریزی قبلی و بطور ناگهانی بیش از 20 پایگاه عملیاتی مجاهدین در تهران را مورد تعرض و تهاجم قرار داد. سرانجام پس از ساعت ها تبادل آتش، بیش از 60 تن از فرماندهان و مسئولان سازمان مجاهدین به خاک و خون درغلطیدند که شاخص ترین آنان مجاهد خلق محمد ضابطی مسئول بخش اجتماعی سازمان مجاهدین بود.

پس از این ضربه شدید که بر مراکز فرماندهی و نیروهای عملیاتی مجاهدین در داخل کشور فرود آمد، از میزان عملیات و تحرکات معروف به "جنگ چریک شهری" مجاهدین تا اندازه زیادی کاسته شد.

حدود سه ماه بعد، در تاریخ دهم مرداد 61 دگر بار تهران شاهد یک سری تهاجمات زنجیره ای گسترده از سوی نیروهای ویژه امنیتی و سپاه به پایگاه ها یا اقامتگاه های مجاهدین بود. در این نبرد ها تعداد قابل توجهی از نیروهای مجاهدین از جمله یکی از فرماندهان ارشد تیم های عملیاتی آنها بنام سیاوش صیفی به شهادت رسیدند. پس از این ضربه نظامی، تیمهای عملیاتی مجاهدین عملاً کارایی سابق خود را در وارد آوردن ضربات موثر نظامی بر ماشین کشتار و سرکوب رژیم در سطح کشور، از دست دادند.

شایان ذکر است که مجاهدین برای در امان ماندن بخشی از تشکیلات شان در داخل کشور و باز سازی آن، طی سالهای 1360 و 61 خورشیدی و پس از آن، تعداد زیادی از مسئولین قسمت ها و نیروهایشان را از طریق غرب کشور به نواحی مرزی کردستان منتقل کرده بودند. لذا با گسترش تحرکات نظامی شان در منطقه و وارد آوردن ضربات و خساراتی به نیروهای رژیم، توانستند شعله های نبرد با رژیم خمینی را همچنان فروزان نگهداشته و در عین حال به تجدید قوا بپردازند. موضوع دیگری که اثرات ضربات وارده بر دستگاه نظامی مجاهدین در داخل کشور را در سایه قرار داد، اوج گرفتن تحرکات سیاسی و فرهنگی- تبلیغی مجاهدین و حضور چشمگیر آنها در خارج از کشور پس از ورود مسعود رجوی به همراه رئیس جمهور وقت کشور ابولحسن بنی صدر به پاریس در هفتم مرداد 1360 و آغاز کار "شورای ملی مقاومت" بود. سازمان مجاهدین با گشودن یک جبهه سیاسی- تبلیغاتی گسترده در بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکا و انعکاس جنایات رژیم در زندانهای کشور که با اعدام نوجوانان و حتی زنان باردار همراه بود، در جذب ایرانیان خارج از کشور و بویژه دانشجویان و فارغ التحصیلان ایرانی بسیار موفق عمل کردند. ظرفیت کاری فعالی که این سازمان در اکثر کشورهای اروپایی بوجود آورد؛ به آنها کمک کرد که از نیروهای جدیدی که به تشکیلات شان در خارج از کشور پیوسته بودند، در جهت تامین نیازهای مالی خود و همچنین روابط خارجی و جذب نیرو بهره بگیرند. بسیاری از این نیروهای آزادیخواه که از موقعیت شغلی و تحصیلی خوبی نیز برخوردار بودند، در نهایت برای پیوستن به ارتش آزادیبخش ملی، راهی عراق شدند و در عملیات متعدد این ارتش بر علیه حکومت آخوندها و سازندگی شهر اشرف، شرکت فعال داشتند.

به این ترتیب سازمان مجاهدین توانست با برافراشتن بیرق خونین خود بر بام مبارزات ضد حکومتی مردم ایران، ضمن دادن انگیزه به نیروهای خود و قشرهایی از مردم عاصی جامعه، از ورود بحرانی که در پی دریافت ضربات نظامی و محقق نشدن قول سرنگونی کوتاه مدت رژیم خمینی، میتوانست دامنگیرش شود، در امان بماند. اما واقعیت در درون تشکیلات رهبری کننده مجاهدین از جمله اعضای قدیمی و صاحب نام دفتر سیاسی وقت سازمان و زیر مجموعه آن به این سادگی ها نبود. آنها بر عکس نیروهای هوادار و پشتیبانان سازمان، بخوبی از ضربه خوردن توان نظامی سازمانشان و از دست رفتن بسیاری از موقعیت ها و امکاناتشان در داخل کشور با خبر بودند. بنابراین احتمال جوشیدن بحران از درون تشکیلات به بیرون آن، نمی توانست موضوعی دور از ذهن باشد.

بطور مثال، اولین علایم بیرونی آن را در اعتراض پرویز یعقوبی از اعضای با سابقه مجاهدین به مسعود رجوی در اتخاذ تصمیمات تاکتیکی این سازمان پس از سی خرداد 60 میتوان دید. در آن زمان زرمه های مخالف دیگری هم از سوی بعضی از اعضای قدیمی سازمان شنیده می شد.

مشکل دیگری که وقت و انرژی بسیاری از مسئولین سازمان مجاهدین می گرفت، ابراز نارضایتی تعداد چشمگیری از همسران اعضای قدیمی و جدید سازمان و هواداران فعال مجاهدین از ساعات کار طولانی همسران شان در مکان های اداری مجاهدین - معروف به پایگاه - بود. بعضی از اعضای این سازمان بعلت مشغله و مأموریت های کاری، گاه چندین روز و حتی بیشتر از همسران خود بی خبر بودند. البته این

سعید اطلس: رویداد 19 بهمن 60 و تاثیر آن در روند حرکت سازمان مجاهدین

موضوع فقط شامل حال زنانی بود که آنچنان علاقه و تمایلی به پذیرش نظم و دیسپلین های محدود کننده تشکیلاتی نداشتند و یا بخاطر همسرانشان تنها در جمع مجاهدین حضور محدودی داشتند. لذا حل و فصل مشکلات و انتظارات آنها بعنوان یکی از مسایل عمده درون خانوادگی مجاهدین، روی میز مسئولان بالای این سازمان قرار داشت.

مسایل مربوط به انتقال ثقل رهبری کننده و بدنه سازمان مجاهدین از داخل به خارج از کشور، مجموعه ای از مسایل و مشکلات "درون تشکیلاتی" و راه دشواری که مجاهدین برای جبران نیروها و امکانات از دست رفته شان پیش و روی خود داشتند، آنها را در مسیر یک باز نگری اساسی در کل تشکیلات شان قرار داد. تشکیلاتی که شالوده آن عمدتاً در فاز سیاسی شکل گرفته بود. سخنان مسعود رجوی در آن زمان گویای این موضوع بود که وی در مقابل موقعیت بی نظیر جایگاه رهبری خمینی و ائوریتته اش در بین نیروهای حزب الهی، بدنبال کسب بیعتی جدی تر و عمیق تر از سوی اعضا و هواداران این سازمان با خود بود.

سر انجام این ایده عملی شده و نتیجه آن، اعلام "انقلاب درونی ایدئولوژیک" از سوی مجاهدین در اوائل سال 1364 بود، که با طرح هم ردیفی تشکیلاتی مریم عضدانلو (رجوی) با مسعود رجوی و سپس ازدواج شان همراه بود. متعاقب آن دفتر سیاسی سازمان مجاهدین منحل شد و در سازمان کار جدید، غالب مسئولیت های کلیدی تشکیلات سازمان مجاهدین در خارج از کشور و منطقه کردستان به زنان مجاهد خلق سپرده شد. در این مسیر بسیاری از همسران اعضا و هواداران حرفه ای مجاهدین هم به تشکیلات این سازمان پیوستند و یا جذب بخش های اداری و یا خدماتی شورای ملی مقاومت شدند. از آنجاییکه تعمیق بحث فوق خارج از موضوع این نوشتار است، از آن عبور می کنیم.

اثرات ضربات 19 بهمن 60 و بعد از آن در روند حرکت سازمان مجاهدین

رویداد 19 بهمن 60 تنها یکی از مجموعه پازل هایی بود که در ترسیم سرنوشت و آینده مجاهدین تا به امروز موثر بوده اند و بی شک یکی از مهمترین ها بوده است.

شایان ذکر است که در میتینگ انتخاباتی تبریز در 20 اسفند ماه سال 1358، مسعود رجوی از زنده یاد موسی خیا بانی بعنوان "لنگر تشکیلات مجاهدین" یاد میکند. از دست رفتن "لنگر تشکیلات"، طبعاً معنی مشخصی دارد. شاخص ترین زن مجاهد در تشکیلات این سازمان، اشرف ربیعی (رجوی) بود، که در صورت زنده ماندنش، به احتمال قریب به یقین، انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین، مسیر دیگری می پیمود.

البته تصور جایگزینی فرد دیگری بجای مسعود رجوی در جایگاه رهبری این سازمان بسیار ضعیف بود. چرا که وابستگی آرمانی و عاطفی اکثریت بسیار بالایی از اعضا و هواداران مجاهدین به شخص مسعود رجوی، عمدتاً در یک بستر تاریخی و از سالهای اولیه پس از انقلاب و شنیدن نطق های نافذ و افشاگرانه رجوی در مجامع عمومی چون امجدیه تهران در خرداد 1359، میتینگهای انتخاباتی مجاهدین در تبریز (20 اسفند 58)، رشت (14 اسفند 58) و غیره شکل گرفته بود. <https://www.youtube.com/watch?v=6vxDqUgVEHQ>

در باره نتایج تصمیم گیری ها و عملکردها و دستاورد های رهبری سازمان مجاهدین از سی خرداد 60 تا به امروز، مطالب بسیاری انتشار یافته است. اما بعلا شریط غیر عادی و پیچیده حاکم بر زندگی مبارزاتی مجاهدین، باید به تمامی دلان های تودر توک اطلاعاتی مجاهدین سرک کشید تا به حقیقت ناب در مورد این سازمان دست یافت. باید شریط زمانی و وقوع حوادثی را که در تصمیم گیری های این سازمان نقش داشته اند، شناخت تا به یک داوری عادلانه در مورد تصمیمات و عملکردهای این سازمان از آغاز بهمن 57 تا به امروز رسید.

سعید اطلس

23 ژانویه 2015 - سوم بهمن 1393



تشکیل جبهه وسیع آزادخواهان، برای سرنوشتی

محمود خادمی: 25 بهمن 89؛ اولین نافرمانی مدنی مردم ایران

در 22 خرداد سال 1388 در جریان اعتراضات مردم به تقلب انتخاباتی؛ جنبشی گسترده در خیابانهای تهران براه افتاد. این جنبش که با شعار "رای من کو؟!؛ به دنبال مطالبات حداقلی و تحولی روبنایی بود؛ در پاسخ سرکوبگرانه رژیم و آشکار شدن ماهیت پلید آخوندها و دروغ و تزویر حاکمان و سردمداران نظام؛ بیک طغیان اجتماعی بزرگ تبدیل شد که در پروسه رشد خود؛ روز به روز از رویه های مسالمت جویانه و مطالبات حداقلی فاصله گرفت و بسمت سرنگونی استبداد دینی و استقرار یک نظام ملی؛ دمکراتیک و سکولار شتاب گرفت. در 22 خرداد؛ سرانجام بعد از سالها سکوت در مقابل فساد؛ جنایات و سرکوب رژیم آخوندی؛ "سکوت ملی" شکسته شد و توسط بیش از 3 میلیون مردم معترض و مخالف رژیم در خیابانهای پایتخت؛ آهنگ سقوط رژیم نواخته شد. آمار 3 میلیون بر اساس محاسبات شهردار تهران از طول و عرض محل تجمع مخالفین بود.

ریشه های پیدایش و خواستگاه این جنبش عظیم در خشم فرو خفته مردم از جور استبداد حاکم بر کشور نهفته بود و ربطی به خواسته های اصلاح طلبان نداشت و مردم هم در ادامه جنبش با شعارهای خود چون "موسوی بهانه است - کل نظام نشانه است" و شعارهای رادیکال و سرنگونی طلبانه "خامنه ای بدونه - بزودی سرنگونه"؛ "مرگ بر اصل ولایت فقیه"؛ "جمهوری اسلامی - فانوس رو به باده" و بر تفاوت های خود با اصلاح طلبان تأکید گذاشتند.

در جریان این اعتراضات زنان؛ دختران شجاع و جوانان دلیر کشور با استفاده از آخرین تکنیک های ارتباطی - اینترنت؛ دوربین موبایل و توانستند تازه ترین اخبار اعتراضات و سرکوبهای وحشیانه قوای سرکوب رژیم را در اسرع وقت به سرتاسر ایران و جهان انعکاس دهند و خیلی زود توانستند حمایت و همدلی مردم ایران و جهان را نسبت به وقایع کشورمان جلب نمایند و هر نوع توهمی را که نسبت به ماهیت ضد مردمی این رژیم وجود داشت؛ را بر طرف نمایند و رژیم را با سه بحران همزمان "درون حکومتی"؛ "بین مردم و حکومت" و "بحرانهای بین المللی" مواجه سازند.

نقطه اوج این اعتراضات حماسی در روز عاشورای 88 و 25 بهمن سال 1389 بود که اوج طغیان مردم و جوانان و همچنین رادیکالیسم و انقلابی گری آنان به نمایش گذاشته شد. این اعتراضات به مشروعیت نسبی رژیم پایان داد و باعث شد بحران اعتماد نسبت به حکومت دینی در میان مردم چنان سایه ای بر کشور بگستراند که هنوز که هنوز است ولی فقیه و کل نظام از کابوس آن رهائی نیافته اند. همچنین رژیم و ولی فقیه نظام مجبور شدند در پروسه این اعتراضات ماهیت واقعی خود را به نمایش بگذارند و همه پلهای گذشته میان خود و مردم را ویران نمایند و هیچ امکان و مجال برای احیاء روابط گذشته باقی نگذارند.

قیام اعتراضی مردم در اعتراض به نتیجه انتخابات؛ در پروسه حیات خود به یک قیام ملی و همگانی تبدیل گردید و زمینه تحولی ژرف و عمیق در فرهنگ اجتماعی مردم را فراهم نمود. در ادامه این قیام مطالبات حداقلی اولیه معترضین به مطالباتی چون دمکراسی؛ حقوق بشر؛ سکولاریسم و سرنگونی رژیم ارتقاء یافت.

این قیام اعتراضی همچنین؛ بشکلی به آغازگر رفرم و رنسانسی در ذهن مردم در رابطه با دین؛ رهنمون شد و به آرایش نوینی از مخالفان در جامعه منتهی گردید. بطوریکه می توان گفت با شروع و تداوم این اعتراضات؛ بحران انقلابی و ضرورت سرنگونی در درون جامعه؛ نقطه بست و ما افسوس و صد افسوس در حالیکه یک فرصت کم نظیر تاریخی برای سرنگونی این رژیم در اختیار مردم قرار گرفته بود؛ موقتاً از دست رفت.

در آن زمانها مسعود بهنود - از دار و دسته اصلاح طلبان و میانه بازان؛ از رادیکالیزه شدن جنبش و گرفتن سمت و سوی انقلابی و همچنین از ناتوانی اصلاح طلبان در مهار و کنترل آن شکوه و شکایت میکند و میگوید: **ما شکست خوردیم؛ اهل مدارا و تسامح شکست خوردند امیدوار بودیم که دیگر دادمان را با مشت و گلوله نستایم؛ گل به کار می آوریم. اینکه اول بار دیگری گلوله انداخت؛ از بار غم کم نمیکند.**

در این مقاله به چگونگی ارتقاء موسوی؛ کروی و اصلاح طلبان به سکندری این جنبش؛ نقش مخرب آنان در سکون و به محاق کشیدن جنبش؛ به نقطه عطف ها؛ به نقش شیر زنان و دختران جوان و به بی باکی آنان؛ دستاوردها؛ ضعف و کمبودها و آینده جنبشی که بعداً به "جنبش سبز" معروف گردید خواهیم پرداخت.

الف - جنبش سبز؛ تظاهرات عاشورا؛
تظاهرات گسترده مردم معروف به تظاهرات عاشورا که در روز 6 دی سال 1388 برگزار شد در واقع خشمگینانه ترین و رادیکال ترین اعتراضات مردم علیه رژیم بود. بعد از میان رفتن تمام زمینه های دستیابی بیک راه حل سیاسی و بعد از کاسته شدن از سلطه اصلاح طلبان بر جنبش مردم؛ سیل خروشان مردم - صدها هزار نفر - و بخصوص جوانان و دختران دلیر و شجاع کشور بی باکانه در خیابانهای تهران جاری و روان شد و عملاً مرزهای قراردادی اصلاح طلبان را پشت سر گذاشته و این بار آماده برای هر نوع رویارویی و درگیری با مزدوران و سرکوبگران به خیابانها ریختند.

جوانان و زنان شجاع و فداکار کشور نشان دادند که راه درست مبارزه با استبداد دینی را یافته اند و دیگر از این پس در جنبش ارتقاء یافته شان نه جایی برای مطالبات حداقلی - "اجرای بی تنازل قانون اساسی" و "بازگشت بدوران طلائی امام" وجود دارد و نه جایی برای "یکطرفه کتک خوردن" تحت عنوان "مسالمت و پرهیز از خشونت".

در همین تظاهرات بود که جوانان دلیر و دختران شجاع ایران؛ بخصوص به روضه خوانی های تکراری اصلاح طلبان در مورد "عدم خشونت" توجهی نکردند و سحر و جادوی آنان برای جلوگیری از رشد انقلابی جنبش را باطل کردند و پیام دادند که دفاع از خود در برابر شرارت؛ شقاوت و بیرحمی سرکوبگران حق مشروع ما میباشد.

در این تظاهرات حماسی؛ گوشه های از خشم فروخورده - 30 ساله - مردم نسبت به رژیم و مزدورانش فوران کرد. بطوریکه در مواردی از این تظاهرات مردم توانستند برای حفظ و دفاع مشروع از خود نیروهای نظامی و لباس شخصیهای مزدور را ترسان و لرزان به عقب نشینی و فرار وادار و یا اسیر و خلع سلاح نمایند و همچنین ماشینها و اماکن نظامی دشمن در مواردی به آتش کشیده شد و تخریب گردید. آنها در فاصله های نزدیک و چند صد متری بیت العنکبوت ولی فقیه؛ این مقر شیطنانی را با شعارهای خود؛ به لرزه در آوردند.

فریاد شعارهایی مانند "موسوی بهانه س؛ کل نظام نشانه س"؛ "خامنه ای بدونه؛ بزودی سرنگونه"؛ "میجنگیم؛ می میریم - ایران رو پس میگیریم" خامنه ای جائر است؛ حکومتش باطل است"؛ "جمهوری اسلامی؛ فانوس رو به باده"؛ "ایران جنگه؛ خاموشی ننگه" در این روز؛ ارکان نظام را به لرزه در آورد.

یعنی مردم بعد از 6 ماه نبرد خیابانی با رژیم جنایتکار آخوندی؛ در واکنش به قهر عریان و سرکوب وحشیانه رژیم و مزدورانش به جای ترس و نا امید و یا گوش دادن به روضه های مسالمت اصلاح طلبان؛ به عزم جزم برای مقاومت و سرنگونی رسیدند. عبارتی جنبش اعتراضی مردم در روز عاشورا به نقطه بلوغ پتانسیل بالقوه خود رسید و از قیمومیت اصلاح طلبان خارج و بر پرچمداری اصلاح طلبان بر جنبش مردم؛ نقطه پایان گذاشته شد.

باند خائن و خود فروخته "فرخ نگهدار" در وحشت و نگرانی از چشم انداز فروپاشی رژیم؛ در آن روز در نوشته ای در مورد "تظاهرات عاشورا"؛ آن را "تظاهرات خوفناک عاشورا" می نامد و صفار هرتندی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در دوره اول رئیس جمهوری احمدی نژاد با مشاهده خشم و طغیان مردم در جریان تظاهرات عاشورا در یک سخنرانی میگوید "خیلی ها میگویند؛ خامنه ای آخرین ولی فقیه"

محمود خادمی: 25 بهمن 89؛ اولین نافرمانی مدنی مردم ایران

رژیم است "

در این روز بزرگ مردم و جوانان دلیر تماما" میدان دار و صحنه گردان اصلی نبرد با رژیم ضد بشری و مزدوران سرکوبگر آن بودند. متأسفانه در چنین شرایطی یک آلترناتیو ملی - دموکراتیک در صحنه حضور نداشت و از آلترناتیوهای خارج کشوری هم کاری ساخته نبود. اگر چنین امکانی در آن روزهای تاریخساز در دسترس مردم قرار میگرفت؛ بسرعت به سازمان اصلی نبرد با رژیم بدل میشد و جنبش اعتراضی مردم را به نتیجه مطلوب بسیار نزدیک میکرد.

ب - 25 بهمن؛ غرش رعد در آسمان بی ابر:

تظاهرات 25 بهمن در شرایطی صورت گرفت که همه فکر میکردند همه چیز تمام شده و دیگر خبری از نا آرامیها و اعتراضات نخواهد بود. بخصوص رژیم با غرور و نخوت و با تبلیغات دروغین و ادعاهای میان تهی پایان خشم و اعتراضات مردم را اعلام کرده بود و چنین وانمود میکرد بر همه چیز مسلط است و همه چیز را در کنترل خود دارد و در میان اصلاح طلبان هم؛ امیدی چندانی از به صحنه آمدن مجدد مردم خبری نبود.

اهمیت خاص این روز هم در همین برانگیختن شور و شوق آزادی و راه اندازی مجدد خیزش مردم؛ توسط جوانان شجاع کشور بود؛ آنهم بعد از وقفه ای یکساله و در شرایطی که چندان انتظاری نمیرفت؛ بود. بخصوص که دیگر اصلاح طلبان سلطه آنچنانی بر جنبش مردم نداشتند و توصیه های آنان تأثیری در روند کار نداشت.

صرف برگزاری این تظاهرات در شرایطی که رژیم پیروز مندانه پایان اعتراضات را اعلام کرده بود آنهم بدون اجازه رژیم و در حالیکه رژیم بشدت با برگزاری آن مخالفت میکرد؛ خود پیروزی بزرگی محسوب میشد. زیرا که تظاهرات 25 بهمن اولین تظاهرات مستقلی بود که بدون استفاده از چتر حمایتی مناسبات رژیم برگزار میشد. بدین ترتیب مردم برای برگزاری این تظاهرات بر خلاف دفعات قبل منتظر کسب اجازه از حکومتی مستبد و نامشروع نماندند.

بعبارتی آنها در این پروسه به تجربه پی برده بودند که مبارزه قانونی با رژیمی که هیچ قانونی را برسمیت نمیشناسد؛ بازی کردن در زمینی است که از پیش؛ برنده آن مشخص است. این اولین "نافرمانی مدنی" مردم و نادیده گرفتن و زیر پا گذاشتن قوانین و دستورات رژیمی سرکوبگر بود که میخواست با قلع و قمع خونین و بی رحمانه مانع برگزاری تظاهرات مسالمت آمیز مردم شود. احتمالاً مردم در ذهنیت خود قانع شده بودند که از رژیم نا مشروعی که قصد براندازی اش را دارند؛ اجازه گرفتن بی معنی است.

اعتراضات این روز؛ ویژگیهای بسیار مهمی داشت اما ویژگی اصلی و مهم آن؛ خواست سرنگونی رژیم؛ آنهم در خیابانهای شهرهای کشور بود. یعنی در این روز خیابان بعنوان کانون اصلی نبرد برای سرنگونی به مردم معرفی شد. یعنی در روز 25 بهمن 1389 امکان انقلاب و سرنگونی در خیابانها - جایی که بطور واقعی امکان سازماندهی قیام وجود دارد - تجربه و رقم خورد. اگر در آن روز رهبری ذیصلاحی برای جنبش اعتراضی مردم وجود میداشت؛ اعتراضات در ادامه خود به انقلابی برای سرنگونی ارتقاء می یافت.

در این تظاهرات مردان و زنان دلیر و شجاع ایران با اتخاذ تاکتیک های ویژه؛ مثل برگزاری همزمان تظاهرات در چند نقطه - محل - با پراکنده کردن نیروهای سرکوب؛ طرح های امنیتی رژیم برای سرکوب تظاهرات را خنثی و کم اثر کردند و توانستند فریادهای اعتراض خود را در قالب شعارهایی که با گذشته تفاوت کیفی داشت به گوش مردم ایران و جهانیان برسانند. بعلاوه جوانان در این تظاهرات برای اولین بار به نیروهای رژیم تهاجم نمودند و خیابان های شهرهایی که تظاهرات در آن برگزار شد را؛ به میدان جنگ با قوای سرکوبگر رژیم تبدیل نمودند. بیدلیل نبود که در همان زمان - بعد از تظاهرات 25 بهمن - یکی از نویسندگان روزنامه عربی "النهار" در مصاحبه با رادیو صدای آلمان در مورد جوانان تظاهر کننده گفته بود "جوانان ایران به نقطه ای رسیده اند که دیگر نمی توانند با حکومت کنونی تفاهم و تعامل داشته باشند و دیوار ترس در ایران شکسته است و این آغاز رفتن دیکتاتور است".

بروز اشکال رادیکال تر مبارزه و شعارهای ساختار شکن چون "مرگ بر دیکتاتور"؛ "مبارک؛ بن علی؛ نوبت سید علی" و یا "خامنه ای حیا کن - مبارک رو نگاه کن" و که ولی فقیه و کل ساختار دینی نظام را نشانه گرفته بود؛ ادامه روند رو به تزاید روند رادیکالیزاسیون جنبش بود که از تظاهرات عاشورا شروع شده بود.

تظاهرات اعتراضی مردم و جوانان دلیل ایران هم بدلیل سرکوب بیرحمانه و قلع و قمع خونین معترضین توسط رژیم سرکوبگر و هم تحت تأثیر تحولات آن زمان کشورهای عربی - تحولات معروف به بهار عربی -؛ در 25 بهمن به نقطه ای از بلوغ رسیده بود که مردم ایران دیگر با جنبشی مواجه بودند که در حالیکه ماهیتی مدنی داشت ولی خصلتی انقلابی کسب کرده بود و این از ضرورت سرنگونی رژیم ناشی میشد.

تظاهرات حماسی مردم و جوانان دلیر در این روز نشان داد که خشم و نارضایتی مردم از این رژیم جنایتکار بیش از آن است که رژیم بتواند با هراس افکنی و سرکوب توسط اقلیتی سرکوبگر تا دندان مسلح؛ آن را خاموش نماید.

ج - جنبش اعتراضی 88 و زنان میهن:

زنان ایرانی دیگر پی برده اند که ماهیت قرون وسطایی این رژیم بگونه ای است که هر گونه امید و آرزو برای برابری حقوق و رفع ستم جنسی در این رژیم؛ بیهوده است. آنها یقین داشتند و دارند که تنها با مبارزه متشکل زنان و مردان برابری خواه ایران برای سرنگونی این رژیم است که زمینه پیدایش جامعه ای عاری از هرگونه تبعیض و نابرابری برای زنان ایران فراهم میشود. بهمین دلیل آنان با شجاعت و شایستگی تمام در صف نخست هر مبارزه اجتماعی علیه رژیم؛ در کنار برادران خود حضور دارند.

زنان و دختران دلیر ایران - علیرغم سرکوب و ستم مضاعف رژیم زن ستیز - با حضور گسترده در اعتراضات سال 88 و در مواردی با پیشتازی در این مبارزات؛ نقش غیر قابل انکار خود را در تحولات و دگرگونی های سیاسی و اجتماعی پیش از پیش نمایان ساختند و در تظاهرات اعتراضی عاشورا و 25 بهمن با شهامت و بی باکی تمام در مقاطعی؛ سکاندار و موتور اصلی راه اندازی اعتراضات بودند و برای ادامه و پیشبرد جنبش خود را به آب و آتش میزدند.

واقعیت این است که زنان و دختران ایران بیشتر از دیگر اقشار جامعه ایران از سرنگونی این رژیم قرون وسطائی و زن ستیز بهره می برند. بهمین دلیل پیش تر از هر قشر و گروه دیگری دلسوز حیات و پیشرفت امور این جنبش بوده و هستند. یا یقین باید گفت که با حضور گسترده زنان در این جنبش؛ علاوه بر اینکه راه هر انحراف و سازشی در آینده بسته خواهد بود؛ حیات و آینده داری و دموکراتیزم آن نیز تضمین یافته است.

د - چگونگی سلطه و رهبری موسوی و کروبی:

در فضای غیبت طولانی - 30 ساله - نیروهای انقلابی و جریانات سیاسی مخالف رژیم و روشنفکران مستقل و آزادیخواه - که قبلاً" توسط رژیم یا در دهه 60 قتل عام و تیر باران شده و یا مجبور به ترک کشور شده بودند - و نبود رسانه های مستقل و آزاد در داخل کشور - که بتواند از طریق آن صدای دیگر مخالفان را شنید - کسانی از عناصر همین رژیم بنام اصلاح طلبان - بی هیچ سابقه ای از مبارزه و مخالفت با

محمود خادمی: 25 بهمن 89؛ اولین نافرمانی مدنی مردم ایران

رژیم - با سازماندهی و امکانات رسانه ای پیشین و توان مالی کافی و ته مانده نفوذ در ساختار قدرت و دستگاه روحانیت توانستند دیدگاهها و انتظارات خود را به گفتمان مسلط تبدیل کنند .

این گفتمان بی رقیب که در آن روزها اتفاقاً مورد اقبال عمومی مردم هم قرار گرفته بود ؛ بسرعت فراگیر شده و توانست در پروسه اعتراضات مهر مشروعیت و حقانیت رهبری جنبش اعتراضی مردم را تا مقطعی بر پیشانی موسوی و کروبی حک نماید .

بدین ترتیب در حالیکه هیچیک از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ؛ نماینده تغییر واقعی و مطلوب مردم نبودند از آنجا که شرایط مردم و کشور بجائی رسیده بود که دیگر مردم نمی توانستند وضعیت را بیش از آن تحمل کنند و باز هم منتظر قول و قرارهای اپوزیسیون خارج کشور بمانند ؛ خود دست بکار شدند و اجباراً به رهبری موسوی و کروبی رضایت دادند . تنها با همین توجیه است که میتوان ؛ علت محبوبیت مقطعی و ناگهانی موسوی و کروبی - که خود از دست اندرکاران و از اجزاء این نظام بودند و در بسیاری از جرائم مشارکت داشتند - را توضیح داد .

اما بدلیل همین گره خوردگی اجباری سرنوشت سیاسی اصلاح طلبان ؛ موسوی و کروبی با جنبش اعتراضی مردم ؛ این جنبش از همان ابتدا ماهیتی مبهم و مغشوش را به نمایش میگذاشت . بطوریکه در ابتدا بدلیل سلطه تمام عیار اصلاح طلبان بر جنبش سطح مطالبات و خواستههای معترضین به " اجرای بی تنازل قانون اساسی " و " بازگشت به دوران طلانی امام " محدود نگه داشته شده بود . یعنی در حالیکه بدنه جنبش با سودائی دیگر در سر ؛ بسیار جلوتر از باصلاح رهبران ؛ خواست عمومی شان سرنگونی تمام عیار حاکمیت دینی بود ؛ این خواست با انواع مانع تراشیها و بهانه های واهی اصلاح طلبان ؛ اجازه بروز نمی یافت .

و نهایتاً نیز جنبش اعتراضی مردم نه تنها اجازه نیافت به یک جنبش فراگیر سرنگونی طلب تبدیل شود بلکه به خاطر سازش و خیانت آنها به محاق و فراموشی رفت . یعنی واگرائی و تزلزل مواضع رهبران نمادین جنبش و سازش و خیانت اصلاح طلبان باعث شد جنبش جوانی که هنوز قوام و دوام چندانی نیافته بود دچار سکون و رکود شود .

در تظاهرات عاشورا ؛ قیام مردم به نقطه اوج خود رسید و رژیم به درستی در آستانه سرنگونی قرار گرفت . اصلاح طلبان هراسان و نا توان از همراهی با جنبشی که عزم سرنگونی کرده است به دامن نظام پناه بردند . رژیم با بهره گیری از همین تزلزل در جبهه اصلاح طلبان توانست قیام مردم در خیابان را ؛ موقتاً مهار نماید . کما اینکه رهبری نمادین جنبش - موسوی و کروبی - هم می بایست خود را با جنبشی که خود را برای رویارویی با کل نظام آماده میکند و شعار نفی ولایت فقیه میدهد ؛ تعیین تکلیف نماید و در مورد ادامه همکاری با جنبش مردم تصمیم بگیرد .

در این شرایط موسوی و کروبی دیگر نمی توانستند مردم و جوانان را از جنبش سبز - جنبشی که رهبری میکردند - بدانند ولی شعارهای آنان را از این جنبش ندانند . ماندن در رهبری در این شرایط و در عین حال مخالفت با شعارها و مطالبات بدنه جنبش - بی حرمتی آشکار به اعتراضات مردمی بود که حق داشتند خون بدهند ؛ کشته و زخمی شوند ؛ مورد شکنجه و تجاوز قرار گیرند ولی حق نداشته باشند شعارها و مطالبات واقعی خود را ابراز نمایند .

زمان بازنشستگی ؛ خدا حافظی و رفتن به تعطیلات حصر فرا رسیده بود . حصر بهترین بهانه آبرومندانه ای بود برای همراهی نکردن با جنبشی که از دایره " حفظ نظام " عبور کرده است و گستاخانه خواستار سرنگونی کل نظام میباشد - برای آشنائی بیشتر با سناریوی حصر آقایان موسوی و کروبی مراجعه کنید به مقاله " موسوی و کروبی سکوت چرا ؛ مصلحت مردم و انقلاب یا مصلحت نظام؟! " از همین نگارنده که چند ماه بعد از حصر نوشته شده .

با تن به حصر دادن موسوی و کروبی ؛ جنبشی که در راه اعتلای آن خونها ؛ رنجها و فداکاریهای بزرگی صورت گرفته بود موقتاً به خاموشی گرائید و آقایان موسوی و کروبی و دار و دسته اصلاح طلبان حکومتی هم بجای برخورداری از زندگی با عزت و سرفرازانة ؛ راه خفت و خواری و تبعیت از ولی فقیه را پیشه کردند .

و - تجارب و دستاوردها :

یکم - عدم مشروعیت از نظام دینی : در طول حاکمیت قرون وسطائی این نظام دینی ؛ بحران نزاع و اختلاف میان باندهای رژیم و جنگ قدرت درونی همواره وجود داشته است . اما در ادامه جنبش اعتراضی مردم در سال 1388 ؛ این بحران شدت گرفته - نزاع قدرت میان اصلاح طلبان حکومتی و اصول گرایان - و به بحران اصلی رژیم تبدیل گردید .

و چون رژیم نتوانست با تدابیر گذشته - پا در میانی و حکمیت ولی فقیه و یا حکم حکومتی و - به حل بحران فائق آید ؛ برای حل آن به زور و سرکوب عربان روی آورد . روی آوردن رژیم به سرکوب خونین و قلع و قمع مردم آنهم جلوی دیدگان عموم ایرانیان و جهان خارج ؛ باعث زایل شدن مشروعیت دینی نظام و انزوا و تنها شدن ولی فقیه شد . بعد از این ؛ بحران مشروعیت به بحران اصلی و اول نظام تبدیل شد و از آن پس ؛ همین بحران مشروعیت موتور محرکه ادامه قیام بود .

مرتضی نبوی عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام در آن زمان (16 اردیبهشت 1389 مصاحبه با جوان آنلاین) گفته بود " حتی در بین نخبگان اصولگرا هم تفرقه و گسست آرا دیده میشود و از ثبات فکری برخوردار نیستند . بعضی از دوستان نزدیک ما با صراحت میگویند ما بریده ایم چهره های معدودی الان در صحنه هستند که از مواضع ولی فقیه دفاع میکنند " .

شیخ محمد بزدی عضو هیئت رئیسه مجلس خبرگان هم در آن زمان گفته بود " ولی فقیه هدف اصلی حملات است و دیگر کسی حاضر به دفاع از ایشان نیست " .

چیمینی ملعون از همان ابتدای حاکمیت خود در سال 1362 بر همین بحران - بحران مشروعیت - به عنوان عاملی که نهایتاً سرنگونی نظام دینی را میسر میکند ؛ اشاره کرده و گفته بود " اگر نتوانیم اختلافات اقتصادی و نابرابری بین فقیر و غنی را کم کنیم و مردم را اسلام - مشروعیت بخش نظام - مایوس شویم ؛ هیچ چیز نمی تواند جلوی طغیان را بگیرد و ما همه نابود می شویم " .

بنابراین در پروسه قیام مردم بحران مشروعیت به بحران اصلی و اول نظام تبدیل شد ؛ بحرانی که نهایتاً هم آینده رژیم را رقم خواهد زد . با پدیدار شدن بحران مشروعیت نظام ؛ سرنگونی به امری مشروع و موجه از نظر مردم ایران در چشم انداز قرار گرفت . و در ادامه جنبش اگر عقب نشینی و خیانت اصلاح طلبان و تن به حصر دادن موسوی و کروبی و نبود ؛ این امر مشروع در پروسه قیام به جریان می افتاد .

دوم - برای مردم و جوانان کشور روشن شد که بدون گذار از مرحله انقلاب دمکراتیک در ایران و بدون دارا بودن قوانین و ساختارهای آزاد و دمکراتیک ؛ نمیتوان در ایجاد اقدامات اصلاحی در جامعه آنهم در کادر قانون و آنهم در ساختاری غیر دمکراتیک موفق بود . ساختار نظام دینی حاکم بر ایران بدلیل ماهیت استبدادی و اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه امکان هر تغییر و اصلاحی را غیر ممکن کرده است . در این نوع نظامها جز با زیر پا گذاشتن قوانین ضد مردمی و نقض این قوانین - یعنی نافرمانی مدنی - ؛ راه اصلاح نظام و ایجاد تغییر باز نمی شود . **سوم -** اصلاح و تغییر در کادر قانون اساسی فقط در کشوری میسر است که ظرفیت تغییر و تحول بر اساس خواسته های اکثریت مردم در قوانین و ساختار نظام حاکم منظور شده باشد . در حالیکه در قانون اساسی نظام حاکم بر ایران نه تنها چنین قوانینی وجود ندارد بلکه در

محمود خادمی: 25 بهمن 89؛ اولین نافرمانی مدنی مردم ایران

صورت وجود هم؛ ساختار نظام بگونه ای است که نهادهای نظارتی (شورای نگهبان؛ مجلس خبرگان؛ مجلس تشخیص مصلحت و.....) تحت کنترل ولی فقیه؛ اجازه تغییر و اصلاح نمی دهند. یعنی در این رژیم امکان استتعاله و تغییر با استفاده از پروسه های قانونی و بازی با قواعد حکومت هم وجود ندارد. بنابراین:

وقتی امکان استتعاله و اصلاح در درون این رژیم وجود ندارد و از طرف دیگر هم؛ اوضاع کشور به نقطه ای رسیده است که پاسخ به انبوه بحرانها؛ مسائل و مشکلات کشور و مردم؛ پاسخی اصلاح طلبانه نیست. پس دیگر یک جنبش رفرمیستی - بخصوص که در صداقت و صالح بودن سران و رهبران آن هم شک جدی وجود دارد و اکثراً" سر در آخور رژیم دارند - پاسخگوی مسائل و مشکلات مردم ایران نمیشد و نمی تواند صرفاً" با تغییراتی سطحی در ساختار سیاسی این نظام به راهی برای خروج از این وضعیت؛ دست یابد. یعنی تنها راه نجات مردم از وضعیت فعلی؛ سرنگونی این رژیم در بستر یک قیامی توده ای است.

یعنی اپوزیسیون واقعی این رژیم نیرو یا نیروهائی هستند که آلترناتیو دارند و برای کسب و جایگزینی قدرت سیاسی مبارزه میکنند - و نه مبارزه برای مشارکت در قدرت - و هدف مرحله ای آنها هم؛ سرنگون کردن رژیم اصلاح ناپذیر حاکم بر کشور است. در دوران قیام در سال 88 هم اگر جنبش سبز از رهبری صادق؛ ذیصلاح و توانا برخوردار میبود؛ همین راه را بر میگزید و مردم معترض به تقلب انتخاباتی را به سربازان انقلابی برای سرنگونی؛ تبدیل مینمود.

یعنی وقتی هیچ راهی برای ادامه یک مبارزه قانونی و مسالمت آمیز وجود ندارد؛ و وقتی این رژیم با نقض مستمر حقوق مردم راههای مبارزه مسالمت آمیز را بسته است. وقتی که زندان؛ شکنجه و تیرباران در مسیر هر نوع مبارزه - مسالمت آمیز و غیر آن - وجود دارد. آیا راهی جز انقلاب و مبارزه برای سرنگونی رژیم وجود دارد؟

آیا مقاومت و دفاع تعرضی در تظاهرات و راهپیمائیها و مقابله با بنایان اصلی خشونت و ضایع کنندگان حقوق مردم؛ به وظیفه ای مبرم و حیاتی تبدیل نمیشود؟ آیا توصیه به "عدم خشونت" در مقابل جنایتکارانی که برای قلع و قمع و کشتار بسیج شده اند؛ جز تیز کردن دشنه سرکوب خونین رژیم است؟ آیا ترویج این گفتمان از طرف کسانی که دل در گرو همین رژیم دارند؛ جز ترویج تسلیم طلبی و همکاری زبوانه با تبهکاران خونریز است؟ آیا راه دیگری برای نجات و رهائی مردم از جور و ستم آخوندها؛ جز پایداری و مقاومت وجود دارد؟ وقتی هیچ راهی برای دفاع از شرف؛ ناموس؛ غرور ملی و نمایش قدرت مردم در مقابل تهاجم و سرکوب رژیم؛ جز دفاع قهرمانانه و مقاومت مدنی باقی نمی ماند؛ اجتناب از مقاومت و دفاع و دفع خشونت با هر توجیه و بهانه ای هم که باشد؛ جز ترس و زبونی معنی دیگری ندارد. تأکید می کنم و هزار بار تأکید میکنم؛ مبارزه مسالمت آمیز در هر شرایطی وقتی مشروع و موجه است که اقتدار مردم به کرسی بنشیند.

بنابراین برای آینده و زمانی که دو باره مردم به خیابانها می آیند باید هوشیار باشیم که؛ انتخاب راهکار مسالمت بخاطر ترس از سرکوب رژیم در مبارزه مدنی؛ انهم با رژیمی که اساساً" ساختار مدنی ندارد؛ جز بر عمر این رژیم نمی افزاید و جز گستاخی قوای سرکوبگر هیچ ثمری ندارد و به بقاء و تداوم این حکومت پلید کمک میکند.

ه - شکست و خاتمه ناپذیری جنبش:

من معتقدم جنبشی که در 22 خرداد 88 تحت نام "جنبش سبز" در خیابانهای تهران و بعضاً" شهرستانها روان و جاری شد؛ نه شکست خورده و نابود شده است و نه شکست میخورد؛ زیرا:

- 1) جنبش سبز یک جنبش اجتماعی بود که ریشه در خواستها و مطالبات عینی و بر حق مردم ایران داشت. از آنجا که این مطالبات واقعی اند تا زمانی که بر آورده نشوند جنبش و اعتراض در درون ذهن مردم زنده است و ادامه دارد. بنابراین علیرغم هر رخوت و رکود مقطعی این جنبش بصورتی متراکم تر و در شرایطی دیگر فوران میکند. وحشت همه روزه رژیم از این جنبش - که از آن با نام مستعار "فتنه" یاد می کند - نیز از حتمیت این امر حکایت میکند.
 - 2) پایداری؛ مقاومت؛ شجاعت و بی باکی زنان و مردان ایران در جریان سرکوب وحشیانه قیام مردم؛ و در مقابل قساوت و سنگدلی اوباشان نظامی و لباس شخصی بیگ فرهنگ سیاسی - اجتماعی تبدیل گردیده است. این فرهنگ در آگاهی اجتماعی مردم ریشه دوانده و زیر ساختهای فکری و فرهنگی و اجتماعی مردم بر اساس آن ارزشهای جدید و نو پی ریزی شده است.
- بعد از این تجدید فرهنگ؛ مردم ایران آن حماسه ها؛ فداکاریها و رشادتهای زنان و مردان شجاع کشورمان را کما اینکه شقاوت و سنگدلی و درنده خوئی های سرکوبگران مردم ایران و همچنین نقض آزادیها؛ زندانها و شکنجه ها و تجاوزها و..... را همواره جلوی چشم خود دارند. مگر ممکن است مردم و جوانان ایران؛ سببیت و درنده خوئی مزدوران رژیم در این حوادث را و شکنجه و تجاوز به خواهران و برادران خود در درون زندانها را فراموش کنند؟!؟
- بنابراین شکست بالقوه ی این جنبش برای این رژیم امکان پذیر نیست؛ چرا که باعتبار ضرباتی که در طول این جنبش از طرف مردم به اقتدار دینی و مشروعیت سیاسی این رژیم وارد شده؛ این رژیم دیگر نمی تواند قدرت اولیه خود را همچنان بعنوان رژیمی مشروع و مقتدر به جهانیان قالب کند. اوضاع آشفته و نا بسامان رژیم هم نشان از آرامش قبل از توفان دارد. توفان برای بر چیده شدن طومار سیاه و پر ننگ این رژیم؛ در راه است.

در آخر اینکه؛ درست است که مردم ایران؛ زنان و مردان دلیر و شجاع در 25 بهمن 1389 بدستور مستقیم موسوی و کروبی و اصلاح طلبان؛ موقتاً" از خیابانها به خانه هایشان برگشتند اما یقیناً" بدنال راه نو برای خروج از این وضعیت و ادامه جنبش در فضائی دیگر میباشند. بخصوص که قیام علیه فقر و گرسنگی و فلاکت روز افزون؛ نیاز به سازماندهی آنچنانی و اجازه اصلاح طلبان ندارد. قیام اجتماعی تنها مسیر ممکن و قابل وصول برای سرنگونی این رژیم است که در افق کشور ما قرار دارد. مردان و زنان آزادیخواه کشور میدانند که بقول برتولت برشت "اگر به آفتاب - آزادی؛ برابری؛ عدالت و..... - پشت کنند؛ تنها سایه - سیاهی و ظلمت این رژیم پلید - را می بینند"

محمود خادمی

18.01.2015

28 دی 1393

arezo1953@yahoo.de

پاورقی:

لینک مقاله "موسوی و کروبی سکوت چرا؛ مصلحت مردم و انقلاب یا مصلحت نظام؟! " که در تاریخ 20 اکتبر 2011 نوشته شده.

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=26556>

مازیار رازی: ارزیابی درس های بهمن ۱۳۵۷

در سال جاری ۱۳۹۲، با آغاز روابط حسنه بین رژیم ایران و امپریالیسم و تدارک برای پایان این جنگ سرد، شرایطی را برای طبقه کارگر مهیا خواهد کرد تا در مبارزه خود علیه مشکلات کمرشکن اقتصادی و اجتماعی پیش رو بهتر متشکل شود. مذاکرات اخیر سران دول امپریالیستی و رژیم ایران در چشم انداز بهبود روابط منجر به این شد که طی چند ماه گذشته ما شاهد بازگشت اعتماد به نفس جنبش کارگری در اعتصاب های ایران تابر، معدن سنگ آهن بافق، معدن کوشک، واگن پارس و غیره باشیم که اکنون باید ایران خودرو را نیز به آن اضافه کرد. هر اعتصابی که رخ می دهد، با ضربه به اقتصاد و سود سرمایه داری، تهدیدی بالقوه برای رژیم محسوب می شود. شدت اختناق و انباشته شدن اعتراضات در زیر پوست جامعه به حدی است که کوچکترین روزنه ای، منجر به انفجار می شود، و اگر این انفجار در حوزه تولید، یعنی ستون فقرات رژیم سرمایه داری باشد، معنایش برای هیچ کسی به اندازه خود دولت سرمایه داری روشن نخواهد بود.

این روش از اقداماتی کارگری یعنی اعتصابات همانی که توسط کارگران شرکت نفت و سایر کارگران ایران در بهمن ۱۳۵۷ منجر به سرنگونی نظام شاهنشاهی شد. از سوی دیگر، نسل جوان ایران پا بر عرصه مبارزات ضد سرمایه داری برای کسب دمکراسی و آزادی، نهاده است، و دریافته که ریشه تمام فلاکت ها، بیکاری ها، بی مسکنی ها و عدم آزادی و آسایش روحی و فکری، در نظام سرمایه داری ایران نهفته است. اما، مهم تر از این تجارب عینی، درس های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می تواند راه گشایی مبارزات دوره آتی آن ها باشد. در ارزیابی قیام بهمن تنها نمی توان به «قیام» و «مبارزات» «قهرمانان» «مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان، آن قیام به ثمر نمی رسید. اما، مسأله این جاست که آن قیام عظیم در مدت زمان کوتاه به شکست انجامید. رهبری قیام از دست کارگران، جوانان، ملیت ها ستم دیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج شد و به دست همان ساواکی های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه داران سپرده شد. در چنین وضعیتی و در آغاز ۲۶ امین سالگرد قیام بهمن ۱۳۵۷، بررسی درس های آن می تواند کمک در راستای مبارزات آتی کارگران و جوانان پیشرو باشد.

ریشه های بحران اقتصادی

در واقع از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه داری، بحران دائمی اجتماعی گریبان گیر جامعه ایران گردید. این مسأله البته تنها ویژه ی ایران نبوده که شامل اکثر کشورهای واپس مانده می گردد. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در نظام امپریالیستی به وضوح دیده می شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرق، دولت قاجار تحت استیلاک مالی حکومت های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیازهای مالی دولت و دربار، به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ های ایران- روس، مجبور به دریافت وام های کلان از سرمایه داران خارجی شده و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی به آنها اعطا کردند. بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت آغاز به فروش رساندن مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه به بازرگان و ثروتمندان ایرانی کرد. در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روس و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد. سرنگونی تزاریزم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضد استبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش های منطقه دمید. اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش ها (به ویژه تأثیر آن در هندوستان) به ایجاد حکومت های مرکزی قوی مبادرت کرده تا از گسترش جنبش ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق «سیاه» رضاشاهی بود.

در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضاشاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تأثیر اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، بار دیگر گشایش هایی در ایران ایجاد گشت. در زمان کوتاهی، جنبش های ملیت های ستم دیده گرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی هایی نیز دست یافتند. جنبش کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافتند. اما، خیانت های بورکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را به شکست انجامید. سیاست های سازش کارانه «حزب توده» نیز جنبش کارگری را به کج راه برده و اعتصاب ها و مبارزات کارگری را به شکست انجامیدند. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند. اما راست روی های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس «چپ» روی های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تنهایی حرکت هایی توده نی مردم ایران را مسدود نکرد، که «جبهه ملی» در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفته و ضربه مهلک را بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش «ملی» بیشتر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده نی را پراکنده ساخته و به مطالبات خود از طریق زده و بند با دربار و بندبازی بین دولت های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورهای عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده هایی که در ۲۰ تیر علیه سلطنت به پا خواسته بودند در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد، دوره ی تثبیت ارتجاع، در واقع نتیجه سیاست های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دوره ی پیشا قیام ۱۳۵۷، با قطبی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه داری دوره ی شاه، تضادهای اجتماعی نیز حاد گشتند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه داری بود. به سخن دیگر، بخش های موجود تولید صنعتی با محدودیت های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود (تولید کفش ملی، تیراهن و غیره). تولید و سرمایه گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می رفت. بیکاری ازدیاد یافته و فقرای شهری ناراضی افزایش یافتند. ناتوانی دولت شاه در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه زمینه عینی برای قیام بهمن ۱۳۵۷ فراهم آمد.

بحران رهبری جنبش

رهبری قیام بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد. اول، در کل دوره اختناق بیست و چند ساله ی پس از کودتا، حکومت شاه به پراکنده نگه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن توفیق حاصل کرده بود. برخلاف آن چه اپوزیسیون راست امروزه ادعا می کنند. هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه ها بر روی مخالفان مذهبی باز بود. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام ها توسط ساواک گشتند، اما این ها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود. دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست های رژیم شاه تبدیل شده بودند. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتا بسیار عمیق بوده و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شدند. در واقع پایه مادی آخوندها این قشر بودند که مسایل شان توسط عوام فریبی های

مازیار رازی: ارزیابی درس های بهمن ۱۳۵۷

روحانیت مبنی بر «عدالت خواهی» و «تساوی طلبی» اسلامی و تظلم جویی شیعه بر آورده می شد. سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخرب حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش توده ثی گشت. اما، مسبب اصلی استقرار و تثبیت موقعیت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کجروی ها در سیاست های «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران» بود. این دو سازمان که از اعتبار بسیاری میان جوانان و کارگران برخوردار بودند، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیت واقعی رژیم خمینی، سر تعظیم در مقابل «روحانیت مبارز و مترقی» فرود آوردند و کل نیروهای جوان «چپ» را فدای ندانم کاری سیاسی خود کردند. اولی با به ارث بردن سیاست های استالیانیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا «ضد امپریالیست» و «متحد» طبقه کارگر معرفی کرد و دومی به عنوان یک سازمان خرده بورژوا در مقابل رژیم تمکین کرد.

برای نمونه، یک سال پس از قیام، در زمان انتخابات نخستین ریاست جمهوری، سازمان چریک های فدایی خلق، در نشریه کار شماره ۴۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رئوس «برنامه حداقلی» و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد. چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین نیز به فرمایش «فقیه اعظم» کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیه «متحدان» کمونیست خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم کاری های سیاسی منجر به ایجاد «فرصت طلایی» برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضدانقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی گشت. «چپ روی» های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست های اشتباه دوره اولیه آنها را خنثی کند و خود آنها نیز فدای اشتباهات گذشته گشتند.

البته در مرحله بعدی، نقش حزب توده در هم کاری نزدیک با هیئت حاکم «ضدامپریالیست!» تأثیرات مخربی گذاشته و رژیم را در «تمام سطوح» تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش های طبقاتی در کدام سنگر قرار می گیرد. بهای این «خدمات» به سرمایه داری ایران را، آنها نیز پرداختند.

چنان چه در آن دوره، گرایش مارکسیزم انقلابی از حداقلی از نیرو در درون پیشروی کارگری برخوردار بود، از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دمکراتیک شرکت کرده و رهبری مبارزات ضداستبدادی و ضدسرمایه داری را به دست گرفته و نقش تعیین کننده ثی ایفا می کرد، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می کرد.

ضرورت تشکیل حزب پیشنهاد کارگری

گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام ها و انقلاب ها علیه حکومت های مستبد وجود داشته، اما بدون یک حزب پیشنهاد کارگری، مجهز به برنامه انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و نخواهد شد. قیام بهمن نمایانگر چنین واقعیتی تاریخی ی بود. قیام توسط قشرهای ستمدیده مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه داری شاه سرنگون شد. اما، از آنجایی که سازماندهی مشکلی وجود نداشت، رهبری انقلاب به دست یک گرایش ضدانقلابی دیگر، افتاد.

سرمایه داران و متحدان ملی و بین المللی شان برای به کج راه کشاندن انقلاب تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند.

بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقه کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. چنین اقداماتی نیز تنها توسط یک حزب پیشنهاد کارگری امکان پذیر است. حزبی که طی دوره ی از مداخلات مستمر در درون طبقه کارگر، اعتبار و اعتماد حداقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

برای توفیق در انقلاب آتی چنین درسی بایستی توسط نیروهای چپ کارگری در نظر گرفته شود. وظیفه کلیه نیروهای مارکسیست انقلابی تشکیل یک اتحاد عمل «ضد سرمایه داری» همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیشنهاد کارگری است. این تدارک بایستی از هم اکنون صورت پذیرد. زیرا که در دوره اعتلای انقلابی تنها نیروهایی که از پیش چنین سازماندهی را دیده باشند قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقه کارگر خواهند بود.

خیانت بورژوازی

در هر انقلابی بورژوازی با «ظاهر» متفاوتی برای تحمیل توده ها نمایان می شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه به شکل یک رژیم سرمایه داری دیگر، ملیس به جامه ی «روحانیت» ظاهر گشت. دیری نپایید که اکثریت مردم ایران به ماهیت واقعی رژیم سرمایه داری پی بردند.

یکی از درس های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو بایستی تحت هیچ وضعیتی به هیچ یک از گرایش های بورژوازی اعتماد نکنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر گردد، هدفی جز خیانت به آرمان های توده های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت.

تزلزل خرده بورژوازی

گرایش های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان اند. این «گرایش» مابینی که به ظاهری آراسته و «رادیکال» یا بر عرصه جدل طبقاتی می گذارد، به سمت و سوی طبقه ثی که قدرت بیشتری را در نهایت به جنگ می آورد، می رود.

تجربه قیام بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی به علت نبود یک سازمان سراسر انقلابی، به نیروی «ضربت» ضدانقلاب تبدیل گشته و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت های ستمدیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرها متزلزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نیستند.

نایبگیری گرایش چپ

قیام بهمن نشان داد که از سازمان های «رادیکال» خرده بورژوا که با به یدک کشیدن نامه ای «کمونیست»، «کارگر»، «خلق» و «فدایی» یا به عرصه حیات سیاسی می گذارند، و گاهی نیز از «پایه» اجتماعی نیز برخوردار شده و «شهید» نیز می دهند، نمی توان توقع داشت که پیگرانه و تا انتها بدون لغزش های «اساسی» در جبهه پرولتاریا باقی بمانند. داشتن «پایه اجتماعی» و اعطای «شهید» و «از خود گذشتگی»، گرچه قابل تقدیرند، اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی کند.

این گرایش ها تا برش کامل از برنامه های ناروشن خرده بورژوازی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیشنهاد کارگری و پذیرش عملی برنامه سوسیالیزم انقلابی، به سیاست های زیگزاگ وار «چپ گرایانه» و «راست گرایانه»، همان طور که طی انقلاب اخیر بطور سیستماتیک انجام دادند، ادامه داده و نقش تعیین کننده و مؤثر در انقلاب آتی ایفا نخواهند کرد.

بهمن ۱۳۹۳

بهرام رحمانی: نقش کارگران ایران در سی و پنج سال گذشته!

کارگران ایران، به خصوص کارگران صنایع نفت در سرنوشتی 22 بهمن 1357 حکومت پهلوی، نقش اصلی و سرنوشت‌سازی را در آن دوران پرتلاطم ایفا کردند.

اما سهم کارگران از پیروزی این انقلاب، باز هم جز سیه‌روزی و استثمار شدید چیز دیگری نبود. در سه سال اول پس از انقلاب 57، شوراهای کارگری در سراسر کشور شکل گرفتند، اما خیلی زود حمله به کردستان، ترکمن صحرا و...، حمله به زنان، تجمعات، رسانه‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی، نهادهای دموکراتیک، اعدام‌های دسته‌جمعی آغاز شد؛ و نهایتاً حکومت اسلامی با اشغال سفارت آمریکا و جنگ فضای مناسبی را برای سرکوب شوراهای کارگری، تسخیر خانه کارگر، رسانه‌ها، انحلال سازمان‌ها و احزاب سیاسی سکولار و غیرمذهبی و سوسیالیست، دستگیری و اعدام شمار زیادی از فعالان به دست آورد.

به این ترتیب نقش کارگران در سقوط حکومت پهلوی بسیار چشمگیر و برجسته بود. پس از انقلاب نیز کارگران تلاش کردند سرنوشت خود را به دست خویش رقم بزنند.

مطالعه و تحلیل سیر مبارزه و مطالبات کارگران ایران، طی بیش از سه دهه اخیر، نشان می‌دهد که نیروی کار به خوبی می‌داند که تنها با اعتراضات و اعتصابات پیگیر و بی‌وقفه خود، از یک‌سو می‌تواند مطالبات‌اش را به سرمایه‌داران و حکومت آن‌ها تحمیل کند و از سوی دیگر، زمینه را برای دست‌زدن به تحولات سرنوشت‌ساز انقلابی و تغییر وضع موجود به نفع ستمدیدگان و محرومان و استثمارشدگان جامعه فراهم سازد. آگاهی نیروی کار ایران را می‌توان در شیوه سازمان‌دهی اعتراضات با اعلام خواسته‌های صنفی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و رسانه‌ای کردن مطالبات‌شان و تلاش برای همراه کردن جنبش‌ها دیگر هم‌چون جنبش زنان و دانشجویان و غیره و به طور کلی نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب با خود، به روشنی مشاهده کرد.

از آنجایی که حکومت اسلامی استراتژی کلان و راهبردی اقتصادی کشور را از جمله در حوزه صنایع بزرگ ایران تعقیب می‌کند و به هیچ‌وجه نمی‌خواهد که این استراتژی سرمایه‌دارانه‌اش آسیب ببیند و ضربه بخورد به همین دلیل، همواره در مقابل مطالبات و خواسته‌های کارگران مقاومت می‌کند. ارگان‌های امنیتی و اطلاعاتی حکومت اسلامی با همکاری مداوم تشکلهای دولت‌ساخته مانند شوراهای اسلامی کار و در راس آن‌ها خانه کارگر، برای مهار هر چه بیش‌تر مبارزات کارگران در بخش‌های مختلف کار، سیاست مشخصی هم‌چون تهدید به محاکمه و کشتاندن فعالین کارگری به دادگاه‌ها و اصرار به عدم اعتصاب را دنبال می‌کنند.

در چنین شرایطی، مطالبات صنفی، سیاسی و اجتماعی نیروی کار ایران، امری مهم و حیاتی نه تنها برای خود طبقه کارگر، بلکه برای همه اقشار محروم و ستمدیده جامعه نیز مهم است. زیرا اگر نیروی کار ایران که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند اگر نتوانند خواسته‌ها و مطالبات خود را بر حکومت تحمیل کنند به همان درجه نیز فضای سیاسی و اجتماعی جامعه برای تحمیل دیگر اقشار جامعه بازر و مساعدتر می‌گردد. به عنوان مثال اگر طبقه کارگر بتواند دستمزدهای خود را متناسب با تورم واقعی بالا ببرد و حق تشکل و اعتصاب خود را بر کارفرمایان و حکومت تحمیل کند بی‌تردید این مطالبات شامل حال دیگر اقشار جامعه نیز می‌گردد.

در دو دهه اخیر، سپاه پاسداران حکومت اسلامی، به بخش مهمی از اقتصاد ایران تسلط یافته است و در جهت اهداف و سیاست‌ها و استراتژی خود و حکومت‌شان تلاش می‌کند که از هر امکانی در جهت کنترل کارگری و سرکوب مطالبات و اعتراضات کارگری بهره جوید. به همین دلیل است که سرمایه‌داران و حکومت سرمایه‌داری آن‌ها، از تلاش فعالین کارگری برای سازمان‌دهی کارگران وحشت دارند و به طور مداوم آن‌ها را یا به دادگاه و زندان می‌کشاند و یا از کار اخراج می‌کنند.

اعتراض و اعتصاب اخیر گسترده و هزاران نفری کارگران معادن چادرملو و بافق یزد، همه را متوجه این واقعیت کرد که مطالبات کارگران معادن و بخش‌های دیگر در ایران، آن‌چنان روی هم انباشته شده‌اند که هر آن ممکن است که اعتصاب و اعتراض در ایران سراسری و همگانی شود. حکومت اسلامی ایران در سال ۱۳۸۳، سیاست خصوصی سازی معادن در کشور را آغاز کرد. سیاستی که باعث تسلط غیرقابل انکار سپاه و رانت خواران حکومتی در بخش معدن شد.

به گزارش اینلنا؛ عمده‌ترین مطالبات کارگران معدن کوشک بافق اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل، توجه به مسائل رفاهی و رعایت نکات ایمنی و بهداشتی در محل معدن، پرداخت حق سختی کار و حق پله و تونل، حق جذب سرب و هزینه‌های غذایی، برخورداری از امنیت شغلی و افزایش مدت قراردادهای منعقد، عدم استفاده از دستگاه‌های فرسوده در معدن و هم‌چنین استاندارد سازی سیستم‌های برق و آب و تهویه و نامناسب بودن امکانات خانه بهداشت، پرداخت اضافه کاری طبق قانون و مواردی از این دست عنوان شده بود. به علاوه کارگران خواهان رسیدگی کارفرما به وضعیت دو کارگر این معدن که سال گذشته در حین کار در این معدن کشته شده بودند. پرداخت حقوق‌های معوقه در تمامی حرکت‌های کارگری، در ردیف نخستین مطالبات‌شان است. حق تشکل، حق اعتصاب، امنیت شغلی و تاکید به مطالبات حداقلی هم‌چون بیمه بیکاری، بهداشت و درمان، بخش دیگری از مطالبات محسوب می‌شوند. مطالبات نیروی کار در این بخش نه تنها تامین امنیت جانی و شغلی، بلکه شامل طبقه‌بندی مشاغل و بیمه‌های درمانی و حق تاسیس تشکلات مستقل و قرارداد دائم کار و امنیت شغلی است.

در سی و پنج سال گذشته، جنبش کارگری ایران با افت و خیزهایی به مبارزه بی‌امان خود با ستمگران و استثمارگران ادامه داده و هنوز هم مرعوب سانسور و اختناق، ترور و وحشت، زندان و شکنجه و اعدام حکومت اسلامی نشده است.

به این ترتیب در این بیش از سه دهه، کارگران ایران، علاوه بر مبارزه برای دریافت دستمزدهای معوقه، افزایش دستمزدها، قانون کار، یک عرصه مهم مبارزاتی‌شان نیز مربوط به تشکل‌یابی‌شان بوده است. چرا که قدرت طبقه کارگر، در اتحاد و همبستگی تشکلیاتی و مبارزه هدفمند است. حکومت اسلامی ایران، در این سی و پنج سال گذشته، سد و مانع بزرگی در مقابل برپایی تشکلهای مستقل کارگری به وجود آورده و فعالین این تشکل‌ها را تهدید و زندانی و یا از کار اخراج کرده است.

در دهه نخست حاکمیت جمهوری اسلامی و در دو دوره نخست وزیر میرحسین موسوی، خسارات جانی و مالی بی‌سابقه بر جامعه ایران تحمیل شد. فقط در بهار و تابستان 67 و در پایان جنگ ایران و عراق، با فرمان خمینی حدود چهار هزار فعال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران را در زندان‌ها قتل‌عام کردند. این نیرو سرمایه‌های بزرگ ایران بودند.

اولین قانون کار پس از انقلاب در سال ۱۳۶۹ به تصویب رسید. اما در این قانون اساسی‌ترین حق کارگران، یعنی حق اعتصاب و تشکلهای مستقل جایی نداشت. پس از پایان جنگ، سیاست تعدیل اقتصادی دوران اکبر هاشمی رفسنجانی، از جمله با توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و بازسازی سرمایه‌داری آغاز شد. یکی از این پیامدها برای طبقه کارگر ایران قراردادهای موقت و سفیدامضا بود. پیامد دیگر ورود بسیاری از کادرها و سرداران سپاه که از جبهه‌های جنگ برگشته و خواهان سهم خود از حاکمیت بودند به همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی کشور چنگ انداختند. بر اساس آمارهای آن دوره، حدود هفت تا ده درصد از کارگران ایران

بهرام رحمانی: نقش کارگران ایران در سی و پنج سال گذشته!

در پایان جنگ ایران و عراق و پس از مرگ خمینی و به رهبری رسیدن خامنه‌ای و آغاز ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی قرارداد موقت داشتند و بقیه رسمی یا استخدامی بودند. اما امروز حدود 85 درصد کارگران ایران قراردادهای موقت یا سفیدامضاء دارند.

حکومت اسلامی ایران که خود بزرگ‌ترین کارفرما و سرمایه دار کشور است به پیروی از اهداف و برنامه‌ها و سیاست‌های اقتصادی جهانی نتولیرالیسم در ایران، برای حفظ موقعیت و امنیت سرمایه انجام گرفت، روند امنیت شغلی را از کارگران و تعیین حداقل دستمزدهای سالانه متناسب با تورم واقعی را به شدت کاهش داد. و روزبه‌روز بر رقم بیکاران کشور افزوده شد تا این که این معضل در دوره رفسنجانی به یک بمب ساعتی تشبیه شد که هر آن احتمال انفجارش می‌رفت. در همین دوره علاوه بر اعتراضات و اعتصابات کارگری، شورش‌های شهری نیز راه افتاد که به شدت سرکوب گردید.

این روند خصوصی‌سازی و به کار بستن توصیه‌ها و سیاست‌های جهانی نتولیرالیسم پس از دوران ریاست هاشمی، بت به امروز ادامه یافته است. از سوی دیگر، با تغییر قانون کار در دوران «اصلاحات» دولت خاتمی، کارگاه‌های زیر ده نفر از شمول قانون کار خارج شدند که این اقدام نیز تعداد زیادی از کارگران را از امکانات قانون کار مثل حداقل دستمزد و ایمنی کار محروم کرد.

دولت محمود احمدی‌نژاد هم که با شعار دفاع از «مستضعفان» روی کار آمد و فرار بود پول نفت را بر سر سفره کارگران و محرومان جامعه بیابورد صدها میلیارد دلار درآمدهای نفتی کشور را بر باد دادند و بسیاری از خانواده‌های محروم و کارگری را به خاک سیاه نشانند. دولت او هم برخی مواد قانون کار را به نفع سرمایه‌داران تغییر داد.

دولت کنونی به ریاست حسن روحانی، با وجود وعده‌هایی که به جامعه می‌دهد همچون وعده‌های احمدی‌نژاد وعده‌های احمدی‌نژاد، تو خالی هستند. این دولت سرکوب اعتراضات کارگری و زنان و جوانان را نه تنها تشدید کرده است، بلکه از تاریخ روی کار آمدنش تاکنون، روزانه به طور میانگین سه نفر را اعدام می‌کند. گرانی، بیکاری و فقر کمر بسیاری از خانواده‌های محروم و کارگری را شکسته است و آسیب‌های اجتماعی غوغا می‌کند. دولت روحانی، حتی نان را در حدود 30 تا 40 درصد بالا برده است در حالی که نان غذای اصلی اکثریت خانواده‌های ایرانی است.

هم‌چنین الان باز هم بحث از اصلاحیه‌های دیگر قانون کار مطرح است. دولت روحانی می‌خواهد ماده ۲۱ و ۲۷ قانون کار را تغییر دهد. با تغییر این مواد، کارفرما هر موقع اراده کرد قادر است بدون موانع قانونی و تشریفات اداری، سریعاً کارگران خود را اخراج کند. به همین دلیل، در این دوره اخراج‌ها، بیکاری، تورم و هزینه‌ها، فزونی یافته است.

در آن سوی، یعنی در بین کارگران نیز تحرکاتی دیده می‌شود و پیوستن هر بیش‌تر کارگران به سیر تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور زیاد است. در چنین روندی تصویب اصلاحیه‌های قانون کار، طرح هدفمند کردن بارانه‌ها و... می‌تواند جنبش کارگری ایران را وارد عرصه تازه‌ای از مبارزه طبقاتی-سیاسی نمایند. در این راستا، چشم‌انداز شکل‌گیری انواع تشکل برای اتحاد و سازماندهی تشکل‌های کارگری دیده می‌شود.

اخیراً حسن طایبی، معاون کارآفرینی و توسعه اشتغال وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در بجنورد از وجود هفت میلیون بیکار در کشور خبر داد. دولت گذشته که ادعای ایجاد 5/2 میلیون شغل را داشت اما اکنون جامعه ایران با سیلی از جمعیت بیکاران روبه‌روست و دولت روحانی نیز جز تشدید سرکوب زنان و جوانان و افزایش اعدام و توافق با رقبای جهانی خود، فعلاً برنامه‌ای از جمله برای حل معضل بیکاری و اشتغال ندارد و توانایی اقتصادی‌اش را هم ندارد. این در حالی است که علاوه بر ارتش چند میلیونی بیکاران، کارگران شاغل نیز با مشکلات فراوانی، از جمله بیمه، پاداش، سنوات، دستمزد پایین و نبود امنیت شغلی روبه‌رو هستند.

معاون کارآفرینی و توسعه اشتغال وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، چنین اقرار می‌کند: «در کشور هفت میلیون نفر بیکار داریم، افرادی که فاقد هرگونه درآمدی هستند. این افراد نه اشتغال دارند و نه مهارت و... او در عین حال، مدعی شد که در عین حال «به دنبال شغل» هم نمی‌گردند.

این کارگزار حکومت سیاست‌های شناخته شده فاشیستی را نیز به زبان آورد که بیکاری در جامعه را به گردن پناهندگان و مهاجرین می‌اندازند؛ طایبی گفت: «براساس آمار برآوردی حدود یک میلیون و 500 هزار فرصت شغلی در بازار کار ایران در دست افاغنه است. «او افزود: «البته براساس آمار، شمار افاغنه ساکن در ایران می‌تواند بیش از این رقم باشد که این میزان فرصت شغلی در دست آنان است. «او هم‌چنین اقرار کرد که «این گروه از اتباع خارجی، برخی از فرصت‌های شغلی سخت را در اختیار دارند که به نظر می‌رسد بیکاران ما در ایران کمتر به این نوع مشاغل علاقه‌مندند یا حاضر به انجام آن نیستند.»

کارگران افغانی در ایران، بخشی از طبقه کارگر ایران هستند که در دهه‌های طولانی در ایران کار و زندگی کرده‌اند و سخت‌ترین کارها را متحمل شده‌اند به هیچ‌وجه عامل بیکاری نیستند، بلکه بر عکس ثروت‌های فراوانی برای جامعه به ویژه برای سرمایه‌داران ایرانی تولید کرده‌اند. به علاوه مهم‌تر از همه کارگر ایرانی و غیرایرانی و مهاجر و غیره در ایران درد و سرنوشت مشترکی دارند و آن هم رهایی از ستم و استثمار سرمایه‌داران و حکومت حامی سرمایه در ایران است! بنابراین، روشن است که کارگران افغانی، ایرانی و غیره در جامعه ایران، دوش‌به‌دوش هم برای مطالبات‌شان از جمله بر علیه سیاست‌های فاشیستی و خارجی‌ستیز حکومت اسلامی ایران و خانه کارگر و غیره آن مبارزه کنند.

با توجه به این که فعالین و محافل و سازمان‌دهندگان تشکل کارگری در ایران، کم نیستند. الان خبرهایی از گوشه و کنار کشور می‌شنویم که فعالان کارگری کارهایی می‌کنند که در جهت حقوق صنفی، اقتصادی و گاه خواست‌های سیاسی طبقه کارگر است. به نظر می‌رسد که مجموعه‌ای از شبکه‌های صنفی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، پتانسیل اعتراضی کارگران را بالا برده‌اند.

اما هنوز یک سؤال مهم پیش پای اتحاد و همبستگی و سازمان‌دهی کارگران ایران است و آن هم هنوز فعالیت‌های مرئی در میان کارگران صنایع سنگین و مادر دیده نمی‌شود اما طبیعتاً به طور نامرئی و شبکه‌ای از فعالین کارگری در این بخش‌ها وجود دارد.

شاید تاکنون دو علت اصلی توانسته عامل نامرئی بودن شبکه‌های و محافل کارگری در صنایع مادر و سنگین کشور باشد. نخست این که بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین کارفرمای صنایع مهم کشور دولت است و عمدتاً سپاه پایداری کنترل شدیدی بر تحرک کارگران این بخش از صنایع کشور مانند صنایع نفت، پتروشیمی، ماشین‌سازی و... دارد. هم‌چنین امکان ورشکستگی، تعطیلی، حقوق معوقه یا مشکلات مالی در این واحدها نسبت به واحدهای دیگر کمتر است. دلیل دیگر، این که اگر در اقتصاد ایران، قشر بسیار کوچکی از آریستوکراسی و اشرافیت کارگری وجود داشته باشد، اتفاقاً در همین واحدهاست.

در حال حاضر بیش از پیش، نظامیان و امنیتی‌ها به واحدهای صنعتی و تولیدی مادر چنگ انداخته‌اند. مدیریت نظامیان، فضای امنیتی در این واحدها را بالا برده است و کنترل شدید بر این واحدها حاکم است. بنابراین فشار روانی به کارگران در واحدهای تولیدی بزرگ، بیش‌تر است. تلاش نظامیان برای بالابردن درجه سرکوب و منفرد کردن کارگران در این واحدها دایمی است. اما این وضعیت، دو نیروی متضاد ایجاد می‌کند: سکوت و یا اعتراض و اعتصاب.

بهرام رحمانی: نقش کارگران ایران در سی و پنج سال گذشته!

نکته مهم دیگر این است که برای تاسیس تشکلهای مستقل کارگری، موانع دیگر هم وجود دارد. موانعی مانند اقتصادی و اخراج از کار، گرایشات مختلف، فرقه‌گرایی و خودمحوری و فشارهای پلیسی و زندان و...

مسئله کارگر برای بهبود زندگی خود به عنوان یک طبقه راهی ندارد جز مبارزه و مقابله روزمره با سرمایه. ابعاد و گستردگی این مقابله بی‌وقفه و روزمره، بستگی به میزان تجارب و آگاهی و آمادگی طبقه کارگر دارد. علاوه بر این، کارگر در بطن مبارزات و اعتصابات جاری، آگاهی طبقاتی و سیاسی پیدا می‌کند. در روند چنین مبارزه‌ای است که کارگران متوجه موقعیت خود به عنوان یک طبقه و رابطه ناعادلانه حاکم بر خود از جانب سرمایه‌داران و حکومت حامی سرمایه می‌شود. مسئله دیگر این است که مبارزات جاری طبقه کارگر مبارزه محفلی و زیرزمینی نیست، بلکه بر عکس اجتماعی و علنی است. چرا که هیچ اعتراض کارگری برای بهبود زندگی خود و برای تامین مطالبات اقتصادی خود، مخفی نیست. کارگران خواسته‌های خود را مبنی بر افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، بیمه بهداشت و درمان، لغو قرارداد موقت و سفیدامضاء، پرداخت حقوق معوقه، حق اعتصاب، حق تشکل، افزایش حقوق بازنشستگی و... را با صدای بلند اعلام می‌کنند و آن را به رسانه‌ها و افکار عمومی می‌کشانند تا این مطالبات خود را به طرف مقابل تحمیل کنند.

امروز در جامعه ایران، هرگونه اعتراض کوچک و حتی صنفی، بلافاصله به سطح سیاسی ارتقا می‌یابد و توسط حکومت به درگیری و خشونت کشیده می‌شود. بنابراین، تلفیق کار و فعالیت علنی و قانونی و مخفی یک نوع هنر سیاسی است که باید به موقع از آن‌ها استفاده کرد. بی‌شک تشکلهای هسته‌های کمونیستی و ضدسرمایه‌داری در درون کارگران و همه محیط‌های زیست و زندگی و کار، امری ضروری است که باید با در نظر گرفتن همه جوانب امنیتی و مخفی کاری اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در جهت پیشرفت و گسترش و آگاهی طبقاتی توده کارگران دارد. چرا که کمونیست‌ها از دخالت در مبارزات جاری طبقه کارگر همین اهداف و افقی را دنبال می‌کنند که کارگران آگاه در پی تحقق آن هستند و آن‌هم بهبود گامه‌ها، شرایط کارگران و فراهم کردن فرصت‌های مناسب برای گسستن و پاره‌کردن زنجیرهای اسارت و بردگی و تغییر توازن میان دو طبقه متخاصم به نفع طبقه کارگر و محرومان و ستمدیدگان جامعه است.

اما در رابطه با تشکل مستقل طبقه کارگر، یعنی مستقل از دولت و سرمایه‌داران، تاکید به چند نکته مهم حائز اهمیت است. اولاً تشکل طبقه کارگر از دل مبارزات جاری و حول مطالبات کوتاه مدت و درازمدت کارگران واحدهای مختلف کار شکل می‌گیرد. بنابراین تشکل توده‌ای کارگران، نه با فرمان کسی تحقق پیدا می‌کند و نه با سیاست‌های و اهداف فرقه‌گرایانه خوانایی ندارد.

دوماً تشکل طبقه کارگر هر اسمی که دست‌اندرکاران آن بر روی تشکل‌شان می‌گذارند نباید به یک معضل مورد مناقشه و بحث و تفرقه فعالین و گرایشات درون طبقه تبدیل شود. اما مهم آن است که کارگران با اراده مستقیم در مجامع عمومی خود تصمیم جمعی بگیرند و جمعی نیز پیش ببرند. بنابراین، در شرایط موجود که طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای و سراسری خود محروم است مثلاً بحث بر سر شورا، سندیکا، کمیته‌های کارگری، کمیته‌های اعتصاب و غیره کمکی به تشکل‌یابی کنونی کارگران ایران نمی‌کند. بنابراین، مهم است که به هرگونه تلاش کارگران در جهت تشکل‌یابی‌شان احترام گذاشت و از موضع تخریب آن‌ها برنیامد. در عین حال تشکل شورایی و اتکا به مجامع عمومی کارگران با جهت‌گیری ضدسرمایه‌داری و تلاش برای لغو کار مزدی، مناسب‌ترین تشکل برای کارگران است.

سوماً تشکل طبقه کارگر، باید بتواند مرز خود را با انواع گرایشات بورژوازی به طور روشن بکشد و به خصوص اجازه ندهد دولت و سرمایه‌داران در امر تشکل‌یابی و تعیین و تدوین اهداف و اساسنامه و انتخاب نمایندگان آن‌ها دخالت کنند.

و نهایتاً چهارم این که در شرایط امروز ایران، نباید امر تشکل‌یابی را تنها به محیط کار گره زد. چرا که امروز در جامعه ما، میلیون کارگر جویای کار بیکارند. از این‌رو، برپایی تشکلات محلات و در محیط زیست و زندگی عادی کارگران شاغل و بیکار می‌تواند افشار دیگر جامعه، به ویژه زنان خانه‌دار را نیز به فعالیت‌های خود جذب کند و تشکلهای قوی ساخته شود. در عین حالی که می‌دانیم تشکل کارگران در محیط کار، به دلیل نقش مستقیمی که در اعتراض و اعتصاب و خواباندن تولید دارد، بسیار حائز اهمیت است.

سد بزرگی که حکومت اسلامی و کارفریان در مقابل اتحاد و همبستگی و تشکل‌یابی کارگران به وجود آورده‌اند تنها به تهدیدات پلیسی و زندان محدود نمی‌شود، بلکه آن‌ها ارگانی در درون کارگران ایران به نام خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به وجود آورده‌اند که آن‌ها از یک‌سو نقش کنترل و پلیسی و جاسوسی در درون جنبش کارگری را به عهده دارند. و در سطح بین‌المللی هم‌چون سازمان بین‌المللی کار نیز خودشان را به عنوان تشکلهای کارگران ایران جا می‌زنند. آن‌ها، هم‌چنین در هفته‌های پایانی هر سال به نمایندگی از سوی کارگران ایران، طی نشست‌هایی با نمایندگان کارفریان و دولت، دستمزدهای سالانه کارگران را تعیین می‌کنند که عمدتاً منافع آن‌ها را در نظر می‌گیرند نه کارگران را.

اکنون استثمار شدید کارگران ایران توسط سرمایه‌داران و حکومت آن‌ها، بسیار شدیدتر از گذشته است. سطح زیست و زندگی و رفاه طبقه کارگر بسیار پایین است و گرانی و تورم فشار زیادی روی آن‌ها و خانواده‌هایشان وارد می‌کند. این مسائلی نیز زمینه‌های ناراضی عمومی را به وجود آورده‌اند. به علاوه این ناراضی عمومی در میان تمام اقشار فرودست و ناراضی جامعه مانند زنان یا جوانان، دانشجویان، روشنفکران، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، وبلاگ‌نویسان و ملیت‌های تحت ستم و غیره، به دلیل شکاف سیاسی و طبقاتی که در جامعه روی داده، بیش از پیش برای طرح خواسته‌های خود آمادگی دارند.

در جمع‌بندی می‌توان تاکید کرد که کارگران صنایع بزرگ و مادر ایران، نقش پیشرو و سرنوشت‌سازی در جنبش کارگری ایران و کل جامعه دارند. زیرا این بخش از کارگران ایران با اعتصاب بی‌نظیر و شکوه‌مند خود قادرند نه تنها در مقابل هر نیروی سرکوبگری بایستند، بلکه وضع موجود را تغییر دهند. تجربه انقلاب 22 بهمن 1357 و نقش ویژه کارگران صنایع نفت در مقابل ماست. در آن دوره، به محض این که کارگران قهرمان صنایع نفت، وارد صحنه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور شدند زنگ خطر را برای حاکمیت وقت به صدا درآوردند و شمارش معکوس سرنوشتی حکومت پهلوی آغاز شد. چون که کارگران در طول اعتصاب، به سرعت و آن‌چنان آگاهی طبقاتی پیدا می‌کنند که شاید در شرایط عادی کسب این آگاهی دهه‌ها طول بکشد. در واقع اعتصاب دانشگاه طبقه کارگر و تشکل ابزار مهم آن برای تغییر وضع موجود و رسیدن به اهداف و استراتژی طبقاتی‌اش است. هم‌اکنون کارگران ایران و خانواده‌هایشان، نزدیک به جمعیت هفتاد میلیونی کشور را تشکیل می‌دهند و قلب تغییر و تحولات پایه‌ای در ایران و برای ساختن جامعه‌ای عاری از سانسور و اختناق، ستم و تبعیض، زندان و شکنجه و اعدام، بهره‌کشی و استثمار انسان از انسان، در سینه جنبش کارگری می‌تپد بنابراین، همه محرومان و ستمدیدگان و تحولات طلبان و استثمارشدگان جامعه، وظیفه آگاهانه و داوطلبانه دارند که از هر طریق ممکن و با خلوص نیت به این جنبش بپیوندند و آن را در سطح سراسری کشور ارتقا دهند!

آن وضعیت بحرانی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جدیدی که در جهان و منطقه در جریان است تاثیر خود را بر جامعه ما نیز گذاشته و می‌گذارد. شکاف طبقاتی در پایین و در بطن جامعه و دعوا و کشمکش سیاسی در بالا و در درون حاکمیت، بسترهای مهمی برای ابراز ناراضی‌ها به ویژه برای کارگران فراهم کرده است. این ناراضی‌ها بیش از این قابل تحمل و قابل مهار نیست!

در چنین شرایطی، من چشم‌اندازها برای ظهور طبقه کارگر را نه در دوردست‌ها، بلکه در همین نزدیکی‌ها، حتمی و مثبت می‌بینم. بخش آگاه جامعه ایران و در پیشاپیش همه طبقه کارگر متحد و متشکل و آگاه، در مقابل طبقه اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه، قد علم خواهند کرد.

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

عباس رحمتی: از بهمن ۱۳۷۸ (از اعتراف به قتل های زنجیره ای- سیاسی تا کنون)

ابتدا ضرورت دارد این واقعیت تلخ را توضیح داد که فقه اسلامی و احکام مجازات اسلامی بویژه در دوره عباسیان به خشن ترین وجهی تکامل و توسعه یافت. از اصل (اشداء علی الکفار و رحما بینهم) آنچنان تفسیر و تاویل موسوع و کشنداری توسط مفتیان و متکلمان به عمل آمد که حیرت آور است و اصل (رافت اسلامی و امر فلان...) با قساوت و شقاوت وحشتناکی پایمال شد و اولین شخصیت نام آوری که بانی این امر شنیع شد **حجت الاسلام امام محمد غزالی است**. این مرد دانشمند که خود در اواخر عمر به شناعت و قباحیت عملش پی برد به اعتکاف و دوری از مناصب دولتی و لذایذ آن روی آورد، اما چه سود که علم و دانش کلامی و فقهی اش به جنایت منتهی شده بود.

این عالم معروف خود را به خلیفه عباسی (المستظهر بالله) فروخت و فتوای عجیب و قساوت آمیز صادر کرد. شرح مختصری از کتابی که به نام (فضایح الباطنیة) نوشت، ما را به آن چه در زندان اوین به سر کادرهای فعال سیاسی و بسیارگی از مخالفین جمهوری اسلامی آمد، روشن می کند. این فتوی عجیب که مغایر با اصل رافت اسلامی است وسیله ای شد تا همه ی حکومت های دینی و شرعی از آن بهره ببرند. هرچند میانی این فتوای عجیب در مراحل از حکومت های اسلامی قبل از آن پایه گذاری شده بود و با مخالفین حکومت های دینی چنان رفتار خشونت بار و قساوت آمیزی شده بود. اما این احکام و فتوای امام محمد غزالی با استناد به دلایل شرعی و توجیه آن با دلایل و استنباط (حکمی و استناعت از علم کلام) که خود در آن استاد مسلم بود، فتوا را موجه و مقدس جلوه داد.

این توضیح هم لازم است که فتوای عجیب امام غزالی درباره اسماعیلیه بود که شیعه علی علیه السلام بودند. از امام صادق به بعد، اسماعیل را امام می دانستند اما با بنی عباس و حکومت آنها به شدت ابراز مخالفت می کردند. آنها در تفسیر و تاویل قرآن قائل به نص ظاهر قرآن کریم نیستند و معتقدند که قرآن ظاهری دارد و باطنی و بسی مصرحات قرآنی بر معنی باطنی آن حمل می کنند که از بحث ما خارج است، لیکن امر مسلم این است که این فرقه مسلمان اند اما حکومت فاسق و فاجر بنی عباس را قبول ندارند، لیکن در جامعه اسلامی آن زمان زندگی می کردند. اما انتقاد آنها به حکومت عباسی گران آمد در نتیجه تهمت الحاد و زندقه بر آنها باریدن گرفت. **القابی چون مزدکی، مجوسی، قرمطی، مانوی، مرند، ملحد، به آنها نثار کردند**. در نتیجه قضیه رنگ سیاسی به خود گرفت و دستگاه خلافت عباسی با تمام وسایلی که در دست داشت به مبارزه با آنها برخاست. القادر بالله در سال 401 محضری از تمام علماء شیعه و سنی برپا کرده، فتوای بر کفر و الحاد فاطمیان و دروغ بودن انتساب آنها به خاندان نبوت صادر شد و آنرا در تمام کشورهای اسلامی بر منابر خواندند. **محمود غزنوی در جستجو و تعقیب رافضی و قرمطی برخاست. (رض یعنی انکار خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و قول به اینکه علی بن ابیطالب خلیفه بلافضل پیغمبر است، از این رو شیعیان را عموماً رافضی می گویند. ص 172 کتاب عقلاء برخلاف عقل، نوشته علی دشتی، ناشر انتشارات جاویدان، چاپ سوم 1362)** و خون ها ریخت و پس از وی سلجوقیان عمل او را دنبال کردند و خواجه نظام الملک در انجام رغبت و سیاست بغداد و تعقیب اسماعیلیه تدبیرها به خرج داد. **(همان منبع. ص 170 و 171)**

به قول علی دشتی: "پس مبارزه، دینی و مذهبی نیست و خلفای عباسی نگرانند از این که همان بلایی که بر سر امویان آمد و منجر به سقوط آنان شد بر آن ها نیز نازل شود."

این تلاش های پیگیر المستظهر بالله منجر به آن شد که امام محمد غزالی کتاب فضایح الباطنیه را نوشت و فتوی ضد انسانی (اباحه) را صادر کرد.

اسماعیله علیه ظلم و ستم و عیاشی حیرت آور خلیفه مسلمین به شدت اعلام انزجار کردند. بحث و شرح عیاشی ها و اسراف و تذبذب بیت المال و لگدمال کردن نفوس مسلمانان در زندانها و سیاه چالها توسط خلیفه المستظهر بالله و سایر خلفای عباسی، خود داستان موحش و سهمناکی است که به نام پیغمبر اسلام مرتکب می شدند. فساد حاکمیت عباسی که 500 سال بر جماعات اسلامی حکومت کردند از حوصله این مقاله خارج است. فسادی همراه با عیاشی ها و زن بارگی و غلام بارگی که شرح آن به وقاحت می کشد، همراه ظلم و ستم و کشتار بود. چنین حاکمیتی به حکم جبر تاریخ نابود می شود. برای جلوگیری از چنین سقوط سهمگینی، المستظهر بالله، امام محمد غزالی را مأمور نوشتن کتابی در شرح دلخواه عقاید اسماعیلیه می کند و بر اساس چنان تفسیر تهمت آمیزی فتوا صادر می کند که مخالفین خلیفه المستظهر بالله که جانشین برحق پیغمبر است بر دو گروهند، یکی مستحق تخطئه و نکوهش و ردع و دیگری سزاوار قتل. **(همان، ص 212)**

تشخیص این که کدامیک از مخالفین خلیفه اسلام مستحق نکوهش و ردع و کدامیک سزاوار قتل و نابودی اند کار بسیار مشکلی بود. بنابراین حکم امام محمد غزالی درباره همه ی مخالفین خلیفه اسلام! جاری شد.

فتوای امام صریح و روشن بود

"باید با آنها روش مرددان پیش گرفت، یعنی مالشان بر دیگران حلال، خونشان مباح، و نشان بر خود آنها حرام است (ولابد باید مصادره و خلع ید شود)."

در باب کافران، امام و خلیفه عصر مخبر است که یا آنها را در مقابل فدیه آزاد کند یا جزیه بگیرد، یا به بردگی ببرد و یا بکشد ولی در باب مرتدین این اختیار از امام سلب است، بلکه واجب است آنها را بکشند تا زمین از لوٹ وجودشان پاک شود. **امام محمد غزالی در دنباله فتوای خود تصریح می کند که "جواز قتل و یا وجوب قتل آنان متوقف بر این نیست که در حال قتال باشند بلکه در حال مسالمت و اگر در خانه خود خوابیده اند و کاری به کسی ندارند باید آنان را کشت، بدون محاکمه کشت، به شکل ترور."** امام محمد غزالی در فتوای ضد انسانی خود تصریح می کند که مخالفین خلیفه را باید اغتیل کرد. در توضیح کلمه اغتیل با مراجعه به فرهنگ معین یعنی مخالف را در خواب کشتن. باید مخالف خلیفه را غافلگیر کرد و او را کشت.

در کتاب فضایح الباطنیه می نویسد: "گروه نخستین- یعنی کسانی که سزاوار نکوهش اند- اگر جنگی روی دهد به طاغیان و مرتدان ملحق خواهند شد و در این صورت کشتن آنها نیز واجب است."

و اما راجع به زنان و اطفال آنها، زنان اگر هم عقیده شوهرانشان باشند، به دلیل قول پیغمبر "من بدل دینه فاقتلو"، یعنی هرکس دین خود را تغییر داد بکشید. البته امام یعنی خلیفه وقت می تواند به رای و اجتهاد خود عمل کند و از کشتن زنان صرفنظر کند. این لطف و مرحمتی که امام محمد غزالی در باره زنان اسماعیلیه می کند نه از راه لطف و مرحمت است بلکه از جهت ارضای شهوات داروغه و نوکران مسلح خلیفه است که می توانند آن زنان بی پناه را تصرف کنند. نتیجه آنکه در همه این امور دست مفتی و قاضی و محتسب باز است و چنین امری بتدریج در فقه اسلامی بسط و توسعه یافت تا رسید به حکومت جمهوری اسلامی ایران.

دنبال این وقایع تاریخی برگردیم و نگاهی به تفکرات خمینی و خامنه ای ببیندیم تا روشن شود چرا جمهوری اسلامی نمی تواند مخالفین خود را تحمل کند؟. اسلامی حتا کوتاه مدت بدون ترور و سرکوب نمی تواند به عمر خود ادامه دهد؟ خمینی فتوی قتل صادر میکند (سلمان رشدی) و خامنه ای دستور ترورها و قتلهای داخلی و خارجی صادر میکند و در نماز جمعه معروف (سال ۸۸) شمشیر را از رو

عباس رحمتی: از بهمن ۱۳۷۸ (از اعتراف به قتل های زنجیره ای- سیاسی تا کنون)

می بندد و دستور سرکوب مردم را صادر میکند **خامنه ای بارها اعلام کرده است که الگوی من نواب صفوی است ، نواب صفوی که بود ؟ او یکی از تروریست هایی بود که شخصیت های سیاسی چون کسروی و دکتر حسین فاطمی را ترور کرده است ، خامنه ای تروریستی است که پیرو اوست و ذوب در تفکرات نواب بوده و هست .** خامنه ای کسی که در به آتش کشیدن سینمای رکس آبادان نقش اصلی را داشته است در آن زمان او به دستور خمینی دست به چنین جنایتی زد تا ساواک شاه را مقصر نشان دهند. باید گفت ، رژیم می که در ایران حکومت می کند ، رژیمی تروریست پرور است که از فردای حاکمیتشان در ایران به صدور تروریست پرداخته است. [۱] وقتی رهبران ج اسلامی به راحتی قبل از انقلاب دست به جنایت میزنند زمانی که زمام امور را بدست میگیرند همانطور عمل میکنند که دیدیم . برای اینکه به روحیات و خوی و خصلت و تفکرات آیت الله و حجت السلام ها پی ببریم ، یعنی همانهایی که بدنه نظام ج. اسلامی را میسازند ، در اینجا باید به يك واقعه تاریخی دیگری اشاره کنم . درست ۲۴ ساعت دیگر مانده بود تا رژیم پهلوی سرنگون شود ، گارد جاوید شاه ، شب قبل با تانکها از خیابان دماوند عبور کرده بود و تا میدان فویزه (امام حسین) پیش رفته بود در این میان یکی از تانکها هنگام عبور از زیر گذر میدان فویزه گیر کرده و راننده تانک گرفتار می شود ، هادی غفاری مثل جن آنجا پیدایش میشود ، او افسر گارد را از دست مردم میکشد و کشان کشان با خود می برد تا به نرده های بیمارستان بوعلی (خیابان دماوند) بندد و او را به رگبار بندد ولی من و ما چنین اجازه ای به او نمی دهیم آنزمان هنوز جمهوری اسلام وجود نداشت و میشد غفاری ها را زمین زد و زدیملی اکون با وجود افرادی مثل خامنه ای و بیست دستور قتلها پشت پرده اجرا میشود. هادی غفاری چند روز بعد از انقلاب ، زمانی که " امیر عباس هویدا" نخست وزیر شاه را به جوخه اعدام می بردند تیر خلاص ش را در راهروهای مدرسه رفاه میزند و مردم ما آنجا باید می فهمید، ایران به کدام سمت خواهد رفت !

با چنین تفکراتی بود که رژیم ایران ، جنگ را براه می اندازد تا بماند و به جنگ ادامه داد تا زمانی که از نظر نظامی و سیاسی و اقتصادی تحت فشار قرار نگیرد، تن به پایان جنگ نمی دهد ، جنگ را نعمت می دانست ، چون رژیمهای تروریست پرور در چنین شرایطی راحت تر می توانند سرکوب کنند به خاطر همین بود که رژیم ، توانست در طول هشت سال جنگ ، گروه های سیاسی از چپ ، چپ تا ملی مذهبی ها و مجاهدین مسلح را سرکوب کند و در جنگ، با يك میلیون تلفات جانی و بیش از سه میلیون آواره از دو طرف با خفت به جنگ خانمانسوز پایان دهند و با نوشیدن جام زهر توسط خمینی قرارداد ۵۹۸ سازمان ملل را پذیرا شود تا بعنوان مغلوب جنگی در تاریخ ثبت شود. بعد از جنگ جمهوری اسلامی بعد از جنگ نیروهای نظامی و بسیج و سپاه پاسداران خود را در شهرها مستقر کرده و با سهمیه دادن به آنها ، ورود نظامی ها به دانشگاه را قانونی کرد و از طرفی با گماردن عده زیادی از آنها در زندانها و شکنجه گاه ها و ادارات و... جامعه را کاملا پلیسی / امنیتی کرده تا صدای کسی از خرابی ها و نابسامانی های جنگ بر نیاید .

قتلهای زنجیره ای با تشکیل گروههایی از همین پاسداران شروع میشود گرچه قبل از آن دکتر کاظم سامی را به قتل رسانده بودند و نگارنده در همان موقع گفتیم ، شخصیت کشی (نخیه کشی) شروع خواهد شد ، چون روند تفکرات را می دیدیم جز این چیز دیگری نبود . می گفتیم ، این روند تا آخرین مرحله پیش خواهد رفت این ساختار يك رژیم توتالیتر است .

قتل های زنجیره ای :

قتل های زنجیره ای به قتل برخی از شخصیت های سیاسی و اجتماعی مخالف نظام جمهوری اسلامی در دهه هفتاد خورشیدی در داخل و خارج از ایران گفته می شود که به گفته برخی منابع با صدور فتوی ، توسط روحانیون بلند پایه از جمله **ولایت فقیه** نظام صورت میگیرد. قتل های اولیه زنجیره ای توسط **قربانعلی دری نجف آبادی** وزیر وقت اطلاعات (که برگزیده خامنه ای بود) توسط پرسنل وزارت اطلاعات و به دستور سعید امامی، معاون امنیتی این وزارتخانه در زمان تصدی علی فلاحیان (وزیر اطلاعات دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی) و دری نجف آبادی (اولین وزیر اطلاعات در دولت محمد خاتمی)، مصطفی کاظمی معاون وقت وزارت اطلاعات و مهرداد عالیخانی صورت گرفت. وزارت اطلاعات طی اطلاعیه بی سابقه ای، عوامل قتلها را خودش نامید. **محمد خاتمی رئیس جمهور وقت، تیمی خارج از وزارت اطلاعات و بدون حضور وزیر وقت را مسئول رسیدگی به پرونده کرد. این تیم پس از یک ماه تحقیق، دست داشتن مقامات بلند پایه وزارت اطلاعات در قتلها را اعلام کرد و عوامل را دستگیر نمود. و هیچکدام محاکمه نمی شوند!** دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات، بلافاصله توسط خاتمی برکنار و یونسی جایگزین وی شد. جلسات دادگاه پس از توقیف مطبوعات در بهار ۷۹، دستگیر و زندانی کردن روزنامه نگاران پیگیر موضوع (اکبر گنجی و عمادالدین باقی) بدون حضور هیات منصفه و در حالی که خانواده مقتولان در اعتراض به نحوه رسیدگی در جلسات دادگاه حضور نیافتند، با محکوم کردن عوامل وزارت اطلاعات به چند سال زندان بسته شد. (بر گرفته از ویکی لیکس)

میگویند قتل های زنجیره ای می تواند حکومتی باشد ولی من میگویم هیچ تردیدی نیست که قتل ها زیر نظر ولایت فقیه صورت میگیرد. وقتی ولایت فقیه در نماز جمعه بر علیه مردم شمشیرش را از رو می بندد نویسندگان و روشنفکران مخالف که جای خود دارد ، وقتی نهاد های سرکوبی مثل انصار حزب الله و عمار و ... تشکیل میشود و سپاه و بسیج و کمیته های سرکوب مثل لباس شخصی و... در خیابانهای تهران و شهرهای بزرگ کشور به سرکوب و اسید پاشی و ... می پردازند باز باید به قتل های حکومتی شک کرد ؟ باید تردید داشت که ج اسلامی (حکومت اسلامی) قتل های زنجیره ای را نمی خواسته است.

قتلها حکومتی است :

این که میگویند افراد خود سر دست به ترور افراد میزنند کاملا دروغ است چرا که این قتلها دقیقا ترورهای دولتی است و این موضوع را سعید امامی خود در بازجویی اش مطرح کرده است ، او گفت تمامی دستورات را از رهبری گرفته است و ترورها از قبل برنامه ریزی شده بود ، همچنین در اسناد بازجویی سعید امامی آمده است **«من از آغاز انقلاب تا به امروز سرباز گوش به فرمان نظام مقدس اسلامی و مقام ولایت بوده و هستم، هیچگاه بدون کسب اجازه و یا بدون دستورات مقامات عالی نظام کاری انجام نداده ام... حکم اعدام داریوش فروهر و پروانه اسکندری را به روال معمول همیشگی حجت الاسلام علی فلاحیان به من داد. احکام اعدام سایر محاربین قبلا در زمان وزارت فلاحیان صادر شده بود. از مدتها پیش قرار بر این بود که عوامل مؤثر فرهنگی وابسته که توطئه تهاجم فرهنگی را در ایران پیاده می کردند و جمعا صد نفر بودند اعدام شوند. سعید امامی و بارانش ، خود از بمبگذارانی بود که شرایط را برای اعدام و ترور سیاسیون آماده میکرد . مقامات نظامی انفجار بمبی در شهر مشهد را به هواداران سعید امامی و مصطفی کاظمی نسبت دادند. این بمب گذاری به کشته شدن یک نفر و زخمی شدن دو تن دیگر انجامید**

مسعود ده نمکی در سال 1379 درباره قتل های زنجیره ای گفته بود: «حذف معاندین «جزو برنامه های نظام های مختلف دنیاست که از راه های گوناگون صورت میگیرد. در مورد افرادی که نامشان در پرونده های قتل های زنجیره ای مطرح است (متهمان) نیز- به دور از گرایش های سیاسی - باید گفت به وظایف قانونی خود یعنی «حذف معاندین «عمل کرده اند.

عباس رحمتی: از بهمن ۱۳۷۸ (از اعتراف به قتل های زنجیره ای- سیاسی تا کنون)

مسعود ده نمکی، سردبیر نشریه ی «صبح»، در گفت و گو با ایسنا، با بیان این مطلب افزود: در يك سيستم، همان طور که عده‌اي مشغول جمع‌آوری اطلاعات هستند، عده‌ي ديگري هم مامور حذف دشمنان مي‌باشند و معمولاً از دسته‌ي دوم که زحماتشان بیشتر از سايرين است، کمتر تقدیر و تشکر مي‌شود.

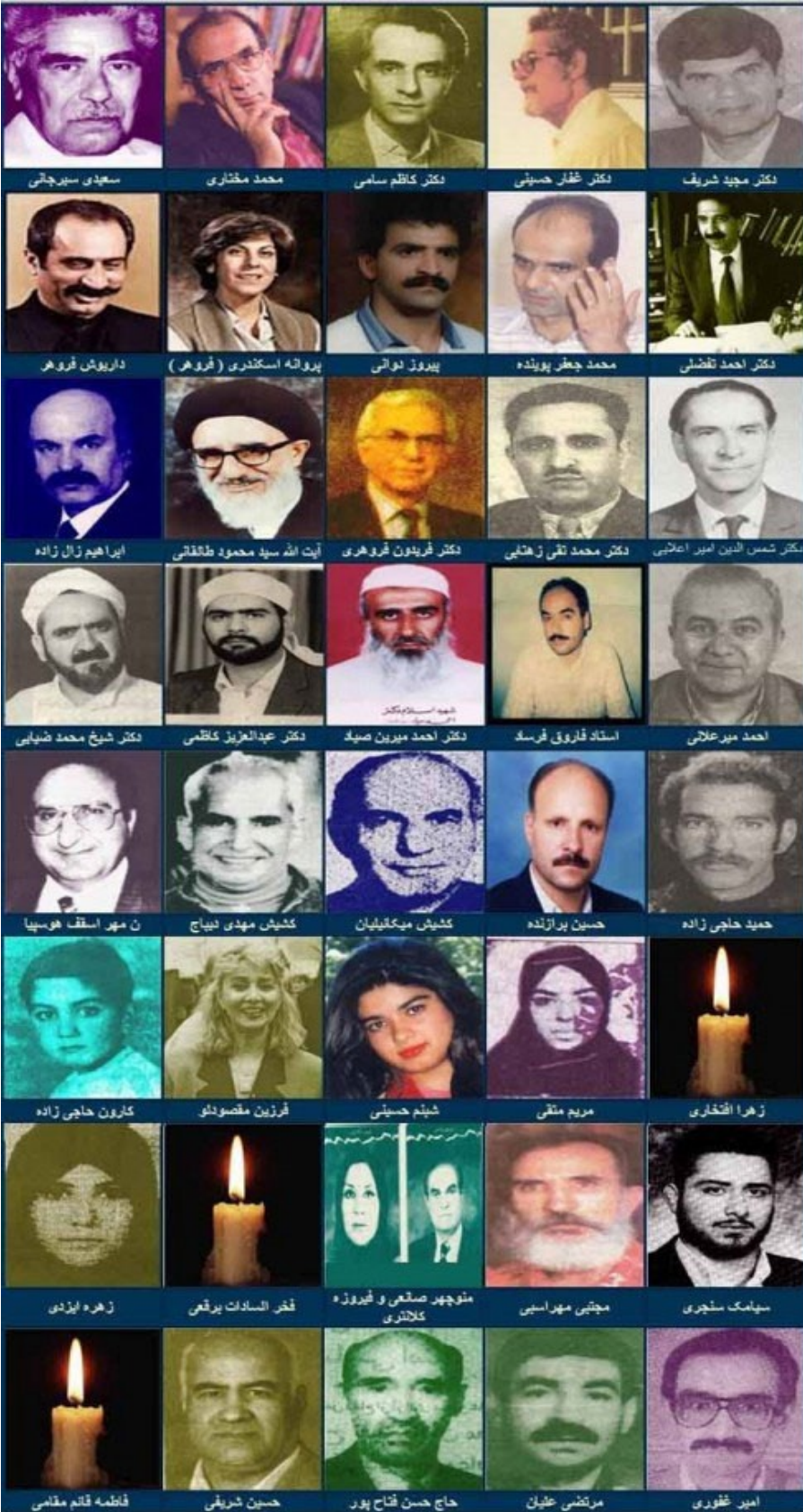
او بند (سد آب را در قدیم میگفتند) را آب داده به دست داشتن ولایت فقیه رژیم در قتل های زنجیره ای اعتراف می کند منتها رهبری انصاف بخرچ داده گفته است، چرا بی خطر ها را کشته اید؟

وي گفت: به تعبیر مقام معظم رهبري، مقتولان پرونده، از دشمنان بي‌خطر نظام بودند. نکته‌ي مهم این است که عاملان قتلها، در سيستم حذف معاندین، اولويتها را در نظر نگرفتند وگرنه رهبر معظم انقلاب، به جاي «دشمن بي‌خطر» تعبیر بهتري را به کار مي‌برند، چرا که حذف دشمن بي‌خطر، فايده‌اي نداشت و فقط حربه‌اي شد در دست عده‌اي که مي‌خواستند به هدفشان برسند. در نظام فاشيستی قتلهاي صورت گرفته ديکته ای است که شاید غلط هم داشته باشد.

ده نمکی، با تاکید بر حفظ امنیت ملي، تصريح کرد: بحث امنیت ملي، فراتر از جناح و جریان خاصي است و به هر حال هزینه‌هایی هم لازم دارد. حال اگر وزارت اطلاعات، به اشتباه، چند نفر دشمن بي‌خطر را حذف کرده، ديکته‌ي نانوشته که غلط ندارد، این همه جوان در کارخانه‌هاي مهمات سازي، به خاطر بروز اشتباهي، به شهادت رسیدند، حالا چهار نفر دشمن بي‌خطر هم به خاطر تحلیل نادرست و یا سو مدیریت وزارت اطلاعات، حذف شدند، هم‌ه‌ي اینها دلیل نمي‌شود که نیروهاي اطلاعات را بي‌انگیزه کنیم.

قتل های زنجیره ای و مخالفین روشنفکر:

قتل‌های کرمان و قتل‌های تهران مثل ترور مجید شریف، محمد جعفر پوینده، و محمد مختاری و داریوش فروهر و پروانه اسکندری و ... همه از يك منبع سرچشمه ميگيرد تمامی قتل‌ها از رهبری ج اسلامی دستور ميگيرند، شمار قتل‌ها که توسط بنی صدر اولین رییس جمهوری بعد از انقلاب اعلام شده است، حدود پانصد مورد است، البته اینها به غیر از اعدام‌های صحرايي در کردستان و ترکمن صحرا و قتل‌ها و اعدام‌ها در زندانهای ج. اسلامی در سالهای ۱۳۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۷۶ و ۱۳۸۸ است، علاوه بر این همه کشتارها و قتل‌های "گروه قنات" درچهرم بدست **علي محمد بشارتی** مشاور فعلی تشخيص مصلحت رژیم و آیت اللهی و یا قتل های کرمان توسط پسر رییس بسیج



کلیه مطالب ویژه ماهنامه دیدگاه سوم به روشنی شده و مستقیم در دسترس شماست. مسئولیت هر مطلب مستقیم شده با نویسنده آن می باشد و «ماهنامه دیدگاه سوم» هیچ نوع مسئولیتی در برابر مسئولین در برابر انتشار آن به عهده نمی گیرد. «ماهنامه دیدگاه سوم» در انتصاب و انتشار مطالب رسانه ای کاملاً آزاد می باشد.

عباس رحمتی: از بهمن ۱۳۷۸ (از اعتراف به قتل های زنجیره ای- سیاسی تا کنون)

کرمان (۱۳۸۱) که توسط مصباح یزدی سازماندهی شده است . علاوه بر او نقش امام جمعه ها در قتل از بارزترین هاست که هیچکدام در هیچ دادگاهی محاکمه نشده اند ! (البته معنی این حرف است که رژیم مستقیمین در این قتل ها دست داشته است قوه قضائیه که از طرف رهبر ج اسلامی انتخاب میشوند نمی خواهد کسی در رابطه با قتلها محاکمه شوند ! در قتل ها یک گروه با روحانیون عضو شاخه فتوا سازمان ترور را تشکیل میدهند که طی دوازده مرحله ترور را انجام میدهند. چهار ارگان باید برای این ترورها نظارت داشته باشند تا دستور قتل را صادر کنند ۱- ولایت فقیه ۲- رییس جمهور و ۳- یگ فتوا از آیت الله های قم و اطلاعات سپاه . بعد از این دستورات است که تیم ترور شروع بکار میکند .

فتوای ترور در روزهای اول انقلاب

لازم به یاد آوری است که در فرادای انقلاب بهمن ۵۷ روزنامه کیهان خود دستور ترور را از قول خلخالی نماینده خمینی صادر کرد (خلخالی خود در مصاحبه با حسین مهری گفته بود من تمامی قتلها و اعدام های صحرایی را بدستور خمینی انجام میدادم) کیهان در تیتیر پارویی خود نوشته بود ترورشاه مخلوغ - فرح و اشرف آزاد اعلام شد و در تیتیر زیری اش نوشت : ترور بختیار - شریف امامی - نهاوندی - اردشیرزاهدی - فریده دیبا - اویسی - پالیزبان و شعبان جعفری حکم دادگاه انقلاب است و آزاد اعلام شده بود در اوایل انقلاب صادق خلخالی رییس دادگاه بود و تمامی دستورات را مستقیمین از خود خمینی میگرفت .

ترورها و قتلهای زنجیره ای خارج کشور :

همیشه نظامهای ناپایدار از ترس سرنگونی به ترور روی میاورند و جمهوری اسلامی با ترورها روی تمام رژیمهای فاشیستی را سفید کرده است این را منتظری هم اعلام کرد. رژیم ایران برای بقای خود در داخل ایران آنچه در توان دارد می کشد و این ترورها را به خارج هم کشانده است در خارج بیشتر از دو بیست پنجاه و هفت نفر را ترور کرده است .

حال ترورهای خارج از کشور رژیم جمهوری اسلامی زبان زد عام و خاص شده است ولی دولتهای غربی هنوز هم با این چنین رژیمی سر سازش و مماشات دارند. از معروفترین ترورهای خارج کشور ، ترور دکتر شاپور بختیار آخرین نخست وزیر پهلوی در پاریس بود ، شاپور بختیار، در سال ۱۳۷۰ در پاریس و در منزل شخصی اش با چاقو به قتل رسید. او را در محل اقامتش با چاقو ، قطعه قطعه کردند (یکی از نزدیکان بختیار) او پیشتر و در سال ۱۳۵۹ از یک سو قصد جان سالم به در برده بود. ترور دکتر کاظم رجوی برادر مسعود رجوی [۲]، در سوییس ، (چندی بعد قاتلین دستگیر و از طریق فرانسه به ایران تحویل داده میشود) ترور غلامعلی اویسی و برادرش حسین در پاریس ترور شهریار شفیق پسر اشرف پهلوی آنهم در پاریس ترور دکتر عبدالرحمان قاسملو از رهبران حزب دموکرات کردستان در وین اتریش (سر میز مذاکره) و ترور رهبران گرد در برلین آلمان (رستوران میکونوس) که سران رژیم خامنه ای و رفسنجانی رییس جمهور وقت و علی فلاحیان وزیر اطلاعات و علی اکبر ولایتی وزیر خارجه رژیم ، متهمین ردیف اول بودند و کسانی مثل کاظم دارابی[۳] و چند تروریست دیگر که از لبنان قرض گرفته بودند نیز به عنوان تروریسم حکومتی به چند سال زندان در دادگاه برلین محکوم شدند و آزاد گشتند ، از میان تروریست ها ، فقط **علی فلاحیان** تحت تعقیب پلیس اینترپل قرار گرفته است ضمناً " عزیز غفاری " صاحب رستوران میکونوس نیز در این حادثه زخمی می شود. عزیز غفاری

صاحب رستوران میکونوس نیز در این ترور نقش داشت و با وزارت اطلاعات همکاری کرده بود . علاوه بر این پنج نفر، دو ایرانی دیگر به نامهای " پرویز دستمالچی " و " فرهاد فرجاد " نیز دور همان میز حضور داشتند که با وجود تیراندازی شدید با مسلسل که توسط فرد ضارب صورت می گیرد هیچگونه آسیبی نمی بینند. دو فرد دیگر نیز به صورت اتفاقی در رستوران حضور داشتند وزارت اطلاعات رژیم ، رهبران گرد را با برنامه ریزی صاحب رستوران به قتلگاه آورده بود. ترور حسین نقدی از اعضای شورای ملی مقاومت در ایتالیا ، فریدون فرخزاد ، خواننده و شاعر و شومن سیاسی در شهر بن آلمان (بدن او را با چاقوی آشپزخانه شش قطعه کرده بودند البته این ترور با همکاری پلیس آلمان صورت میگردد) و ترور " عزیز خزاعی " مربی نظامی محمد رضا شاه پهلوی با ولتاژ بالا و بعد گلوله در مقابل منزلش در شهر اورات Overath آلمان، او قبلاً فعالیت سیاسی ، نظامی در آلمان داشت (نوشته نگارنده در مورد ترور پیچیده سرهنگ خزاعی را نگاه کنید) و زهرا رحیمی (فائزه) از اعضای شورای رهبری مجاهدین به همراه علی مرادی در ترکیه ترور شدند و دستگیری و ترور دهها نفر دیگر در ترکیه و کشورهای دیگر تنها نمونه های کوچک است که میتوان از آنها نام برد که در واقع ، دست رژیم را اروپایها باز می گذارد. بهمن جوادی" ، " عفت قاضی "-" سیروس الهی " علی توکلی " بیژن فاضلی " (پسر رضا فاضلی هنرپیشه منتقد) " رضا مظلومان " طاهای کرمانچ " حمید چیتگر " سروش کتیبه " کشته شدگان دیگری در کشورهایمانند آمریکا، فرانسه، عراق و پاکستان مورد هدف واقع شده اند. همچنین در میان کشته شدگان اتباع غیرایرانی نیز هستند.

کشته های نسبت داده شده (فعالان سیاسی با فرهنگی)

کاظم سامی (جاما) علی اکبر سعیدی سیرجانی ، حسین برانزنده ، احمد خمینی ، احمد میرعلانی ، غفار حسینی ، احمد تفضلی ، ابراهیم زالزاده ، پیروز دوانی ، حمید حاجی زاده ، مجید شریف (از دوستان بود که از آمریکا به سوئد و بعد به ایران برگشت تا با مخاطبین بیشتری در ایران کار سیاسی کند و با اسرار دوستان هم از رفتن باز نایستاد) مظفر بقائی ، محمود طالقانی (باعث مرگ او بهشتی بود) ، شمس الدین امیرعلانی ،

کشته های نسبت داده شده (فعالان دینی)

هایک هوسپیان و مهر مهدی دیباج (کشیش) ، ملامحمد ربیعی (مذهب شافعی)، ماموستا ربیعی، ناصر سبحانی ، فاروق فرساد محمدابراهیم ، دامنی ، علی مظفریان ، محمد ضیائی، احمد مفتی زاد

کشته های نسبت داده شده (دیگر)

سیامک سنجری ، فاطمه قائم مقامی (مهماندار) فخرالسادات برقیعی ، فرزین مقصدلو ، حسین سرشار ، معصومه مصدق ، کشته شدگان بمب گذاری در آرامگاه علی بن موسی زهره ایزدی حکم حذف 29 نفر از نویسندگان از مدتها پیش مشخص و احکام قبلاً صادر شده بود که در مورد 7 تن از آن عناصر احکام در دوره وزارت علی فلاحیان اجرا شده بود.

سعید امامی در جایی میگوید:

وقتی حکم اعدام فروهر به ما ابلاغ شد پرسیدیم که تکلیف احکام معطل مانده اعضای کانون نویسندگان چه می شود که حاج آقا دری نیز گفتند هرچه سریعتر اقدام شود بهتر است و این بار نیز مثل ماقبل انجام شد با فرق اینکه بجای ابلاغ از سوی فلاحیان امور از طریق حاج آقا دری نجف آبادی هماهنگ می شد.»

عباس رحمتی: از بهمن ۱۳۷۸ (از اعتراف به قتل های زنجیره ای- سیاسی تا کنون)

«فلاحیان با وجود آنکه خود حاکم شرع بود، اما معمولاً و در موارد حساس احکام حذف محاربان را شخصاً صادر نمی‌کرد. او این احکام را از آیت‌الله خوشوقت، آیت‌الله مصباح، آیت‌الله خزعلی، آیت‌الله جنتی و گاهی نیز از حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای دریافت می‌کرد و بدست ما می‌داد. ما فقط به آقایان اخبار و اطلاعات می‌رساندیم و بعد هم منتظر دستور می‌ماندیم.

ماجرای پرتاب اتوبوس نخیکان به دره حیران (ارمنستان) :

یکی از موارد مطرح در قتل‌های زنجیره‌ای ایران است. در این عملیات ناموفق در تابستان ۱۳۷۵، دستگاه اطلاعاتی ایران قصد داشت تعداد زیادی از چهره‌های فرهنگی کشور را به صورت یکجا به قتل برساند. دو تن از چهار متهم اصلی دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای مستقیماً در این قضیه دخالت داشتند، خسرو براتی راننده این اتوبوس و عامل انجام این کشتار بود و مصطفی کاظمی فردی بود که مسافران را مورد بازجویی قرار داد.

انگیزه سفر دعوت فردی ارمنی ایرانی بود که جهت تبادل فرهنگی از اعضای کانون نویسندگان ایران دعوت و پیشنهاد برقرار شب شعر به مدت سه شب را نموده بود. اتحادیه نویسندگان ارمنستان به طور رسمی از میهمانان دعوت کرده بود که درستی این دعوتنامه به تایید سفارت ارمنستان در تهران نیز رسید. از آنجا که پرواز تهران ایروان در آن زمان فقط هفته‌ای یکبار برقرار بود و امکان اقامت یک هفته‌ای نیز وجود نداشت، انجام مسافرت با اتوبوس مطرح شد. غفار حسینی همان زمان به این ماجرا مشکوک شد و به صراحت گفت «همه‌تان را می‌فرستند ته دره!» اما کسی آن را جدی نگرفت. رژیم قصد داشت که نویسندگان را به ته دره حیران (بین انزلی و اردبیل) بفرستد، راننده پس از پرگاز کردن اتوبوس پایین می‌پرد. شهریار مندنی‌پور فرمان را در دست می‌گیرد و مسعود توفان ترمز دستی را می‌کشد. اتوبوس متوقف و مسافران پیاده می‌شوند.

مسافران:

از فهرست اولیه احمد شاملو، هوشنگ گلشیری و رضا براهنی از رفتن به سفر انصراف دادند و در نهایت ۲۱ نفر راهی شدند: محمدعلی سپانلو، جواد مجابی، مسعود بهنود، سیروس علی‌نژاد، امیرحسین چهلتن، بیژن بیجاری، بیژن نجدی، محمد محمدعلی، شهریار مندنی‌پور، شاپور جورکش، مسعود توفان، علی باباچاهی، حسن اصغری، منوچهر کریمزاده، کامران جلیلی، محمود طیاری، فرج سرکوهی، فرشته ساری، مجید دانش‌آراسته، علی صدیقی و منصور کوشان.

فتوی ترور سلمان رشدی، توسط خمینی: [۴]

سلمان رشدی نویسنده هندی تبار که در لندن زندگی می‌کند در چهارمین اثر خود بنام آیات شیطانی اسلام را مورد انتقاد قرار می‌دهد، چهارمین اثر وی (آیات شیطانی) اعتراضاتی را در کشورهای اسلامی برانگیخت. پس از آن، فتوای صادره روح‌الله خمینی رهبر مذهبی و بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی مبنی بر ضرورت کشتن وی، در تاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۸۹ باعث شد تا سلمان رشدی سالیان درازی به زندگی مخفیانه روی آورد و تنها در مناسبت‌های خاص در انظار ظاهر شود. سلمان رشدی در یکی از نوشته‌های بعدی خود، به فلاکت و ذلت پس از انتشار کتاب «آیات شیطانی» اشاره می‌کند. وی با اشاره به مجروحیت شدید مترجم ایتالیایی کتابش توسط مسلمانان ایتالیایی و به مجازات رسیدن مترجم ژاپنی توسط مسلمانان ژاپنی، از روز اجرای حکم خدا درباره ناشر نروژی کتابش به این شکل یاد می‌کند: «روزی که ناشر نروژی مورد اصابت گلوله قرار گرفت یکی از بدترین روزهای عمر من است.»

"پل کلبنیکوف" نویسنده آمریکایی مجله فوربز که مقاله‌ای با نام "آخوندهای میلیونر ایران" نوشته بود، وقتی از دفتر مجله در مسکو خارج می‌شود، به ضرب گلوله به قتل می‌رسد.

کشته‌شدگان در کشورهایمانند آمریکا، فرانسه، عراق و پاکستان مورد هدف واقع شده‌اند. همچنین در میان کشته‌شدگان اتباع غیرایرانی نیز هستند. مجموعه حاضر اسامی فعالین سیاسی ایرانی است که در خارج مرزهای ایران توسط جوخه‌های ترور به قتل رسیده‌اند که در این رابطه دولت ایران متهم به دست داشتن در سازماندهی، برنامه‌ریزی و اجرای این قتلها می‌باشد.

لیست کامل ترور در کشورهای مختلف:

لازم به یادآوری است که حداقل در دو مورد (ترور دکتر شاپور بختیار در پاریس و رهبران حزب دمکرات کردستان ایران در برلین) مامورین دولت ایران، بعضی از آنها دستگیر و محاکمه شدند و توسط دادگاه برلین برای رهبران و مقامات بلند پایه حکومت ایران از جمله علی خامنه‌ای رهبر نظام، علی اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس جمهور وقت) و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه (در زمان ترور) و مشاور رهبری در امور بین‌الملل (در حال حاضر)، علی فلاحیان وزیر اطلاعات (در دولت هاشمی) و عضو مجلس خبرگان رهبری (در حال حاضر) حکم تعقیب بین‌المللی صادر شده است. اسامی رهبران گرد که در این ترور کشته شده‌اند در خیلی از سایتها موجود است. دکتر "صادق شرفکندی" - دکتر "نوری دهگردی" و "فتاح عبدلی" و "همايون اردلان" موجود در دو بخش مجزا در اختیار شما قرار دارد. لیست اول مربوط به کسانی است که در کشور های گوناگون بجز عراق به قتل رسیده‌اند (بمب گذاری های توسط رژیم و مزدورانش در عراق تعدادش بیشمار است) و لیست دوم مربوط به قربانیان ترور در کشور عراق است. 2 - در مجموعه 257 نفر از فعالین سیاسی ایرانی در خارج مرزهای ایران و در کشور های زیر ترور شده‌اند که آمار آنها به قرار زیر است: عراق 187، ترکیه 19، پاکستان 13، فرانسه 8، آلمان 6، اتریش 4، سوئد 3، انگلستان 3، امارت متحده عربی 2، آمریکا 2، فیلیپین 2، سوئیس 2، هندوستان 2، ایتالیا 1، دانمارک 1، قبرس 1 نفر هستند. 3 - این لیست با استفاده از منابع زیر تهیه شده است: شبکه های ترور جمهوری اسلامی ایران نوشته دکتر نصراله نجات بخش. مجموعه اسنادی در رابطه با فعالیت تروریستی جمهوری اسلامی نوشته بهرام رحمانی - سایت حزب دمکرات کردستان ایران - سایت ایران آزاد - از شما تقاضا داریم با ارسال عکس، زندگی نامه و دیگر اطلاعات، در تکمیل این لیست یاری کنید. از افرادی که رژیم به بدنبال آنها بود می‌توان بسیار نام برد از جمله بنی صدر و مسعود رجوی، هادی خرستندی و... بودند که موفق به ترور آنها نشدند. در پایان سعید امامی که طراح قتل‌های زنجیره‌ای بود با داروی نطافت ترور میشود از افراد خودی که امکان اعدام آنها می‌توان میر حسین موسوی نخست وزیر زمان جنگ و کروی رییس مجلس شورای اسلامی و بنیاد شهید را نام برد که هم اکنون در زنداند. از بهمن هفتاد و هشت تاکنون در بر همان می‌چرخد در حین اینکه ترور دانشمندان اتمی رژیم را نباید فراموش کرد.

عباس رحمتی

پینوشته و منابع

[۱] یادمان نرود اینها (سران رژیم مثل خامنه‌ای و خمینی طراح قتل عام در سینما رکس بودند) همان کسانی هستند که می‌گویند جنگ

کوروش طاهری: سیاست و ایدئولوژی حاکم بر ورزش در جمهوری اسلامی ایران!

مروری بر ورزش از ابتدای انقلاب تاکنون

مردان صاحب نام ورزش ایران در زمان سلطنت پهلوی در ایام منتهی به انقلاب ایران، ترجیح دادند یا از مناصب و مسئولیت های خود استعفا دهند و یا راهی خارج شوند و باقی عمر را در غربت سپری کنند. روزهائی که حکومت جمهوری اسلامی ایران زمام امور را در دست گرفت و جمهوری اسلامی را نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر به ایران زمین تحمیل کرد کلمه ای را از درون دفترچه لغات ولایت فقیه بیرون کشید که مدتها در باره ورزش و ورزشکاران ایران به کار برده می شد و آن کلمه -طاغوت- بود که در افکار عمومی و در کلام صاحب مناصب و ملاهای حکومتی در قلمرو ورزش از آن به عنوان -ورزش طاغوتی- نام می بردند و بر کسی هم معلوم نبود که این ورزش طاغوتی چه نوع ورزشی است!

از همان ابتدا حکومت، باورزش کشتی و کشتی گیران مهربان بود و جامعه کشتی در نزد حکومت خودی و پهلوانان در ردیف افراد دیندار و خدا جوی قرار داشتند. وقتی محمد رضا طالقانی از کشتی گیران سابق در زمان ورود خمینی به ایران از طرف چند هئیت مذهبی استقبال از خمینی به عنوان راننده آن ماشین رنجور معروف برگزیده شد این همزیستی حکومت اسلامی با کشتی بیشتر معنی پیدا کرد.

اما فوتبال که محبوبترین ورزش ایران شده بود و به مدت دوازده سال در آسیا برترین ها بود بیشتر مورد غضب حکومت قرار گرفت و آن کلمه طاغوتی چون پتکی بود که در سر هر بزنگاهی بر سر فوتبالیستها و مربیان وارد می شد و با طاغوتی خطاب کردن آنان حصار چوین دیوار بندی قلمرو جذامیان ایجاد می شد و در آن فضای انقلابی چنین لقبی شرمساری و ندامت در پی داشت. زوال لیگ فوتبال و تعلق دو باشگاه بزرگ پرسپولیس و تاج(استقلال) به بنیادهای حکومتی و دولتی عملاً بر هر گونه خصوصی سازی در فوتبال ایران خط بطلان کشید و از طرفی با ریزش شدید اهالی خبره فوتبال و کناره گیری آنان روبرو شد. بخصوص وقتی در سازمان تربیت بدنی تهران و شهرستانها اداره های موسوم به حراست فعال شدند و عملکرد فردی و اجتماعی ورزشکاران و کادر فنی و مدیریتی را تحت نظر قرار دادند.

این نگاه های افراطی در همه جا بود. اوایل انقلاب بازیکنان در تیم آموزش و پرورش، مجبور بودند که با شلوار بازی کنند و چند سالی این کار انجام می شد. یا حتی خیلی ها می گفتند فوتبال چون ریشه ای انگلیسی دارد، باید تعطیل شود. در مقابل این جبهه افراطی افرادی تلاش کردند تا این نگاه های افراطی را از فوتبال دور کنند که نگاه مکتبی به ورزش نداشتند. می گفتند بگذارید فوتبال باشد چون حداقل کارش این است که هیجانان افکار عمومی جامعه را کنترل می کند.

آن زمانی که باید تکلیف فوتبال روشن می شد، گروهی در راس کار قرار گرفتند که آدم های به شدت افراطی بودند و گروهی هم که بعد از این گروه آمدند، سعی کردند فضا را از حالت افراطی خارج کنند اما دیدگاه خاصی نداشتند و گفتند نگاه نظام به فوتبال باید برای کنترل هیجان و سوپاپ اطمینان اجتماعی در کشور باشد و اینکه با فوتبال مردم را سرگرم کنیم.

در چنین فضائی بود که کرسی های مناصب ورزشی ایران در مجامع جهانی و آسیائی از دست رفت و مجامع بین المللی ورزش و از جمله کنفدراسیون فوتبال آسیا که قطب قدرتمند در قاره آسیا بود سمت و سوی خود را از ایران به طرف کشورهای عربی تغییر جهت داد و در اندک مدتی پروسه جایجائی قدرت در فوتبال از ایران بسوی کشورهای عربی همسایه ایران روی داد. خودداری ورزشکاران ایرانی در مقابله با ورزشکاران اسرائیلی در مقاطع مهمی موجب شد تا تلاش و حقانیت ورزشکاران ایرانی قربانی اهداف عقیده تی نظام شود. تحریم دو المپیک 1980 مسکو و 1984 لس آنجلس نیز از جمله تصمیمات سیاسی حکومت در تضیق حقوق ورزشکاران ایرانی بود که چنین فرصت های مهمی را در میادین بین المللی از دست دادند.

به طور آشکار به مدت یک دهه و غیر آشکار تاکنون ایده ئولوژی حکومتی غالب بر ورزش کشور بوده و از ورزش به عنوان وسیله ای برای هدف صدور انقلاب اسلامی استفاده می شده که در حال حاضر این موضوع کمرنگ تر دیده می شود.

ممنوع کردن چند رشته ورزشی در ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی مثل شطرنج/بوکس و ممنوع شدن فعالیتهای بنگاههای شرط بندی ورزشی نیز از جمله پی آمدهای سیاسی و عقیدتی حکومت بود که بعد ها در باره تعدادی از اینها تجدیر نظر شد.

گذشته از ناچیز بودن میزان سرانه استفاده ورزش در جمهوری اسلامی که در مقایسه با میزان مشابه در استانداردهای بین المللی در سطح پائین و ناچیزی قرار دارد در تناسب با رشد جمعیت کشور و افزایش خیل انبوه متقاضیان ورزش در دو قلمرو همگانی و قهرمانی جمهوری اسلامی در تأمین امکانات نرم افزاری و سخت افزاری برای خیل عظیم متقاضیان ناتوان بوده و ساخت و سازهای تاسیسات ورزشی به علت فسادهای مالی متولیان کم و اندک بوده است.

در کنار این مطالب، توسل جستن به تئوری توطئه و بد بینی نسبت به نهادها و مجامع ورزشی بین المللی به یک اصل و قاعده در تفکرات حکومت تبدیل شد و سالهاست که در میادین ورزشی برای توجیه ناکامی ها استفاده می شود. هشت سال جنگ ایران و عراق موجب شد تا ورزش ایران آسیبهای فراوانی از این رویداد خانمان و جانسوز ببیند. در دهه اول انقلاب و در عرصه داخلی زندانی کردن و اعدام چند چهره ورزشی بخاطر تعلقات سیاسی شان از جمله جنایتیابی بود که در کارنامه سراسر منفی حکومت درج شد.

یک دهه بعد از سپری شدن عمر جمهوری اسلامی ایران و پیدایش طیف های گوناگون در داخل نظام، ورزش به عنوان خاستگاهی برای پرش سیاسی افراد حکومتی مورد توجه قرار گرفت و برای نخستین بار در سال 1372 تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی از طریق آرای ورزشی وارد مجلس شدند و از آن تاریخ تاکنون ورزش یکی از اهرمهای مهم برای پرتاب به مجلس و شوراهای و سایر نهادهای رسمی حکومت تبدیل شده است.

فوتبال ایران دو بار نقش مهم سیاسی برای حکومت داشته است. یکبار صعود به جام جهانی 1998 که حکومت آن صعود را به پای خود نوشت و ریختن میلیونها نفر از مردم ایران برای شادمانی و نشان دادن ابراز احساسات ملی را به خواسته های عقیدتی نظام ولایت فقیه مرتبط دانست. دومین نقش آشکار فوتبال برای کمک به شرایط سیاسی حکومت، صعود تیم ملی فوتبال به جام جهانی 2014 برزیل بود که همزمان با روی کار آمدن دولت شیخ حسن روحانی شد و صعودی کاملاً سیاسی و از قبل طرح ریزی شده بود.

ورزشهای بانوان به مدت دو دهه و اندکی عملاً حضوری در میادین رسمی و بین المللی نداشت و رشته هائی از ورزش بانوان مثل شنا/ژیمناستیک/دومپدانی در کشور تا مرز نابودی پیش رفت و در سایر ورزشها که بیشتر مصرف داخلی داشت پوشیدن حجاب اسلامی اجباری شد و سایر ورزشهای دیگر رایج زنان در جهان، مثل کشتی/وزنه برداری/دوجرخه سواری و... جائی در ورزش بانوان ایران نداشت.

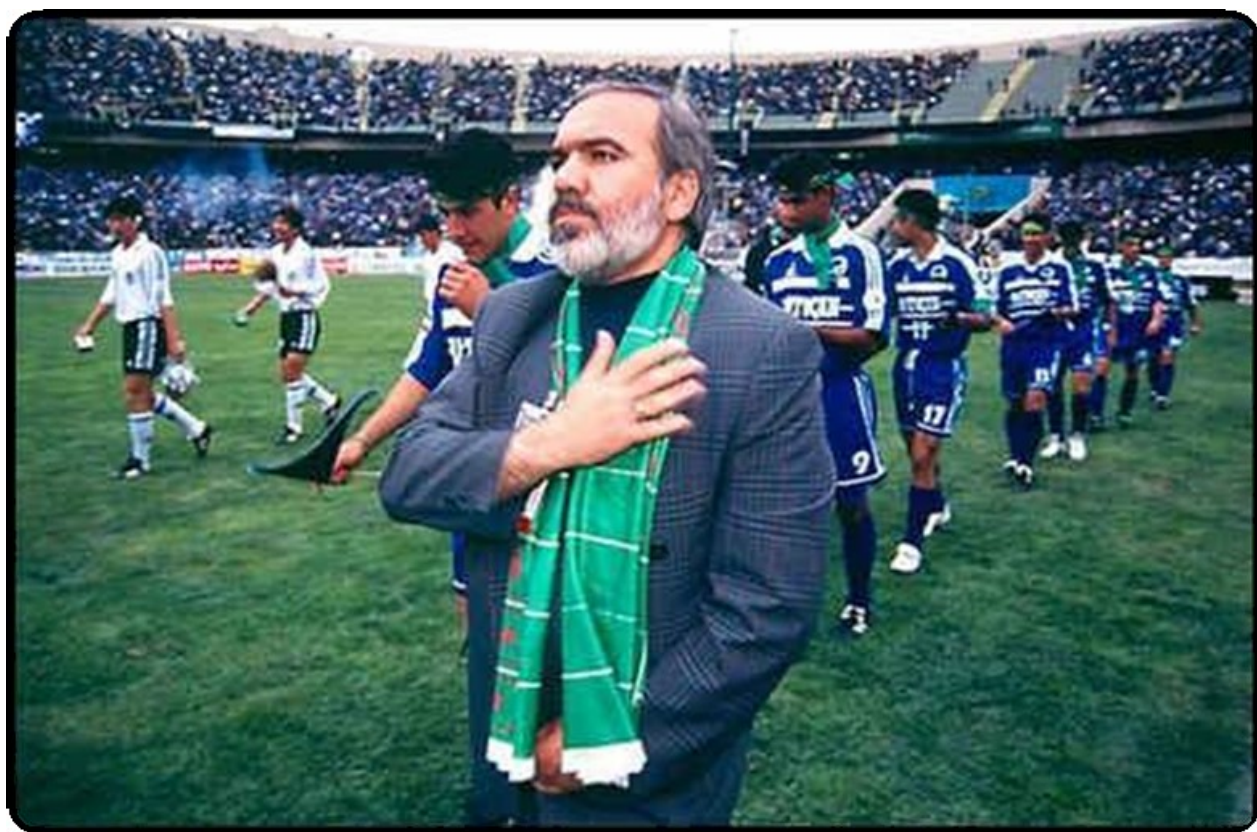
بی ارزش شدن ریال ایران و افزایش تورم لجام گسیخته و ازدیاد انواع و اقسام فسادهای مالی حکومتی و دولتی و فقیر شدن بیشتر مردم به طور آشکاری قدرت خرید وسایل ورزشی را برای اکثریت مردم ناممکن کرد و ایجاد شبکه های دلالاتی و فساد مالی ورزشهای پر طرفداری مثل فوتبال را در بر گرفت تا جائی که هر چند ماه پرونده ای برای بررسی این شبکه های مافیائی تشکیل و بعد از مدتی مسکوت می ماند. ورزش در حوزه رسانه ای نیز محلی برای پرش مردان بازاری و تجارتهای بسوی اهرم های قدرت شد و رشد قارچ گونه رسانه های ورزشی که فقط از بابت روابط درون حکومتی اجازه انتشار یافتند و برای سرگرم شدن مردم به فرعیات و به طور هدفمند منتشر می شدند فضائی از آنارشیسم را جایگزین فضای عقلانی و علمی در این حوزه کرد که جامعه ایران و نسل جوان آن تاکنون از این فضای آنارشیستی آسیبهای فراوانی دیده است.

کوروش طاهری: سیاست و ایدئولوژی حاکم بر ورزش در جمهوری اسلامی ایران!

اخلاق، معرفت و سلامت ورزشی به علت فضای حاکم بر مناسبات و روابط اجتماعی منحط و فاسد در ایران، از ورزش کشور رخت بر بست و فضای آلوده، فریب، رشوه، بداخلاقی و غیرشرافتمندانه جای آن را گرفت.

طی این سی و چند سال ورزش ایران به خاطر ناکارآمدی به اصطلاح مدیران و مسئولین که بطور عمده از عناصر امنیتی و اطلاعاتی یا سپاهی هستند نتوانسته آن ظرفیت و شایستگی خود را در مجامع بین المللی بخوبی نشان دهد و بجای علم و دانش، فتاوی انواع و اقسام آیت الله ها و توسل به جادو و رمالی بیش روی جوانان شایسته ایران زمین قرار گرفته است.

این مطلب برای ماهنامه دیدگاه سوم است و استفاده از آن فقط با ذکر منبع ماهنامه دیدگاه سوم مجاز است.
korosh_ims@yahoo.com



تشکیل جبهه وسیع آزادخواهان، برای سرنگونی

35 سال از وقوع انقلاب "اسلامی" در ایران می گذرد، طی این سال ها، ما تغییر و تحولات، دگرگونی ها و جا به جایی های بسیاری را شاهد بوده ایم. پیامدهای زیان بار این انقلاب مردمی و ضداستبدادی و انحرافی که در اهداف آن به وجود آمد، و حاکمیت پلید و جنایتکار سربر آورده از آن، بسیاری از انقلابی های دیروز را سر درگم، نادم، "تواب" و تبدیل به ضد انقلاب، و مخالف با اندیشه ی مبتنی بر انقلابی گری ساخته است.

بخشی از نسل جدید - که در دامان رژیم جمهوری اسلامی ساخته و پرداخته شده و با آرمان گریایی و تلاش برای تغییرفاصله گرفته است - در پژواک ها و اعتراضات مبتنی بر یاس و نومییدی و بی تفاوتی، نسلی را که در سال 57 به پاخاست، را مقصر و مسئول وضعیتی می داند که امروز جامعه ی ایران با آن مواجه است. آنها در فضایی که فرهنگ، سیاست، رسانه، رادیو تلویزیون و همه ی ابزارهای تبلیغاتی در اختیار دزدان انقلاب قرار دارد، نسلی را مورد تهاجم قرار می دهند که از امکانات کافی در تحلیل، تشریح و توضیح چگونگی به اینجا رسیدن برخوردار نیستند.

تهاجم گسترده تبلیغاتی علیه مقوله انقلاب و انقلابی گری - حتا از سوی انقلابی های دیروز - و گریز بسیاری از عناصر پیش تر رادیکال و حتی چپ گرا به سمت و سوی محافظه گری و تولید خوراک تبلیغاتی برای سرزنش کنندگان انقلاب، زمینه مساعدی را برای "حق به جانب" طرفداران استبداد پیشین و نیروهای محافظه کار گریزان از تغییر فراهم ساخته است.

ارتجاعی ترین و ضدانقلابی ترین نیروی اجتماعی، انقلاب را منحرف می سازد!
اتفاقی که بلافاصله پس از "پیروزی" انقلاب روی داد، انحراف در اهداف و پیام های انقلاب بود. شعارهای عمده و اساسی انقلاب مبتنی بر آزادی، استقلال و جمهوریت بود. مصادره انقلاب و انحصاری شدن رهبریت آن در خمینی و آخوندیسم پیرامونش، با تبدیل آزادی به مفهومی که آنها می خواستند، و استقلال که به مفهومی بی معنی و پر از نادانی تبدیل شد و جمهوری که به جمهوری اسلامی - آن هم بر اساس خوانش خمینی و آخوندیسم - تغییر نام داد. انقلابیون واقعی و راستین سرکوب شده و حتا به طور فیزیکی از صحنه جامعه حذف شدند.

"انقلاب" در همه ی فرهنگ ها و جامعه ها به جنبش و حرکتی نامیده می شود که علیه وضع موجود پدید می آید. بحث عوامل و علت ها و فاکتورهای موجود در یک انقلاب موضوع این مقاله نیست. چرا که انقلاب ها، هم خاستگاه های متفاوتی دارند و هم نیروها و اقشار گوناگونی به تناوب خواست ها و نیازهای خود در آنها نقش بازی می کنند. همه انقلاب ها بدون تردید، هدفشان تغییر و تحول در جامعه بوده و نگاهشان نه به گذشته و با وضع موجود، که نگاهی به آینده و تغییر و تحول همگام با پیشرفت و توسعه ی بشری بوده است. از انقلاب کبیر فرانسه گرفته تا انقلاب آمریکا، انقلاب صنعتی و انقلاب اکتبر. دشمنان اصلی انقلابات، نیروهای واپس گرا، ارتجاعی و حامی وضع موجود هستند. اما اینکه چگونه در انقلاب ایران، ارتجاعی ترین، واپسگرا ترین و محافظه کارترین نیروی اجتماعی رهبری آن را به دست می گیرد، حکایت از تلاش های نیروی رو به مرگی دارد که با دست آویختن به هر وسیله ای می خواهد موجودیت خود را حفظ کند.

توطئه بیگانگان برای سرنگونی شاه؛ کنفرانس گوادلوپ
پس از به قدرت رسیدن روحانیت و پای مال شدن اهداف انقلاب توسط این جریان ارتجاعی و استثمارگر، ناگهان نظریه ای در بین برخی از نیروهای سیاسی - به ویژه طرفداران و عوامل رژیم پیشین - مطرح شد. این نظریه، محور استدلال خود را تکیه ی بر کنفرانس گوادلوپ قرار داد. و آن اینکه گویی در کنفرانس گوادلوپ پایه های انقلاب ایران ریخته شده و توطئه ای برای حذف محمدرضا پهلوی شاه وقت ایران طرح ریزی شده است. این تحلیل، ناگهان تمامی جنبش های سیاسی - اجتماعی مردم ایران را که سابقه ای دیرینه داشته و دارد، و در تاریخ معاصر ایران تبلور عینی یافته است، نادیده می گیرد و با درکی غیر علمی از تاریخ به واقعه ای روی داده بر بستر حوادث متکی می شود. آن هم تنشستی در جزیره گوادلوپ و آن هم در هنگامی که طوفان انقلاب همه ایران زمین را در نوردیده بود و رژیم سلطنتی برای نجات خود به هر حيله ای روی آورده و چندین بختیار بر سر کار آمده بود.

در چگونه گی پیدایش انقلاب، همانطور که می دانیم جریانات مختلف با خاستگاه های مختلف، تحلیل های متفاوتی ارائه می دهند. جریانات چپ مارکسیستی عموماً تضادهای طبقاتی و فاکتورهای اقتصادی را از جمله عوامل اصلی آن قلمداد می کردند. نیروهای ملی و بعضاً مذهبی وابستگی به استعمار و استبداد و بون رژیم، برخی دیگر از نیروهای مذهبی اشاعه فرهنگ غربی و بی اعتنائی به سنن ملی و

اولین مصاحبه امام خمینی با خبرنگاران ایرانی
امام خمینی: در حکومت اسلامی دیکتاتوری وجود ندارد
سوال- فکر مالکیت در حکومت اسلامی و بخصوص مالکیت ارضی چگونه خواهد بود؟
جواب- ابتدا بعد از روشن خواهد شد.
سوال- به نظر شما وضع روزنامهها چگونه باید باشد؟
جواب- روزنامهها که مضر بحال ملت نباشد و روزنامههایی که نشتمتدایان گمراه کننده نباشد آزادند.
سوال- دولتی که در جریان انقلاب کنونی ایران آشکارا از شاه حمایت کردند در صورت ندامت آیا عتابت خود را با آنها ادامه خواهد داد؟
جواب- بله. بجز اسرائیل. اسرائیل مستحق است.
سوال- آیا ما در قبال فلسطین احساس مسؤولیت سادی و معنوی خواهیم کرد؟ کمکشان می کنید؟
جواب- ان شاءالله.
سوال- شما در بیانان فرمودید اسرائیل دشمن اسلام است. آیا حکومت اسلامی ممکن است با این کشور اعلان جنگ بدهد؟
جواب- بسته به متغی زمان است.
سوال- آیا در جهان اسلام کشورهایی که بخواهند به پیروی از ایران جمهوری اسلامی تشکیل بدهند الزاماً باید مذهب شیعه را بپذیرند؟
جواب- خیر. الزام در مذهب نیست.
سوال- چون بعضی گروههای کوچک، نقطه نظری شخصی خود را براین اعمال کرده اند، براساس نامها و تلفنهایی که میشود، بعضیها می گویند که ما از زیر چکمه استبداد به زیر لعین استبداد پیرویم.
جواب- اینها اعمال شاه هستند. آنها که این حرفها را میزنند سالیات که میزنند و اینها را شاه به آنها دیکته کرده است و آنها به شما می گویند برای اینکه بخواهند شاه را برگردانند. به آنها بگویند شاه دیگر بر نمی گردد و شما اگر حکومت اسلامی را بپذیرد خواهید دید که دیکتاتوری در اسلام اصلاً وجود ندارد.
سوال- دربار گشت به ایران اگر احوال جوانان با یک کودتای نظامی شدید چه خواهد کرد؟
جواب- حکومت خواهیم کرد.

علی فیاض: بهمن 1357 (از جنبش آزادیخواهان مردمی تاکنون)

مذهبی را زمینه ساز انقلاب می دانستند. تقریباً تمامی این جریان‌ها، انسداد سیاسی - فرهنگی، نبود احزاب و سازمان‌های سیاسی و آزاد نبودن قلم و رسانه‌ها را زمینه ساز انقلاب ارزیابی می کردند. جریان‌های هم بودند که در آن زمان صاحب قدرت، موقعیت و امتیازات ویژه ای بودند که پس از اینکه منتظر ماندند تا ببینند نتیجه انقلاب چه می شود - و پس از آنکه نهضت به تعبیر شریعتی به نظام تبدیل شد - انقلاب و سرنگونی دیکتاتوری لجام گسیخته شاه را نتیجه توطئه "استکبار" البته به گفته آنان، بیگانگان و کسانی که نگران قدرت شاه و پنجم جهان شدن ارتشش بودند، دانستند و تا آنجا پیش رفتند که با توهین به شعور و به پاخاستگی و عصیان "آگاهانه" - آگاهانه در نفی دیکتاتوری - مردم را آلت دست و مجری طرحی دانستند که گویا در گوادلوپ طرح ریزی شده بود! درباره این کنفرانس زیاد گفته شده و می شود، اما نه تاریخش را مطرح می کنند و نه گفتگوها و مکالمات سران حاضر در آن کنفرانس را. در حالی که نقش کنفرانس گوادلوپ و سران آن چگونه گویا موضوعی در رابطه با روی دادهای آن روز ایران بود. کنفرانس گوادلوپ درست چند هفته پیش از خروج شاه، در تاریخ 16 ژانویه به درخواست ژیسکاردرستن صورت پذیرفته بود. افراد دیگر عبارت بودند از جیمز کالاهان نخست وزیر انگلستان، هلموت اشمیت صدر اعظم آلمان و جیمی کارتر رییس جمهور آمریکا. محور عمده بحث آن چهار نفر، آنچنان که هم در خاطرات کارتر و هم ژیسکاردرستن آمده چگونه گویا مقابله با انقلاب مردم ایران بود. و اینکه با شاه و رژیمش چه برخوردی باید بشود. چرا که خود آنها نیز گیج شده و حیرت زده نمی دانستند چه موضعی بگیرند. شاه سال‌ها دوست نزدیک غرب بود و آنها ظهور انقلاب در "جزیره امنیت" را باور نمی کردند! بنا بر این نه در ایجاد انقلاب نقشی داشتند و نه توطئه چینی برای سرنگون کردن حکومت محمدرضا پهلوی.

کارتر خود در کتاب خاطراتش که در سال 1982 منتشر ساخت، به صراحت بر این امر تأکید می کند که آمریکایی‌ها در رابطه با وقوع انقلاب در ایران هیچ تصور درستی نداشته اند. او از جمله می نویسد که "منابع اطلاعاتی ما گزارش می دادند که هیچ جای نگرانی نیست. یک گزارش سازمان سیا که در ماه اوت [1978] نوشته شده بود حاکی از این بود که ایران "نه در یک وضع انقلابی، و نه حتی در شرایط پیش از انقلاب است". همین گزارش، بر این نکته تأکید داشت که ارتش پشتیبان رژیم سلطنتی است و مخالفان شاه، اعم از تندروها و معتدل‌ها یک خطر واقعی برای رژیم او به شمار نمی آیند." (قدرت و زندگی؛ کنفرانس گوادلوپ، نوشته والری ژیسکاردرستن، ترجمه محمود طلوعی؛ ص 283 - 284)

کارتر در جای دیگری به صراحت می گوید که "من پیامی برای او فرستادم و ضمن آن تأکید کردم که ما از هر تصمیمی که وی برای مقابله با بحران اتخاذ نماید، حتی تشکیل یک دولت نظامی پشتیبانی خواهیم کرد." (همان، ص 285) ... "در هر حال برای من تردیدی باقی نمانده بود که ما باید بدون هیچ قید و شرطی از شاه پشتیبانی کنیم. او طی چندین دهه گذشته یکی از وفادارترین متحدین ایالات متحده آمریکا به شمار می رفت و ما فکر می کردیم که ایجاد دولت ثابت و استواری در ایران بدون نوعی مشارکت وی امکان پذیر نیست. ما درباره مخالفان شاه اطلاعات کمی داشتیم، ولی بیانیتهای و شعارهای ضد آمریکایی آنها، برای قانع ساختن ما در این مورد کافی بود که برای حفظ منافع خود باید به حمایت از رژیم شاه ادامه بدهیم و هرگونه کمکی را که از دست ما ساخته است، برای موقعیت او در مبارزه مایوسانه اش به خاطر حفظ تاج و تخت خود، در اختیار وی قرار بدهیم." (همان، ص 286) ... وی حتی در تماس با برژنف می گوید که "من به برژنف فهماندم که هر چند در ایران مداخله نخواهیم کرد، به تمام تعهدات خود در حمایت از شاه، تا زمانی که بحران برطرف نشده است عمل خواهیم نمود." (همان، ص 287)

تبارشناسی بهمن 57

آنچه که در سال 1357 خورشیدی در ایران روی داد، پدیده ای ناگهانی و بی ریشه نبود. انقلابی که ایران و منطقه را به لرزه درآورد، نه آبی بود و نه خلق الساعه. این انقلاب عصاره و فشرده مبارزات تاریخی و پیشین بود. و درست به همین دلیل نمی توان بار مثبت و یا منفی آن را به یک نسل خاص منتسب نمود.

بهمن 57 در تداوم جنبش‌های آزادی بخش ملی - مردمی چون:

جنبش مشروطه

نهضت جنگل

نهضت ملی شدن نفت

حرکت‌های مسلحانه چریکی فدایی و مجاهدین

جنبش‌های فرهنگی - ادبی

نوگرایی، رادیکالیسم و اصلاح مذهبی؛ مجاهدین خلق - شریعتی

و جنبش‌ها و تلاش‌های دیگر کوشندگان راه‌رهای، آزادی و برابری، ریشه داشت. پس از انقلاب و انحراف در اهداف و چشم‌اندازهای آن، دیگر بار این سنت نیکوی تاریخی و اجتماعی تداوم یافت. سنتی که بدون هیچ شک و تردیدی تا رسیدن به اهداف و خواست‌های برحق خود، نسل اندر نسل ادامه خواهد یافت.

تداوم جنبش‌های اعتراضی در دوران حاکمیت سرکوب پس از بهمن 57

عملیات مسلحانه فرقان

فعالیت گسترده احزاب و سازمان‌های سیاسی در فاز سیاسی

جنبش مسلحانه دهه ی شصت

کشتار 67؛ واکنشی به عدم تسلیم به استبداد

قتل‌های زنجیره ای سیاسی

جنبش زنان

فعالیت‌های صنفی - کارگری

جنبش‌های دانشجویی - 18 تیر

چالش‌های درونی و جنگ‌گرگ‌ها و درگیری‌های آنها در رابطه با انتخابات 88 نیز که از پیامدهای مستقیم ناراضی‌تبی توده‌ها به شمار می رود، می توان بر این لیست افزود.

بدین ترتیب می توان به صراحت مدعی شد که نه سرکوب دهه 60 و نه کشتار بی رحمانه زندانیان سیاسی، نه سرکوب شهروندان عادی و نه سرکوب جنبش‌های کارگری و جنبش‌های دانشجویی و جنبش‌های زنان، مانع از خواست‌های آزادیخواهان و عدالت‌طلبانه مردم ایران نشده است. تداوم این مقاومت‌ها تنها این پیام را به گوش حاکمان کنونی می رساند. و آن این است که در راستای جنبش‌های تاریخی و از جمله بهمن 57 حرکت ادامه دارد و تا رسیدن به اهداف و خواست‌های تاریخی مردم ایران زمین ادامه خواهد یافت.

میلاذ مختوم: بهمن یکهزار و سیصد و ... چند

هنوز همه همچنان سر در گم و انگشت به دهان مانده اند و هیچ کس به درستی نمی داند که چطور اینطور شد. حدود چند سال و نیم پیش، پس از چند هفته طناب کشی بین این جناح و آن جناح رژیم، بالاخره طناب دوام نیاورد و درست همان موقعی که هیچ کس انتظارش را نداشت، پاره پاره شد و یک عده ای با سر توی زندان افتادند. به زندان افتادن تعدادی از افراد این جناح اما وضع آن جناح را بهتر که نکرد، بدتر هم کرد و تعادل آنها را حسابی بر هم زد، طوری که برخی از افراد پر سابقه آن جناح، حسرت زندان رفتن افراد پر سابقه این جناح را می خوردند و تعدادی از افراد کم سابقه هم آرزو می کردند که کاش مرده بودند و این روزها و شب های دهشت بار را تجربه نمی کردند. اوضاع آن چنان قمر در عقرب شده بود که تنها کسانی که به زندان افتاده بودند، احساس امنیتی کاذب می کردند. تعدادی از مجلس نشینان در نامه ای سرگشاده به رئیس مجلس به طور رسمی خواهان رفتن به حصر خانگی شده بودند و از هر فرصتی برای اعلام خواسته خود و شکایت و گله زاری از کوتاهی رئیس مجلس اسلامی در رسیدگی به آن خواسته مشروع، سوء استفاده می کردند.

در بحبوحه همین روزهایی که بسیاری بی صبرانه در انتظار مداخله قهرمانانه بیت رهبری به منظور فرو نشاندن کشمکش ها و پایان دادن به درگیری های فرساینده جناحی بودند، ناگهان شایعه وخامت شدید حال ولی فقیه بر سر زبان ها افتاد. در شرایطی که هیچ کس به درستی نمی دانست که ولی فقیه چه مرضی دارد، بازار گمانه زنی در مورد حال مزاجی سید علی خامنه ای رونق گرفت. رایج ترین شایعه این بود که علاوه بر بیماری لاعلاج جسمی، وضعیت روحی سید علی هم بسیار بحرانی است، زیرا او پس از عمل جراحی اخیر مجبور به استفاده از پوشک، البته از نوع پوشک عظمی شده است. در حالی که جناح اصلاح طلب رژیم علت عدم حضور ولی فقیه در صحنه را بیشتر به پوشک ربط می داد، برخی از اصول گرایان بر این نظر بودند که پخش این شایعه در چنین شرایطی، خودش نوعی دخالت پنهان اما زیرکانه از جانب بیت رهبری محسوب می شود. تنها دو روز پس از اینکه رسولان ولی فقیه در مراسم نمازهای جمعه در سراسر ایران، ضمن تکذیب وخامت بیماری خامنه ای برای سلامتی عاجل سیدعلی دعا کردند، خبر مرگ خامنه ای در ساعت یازده روز یکشنبه در رادیو و تلویزیون رژیم اعلام شد. گوینده ای در حالی که گوشه چپیه ای را روی چشمان اش گرفته بود و بر گوشه دیگریش گاز می زد، با صدایی لرزان و گریان زار زد: "رهبر ... رفت" ... ناله و زاری او با پخش آیاتی از قرآن پوشانده شد. دولت یک هفته عزای عمومی در سراسر کشور اعلام کرد.

رادیو و تلویزیون رژیم بیست و چهار ساعته روضه خوانی و گریه زاری و قرآن خوانی پخش می کرد. خیل عزادارانی که نالان و اشک ریزان بر سر و روی خود و دیگران می کوفتند، در شهرهای مختلف به راه انداخته شد. موجی از شایعات جورواجور بین مردم کوچه و بازار دهان به دهان می گشت. برخی می گفتند که سربازان گم نام امام زمان یک نوع گاز اشک آور ساخت صنایع نظامی سپاه را بر سر و روی جماعت عزادار می پاشند تا سیل اشک راه بیندازند. گاهی چهره برخی از این دار و دسته عزاداران ولایت در تصویرهای که از تلویزیون رژیم پخش می شدند، آنچنان عجیب و غریب به نظر می رسید که معلوم نبود یارو دارد می خندد یا گریه می کند. چهره های خندان پوشیده از اشک بسیجیان عزادار مایه خنده مردم شده بود. برخی می گفتند گویا سربازان گمنام امام زمان در چند مورد اشتباهی گاز خنده آور بر سر و روی امت عزادار پاشیده اند.

مجمع تشخیص مصلحت نظام در اطلاعیه ای از تشکیل یک شورای سه نفره خبر داد و اعلام نمود که تا تعیین ولی فقیه جدید توسط مجلس خبرگان، وظایف و اختیارات ولی فقیه مرده بر عهده این شورای سه نفره است. در اطلاعیه مجمع از همه ارگان های رژیم خواسته شد که التزام عملی و اعتقاد قلبی خود را به ولایت مطلقه این شورای سه نفره اعلام کنند. کرسی ریاست مجلس خبرگان رهبری بعد از مرگ آخوند مهدوی کنی همچنان خالی بود، زیرا برخی از پیروان رسوای اصل ولایت فقیه ادعا می کردند که کرسی ریاست مجلس خبرگان برای خیره ترین خیره عالم (عج) رزرو شده است و شایسته نیست که کس دیگری جای او را اشغال کند. در هر صورت مجلس خبرگان بدون سرکرده هم مانند سایر ارگان های رژیم در اطلاعیه ای اطاعت و سرسپردگی خود را به شورای سه نفره اعلام کرد و تمامی اعضای آن به طور جمعی و در مراسمی که از تلویزیون رژیم پخش شد، دست بر قرآن گذاشته و سوگند یاد کردند که بزودی رهبر یا رهبرانی را بر طبق اصل صد و یازده قانون اساسی جمهوری اسلامی کشف کرده و به مردم معرفی خواهند کرد. در شرایطی که بحث های شدید، آتشین و بی پایانی بین نیروهای اپوزیسیون در فضای مجازی حول سنوآل محوری "آیا رژیم بی سر و وضعی تر شده است یا اینکه سه سره و قوی تر شده است؟" در گرفته بود، دولت علیرغم مخالفت شدید نوه دجال، سید حسن خمینی متولی گورستان دجال، خیلی سریع ترتیب دفن جنازه سید علی را در محوطه قبر خمینی داد. یک روز بعد شایع شد که همین روزها حسن خمینی را به حصر خانگی می فرستند.

روز یازدهم بهمن مراسم هفتمین روز مرگ سید علی خامنه ای در محل قبر خمینی برگزار شد. سه کمر بند امنیتی بزرگ توسط ارگان های مختلف نظامی رژیم به دور محوطه کشیده شده بود. حلقه درونی این سیستم امنیتی را یازده هزار پاسدار ویژه تشکیل می دادند؛ حلقه دوم به فاصله صد و یازده متر شامل یازده هزار بسیجی بود و بالاخره حلقه سوم توسط یازده هزار نفر از نیروهای ویژه ارتش در فاصله صد و یازده متری حلقه دوم قرار داشت. در حالی که نیروهای امنیتی رژیم همه چیز را زیر نظر داشتند، نوبت به سخنرانی رئیس جمهور اسلامی رسید. رئیس جمهور اسلامی اما هر چه زور زد، صدایی غیر از حق هق و جیک جیک از او در نیامد. سر ساعت یازده و یازده دقیقه، درست در همان لحظه که در بلندگوها از حاضرین خواسته شد برای آمرزش روح فقیه مرحوم دست به دعا بردارند، بلا از آسمان نازل شد.

هنوز هیچ کس نمی داند که چطور اینطور شد. صدای غرش پیاپی سه انفجار شدید به فاصله کوتاهی در سراسر منطقه پیچید. صدای مهیب انفجارها تا کیلومتر ها آنطرف تر به گوش می رسید. انفجار اول در اثر فرود جسم ناشناخته غول پیکری روی سنگ قبر خمینی بوقوع پیوست و قبر دجال را به فغری ناشناخته فرو برد. یازده ثانیه پس از انفجار اول، انفجاری شدیدتر، توده انبوهی گرد و غبار و دود غلیظ قهوه ای رنگی را بر بالای سراسر محوطه به هوا فرستاد. مناره های قبر دجال شروع به لرزیدن کردند. همان توده انبوه دود در ارتفاع صد و یازده متری به شکل عمامه ای غول آسا حجابی بر چهره آفتاب کشید و در زیر آن عمامه شیخی شبیه چهره کریم خمینی دجال ریش می جنباند. یازده ثانیه بعد غرش مهیب انفجار سوم بارانی از سنگ پاره از زمین به سوی آسمان پراکند و شیخ دجال را تکه تکه کرد و هزاران کلاغ جزغاله شده از آسمان فرو ریختند. سپس عمامه غول آسای قهوه ای رنگ سقوط کرد و همه چیز را زیر خود دفن کرد. بوی گند و زنده مایع قهوه ای رنگی که سراسر محوطه را فرا گرفته بود، سر به فلک کشیده، تا فرسنگ ها به مشام می رسید و هر جنبنده ای را فراری می داد.

تا به آن روز هیچ کس چنین گذزاری را ندیده بود. گویی نه تنها لوله های فاضلاب سراسر کشور، بلکه تمامی زیاله ها و فضولات انسانی و حیوانی کشورهای همجوار ایران را هم از طریق حفره های زیر زمینی به قبر خمینی دجال سرریز کرده باشند. از آسمان همچنان انبوه انبوه کلاغ های جزغاله شده بر محوطه قبر خمینی فرو می ریخت. اوضاع بدجوری فقیه تو فقیه شده بود. وسط این دوزخی که به راه افتاده بود، حلقه های امنیتی جنایتکاران رژیم از هم پاشیده شدند و بازمانده گله های رمیده پاسدار و بسیجی کورکورانه و دیوانه وار به هر سویی

میلاد مختوم: بهمن یکهزار و سیصد و نود و ... چند

شلیک می کردند، به طوری که اکثر آنهایی که از انفجارها جان به در برده بودند، زیر رگبار آتش خودی ها و به دست همدیگر به هلاکت رسیدند. تعداد بیشمار جنازه انسان و حیوان در میان این مایع قهوه ای رنگ تهوع آور شناور بودند. بسیاری از کله گنده های رژیم، اکثر نمایندگان مجلس، اعضای شورای نگهبان قانون اساسی و مجلس خبرگان رهبری و فرماندهان ارتش و سپاه و بسیج و بسیاری از سایر مقامات رژیم آخوندی غیب شده بودند. تعداد کشته ها هرگز اعلام نشد.

یک روز پس از انفجارها باقیمانده نیروهای مسلح پاسدار و بسیجی و ارتشی را برای کنترل مرزهای غربی و شرقی و شمالی و جنوبی کشور راهی کردند. مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت اعلام کرد که دشمنان نظام در پشت مرزها کمین کرده و قصد دارند حملات گسترده ای را از مرزهای مختلف کشور سازماندهی کنند. برای جلوگیری از این حملات بسیجی ها و حزب الهی های داوطلب از سراسر کشور عازم مناطق مرزی شدند. بدین ترتیب تعداد نیروهای سرکوب گر رژیم در میان مردم به حداقل رسید. تعدادی هم که برای کنترل حرکت های اعتراضی مردم در صحنه حضور داشتند، گیج و مبهوت و دچار وحشتی مرگ آسا شده بودند و ترس سراپای وجودشان را فرا گرفته بود. پس از یازده روز شهرداری های تهران و قم و خمین موفق شدند که بوی گند و زنده را تا حدودی تحت کنترل در آورده و لاقط از گسترش آن به سایر نقاط جلوگیری کنند. با وجود اینکه هزاران تن نمک با کامیون های غول پیکر به محل حادثه ریخته شدند و تانکرهای عظیم میلیون ها لیتر گلاب قمصر در سراسر منطقه پاشیدند، اما همچنان از محل گور خمینی دجال مایعی غلیظ قهوه ای رنگ به بیرون ترشح می کرد و بوی گند مشتمن کننده ای به اطراف می گسترانید.

تعدادی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت که از مهلکه جان سالم به در برده بودند، در کاخ مرمر تشکیل جلسه داده و اعلام چهل روز عزای عمومی مطلقه کردند. سپاه پاسداران در اعلامیه ای هر گونه خنده و یا هر نشانی از شادی را تا اطلاع ثانوی ممنوع اعلام کرد. با وجود اینکه مجازات خندیدن در اماکن عمومی صد و یازده ضربه شلاق اعلام شده بود، مردم نمی توانستند جلو خنده خود را بگیرند و موجی از خنده در سراسر کشور به راه افتاد. ویرانی گور خمینی دجال و خامنه ای وقیح ترس و وحشت را در دل مقامات رژیم و پاسدارانی که از مهلکه جان سالم به در برده بودند، انداخت. همان ترس فلج کننده ای که در تمامی سال های سپاه حکومت جمهوری اسلامی جرات هر گونه همبستگی و همیاری را از مردم گرفته بود، حالا گریبان گیر آخوندها، مقامات ریز و درشت رژیم و دستگاه های سرکوب گر شده بود. گور به گور شدن فقیهان سفیه نه تنها زهره سردمداران رژیم را ترکانده بود، بلکه باور مردم به توان خویش را هم به اوج رسانیده بود. فرمان ممنوعیت خنده همان قطره مشهور آخری بود که کاسه صبر مردم اسیر ایران را یکباره لبریز کرد. جوانان شب ها روی پشت بام ها جمع می شدند و قهقهه سر داده و امواج خنده را زیر پوست شب جاری می کردند. بهمن خنده های مردم بر فراز بام های سراسر کشور به راه افتاد، دم به دم و از بام به بام عظیم و عظیم تر، عظاما شد و بساط سرکوب رژیم را در هم پیچید. بالاخره خنده مردم بلای جان ملا شد.

هنوز هیچ کس نمی داند که چطور اینطور شد. به موازات موج خنده، فریاد "اینک زمان برخاستن است" در سراسر ایران بر زبان ها جاری شد. مردم با گفتن "زمان برخاستن است" به هم سلام می کردند. جوانان در چندین شهر کشور دست به شورش زده به پادگان ها و مراکز سپاه



پاسداران هجوم برده، زندانیان را آزاد کرده و مقدار زیادی اسلحه به غنیمت گرفتند. بسیاری از پاسداران و بسیجی های سرخورده، بدون هیچگونه مقاومتی تسلیم می شدند و بدین ترتیب در ظرف مدت کوتاهی کنترل چندین شهر کوچک و بزرگ به دست مردم افتاد. موجی از همبستگی و امید و اعتماد در سراسر کشور گسترده شد. زمان برخاستن فرا رسید و مردم دست در دست هم و خنده به لب طومار ننگین نظام ضد بشری جمهوری اسلامی را در هم پیچیدند.

میلاد مختوم
بهمن یکی از همین سال
ها

تشکیل جبهه وسیع آزادخواهان، برای سرنگونی

گلمراد مرادی: بهمن 1324 خورشیدی (از جنبش دوم بهمن در مهاباد معروف به دوری بندگان تاکنون)

درست بعد از جنگ دوم جهانی، کشور ما که باصطلاح بی طرف بود و درجنگ شرکت نداشت، با این وصف به دلیل موقعیت استراتژیک نظامی از جنوب و شمال توسط نیروهای انگلیس و آمریکا و شوروی سابق اشغال شد. ارتش ایران باوصف، وجود افراد وفادار به آب و خاک و میهن دوست در آن، در برابر متفقین خیلی کوتاه مقاومت کردند و نا گهان سربازان بنا "به دستور ازبالا" به خانه های خود باز گشتند. رضا شاه به امر رهبران انگلیس و از ترس کمونیستهای شمال زود استعفا کرد و به جزیره ی موریس فرستاده شد. ایران دارای حکومت ضعیفی بود و نمی توانست مملکت را بطور ایدال و شایسته، بعد از 20 سال جو اختناق و استبداد، اداره کند. نیروهای مبارز و مترقی از زندان رضاخانی آزاد شده بودند. آنها می خواستند بعد از دیکتاتوری ونفس گرفتن از مردمان ملت های ایران، حد اقل یک آزادی نسبی و دمکراسی در مملکت حاکم شود. اما چنین جو دمکراتیکی را، اکثر نیروهای اشغالگر، نمی خواستند. آنها یک حکومت مرکزی و مقتدر، مانند رضا شاه را درایران درنظر داشتند که اولاً تا پوست و استخوان علیه چپ و ضدکمونیست باشد و دوماً، آنها خود امر گردند که قادرباشند قرار دادهای اسارت بار اقتصادی با اورا ببندند. اما رهبران ملیت های گوناگون در ایران، ازجمله کردها و آذربایجان مایل بودند از حق و حقوق مساوی برخوردار باشند و حکومت های خود مختاری به زبان امروزی، سیستم فدرالیستی در کشور ایجاد کنند. پس می توان بدین صورت خلاصه کرد که زمینه طبیعی، یعنی ضعف دولت مرکزی و نیروهای مرکزینگرا و حامیان خارجی آنها، ناشی ازجنگ جهانی دوم، برای تشکیل جمهوری ها یا حکومت هائی خودمختار در آذربایجان و کردستان آماده می کرد. در سایر نقاط نیز عملی بود، اما چون کنترل کامل در دست انگلیسیها و آمریکائیان مرکزیت گرا بود، غیر ممکن بنظر می رسید. در هرحال موقعیت جهانی در پایان جنگ دوم و رقابت بین دو بلوک، یعنی قدرتهای بزرگ سرمایه داری و سوسیالیستی خودعاملی بودند که آن زمینه را تقویت می کردند. لذا



یاد و در

حکومت های ایالتی از جمله حکومت خودمختار کردستان در مهاباد به رهبری زنده قاضی محمد که من او را، گاندی خاورمیانه در نوشته هایم، آورده ام، تشکیل شد. در مدت زمان بسیار کوتاهی (حدود یک سال) باتمام موانع اقتصادی که حکومت مرکزی بوجود می آورد، دست آوردهای زیادی در زمان خود برای مردم کرد، به ارمغان آورد. در هر صورت موجودیت حکومت خود مختار در مهاباد و رفتار دمکراتیک قاضی محمد دردل نه فقط برتری طلبان و مرکزیت گرایان، بلکه همه نیروهای خارجی موافق دیکتاتوری، وحشت انداخته بود. بهر حال آنها ساز دیگری می نواختند که در طول بیش از 70 سال گذشته نتیجه آن ثابت شده که ادعای آنها، مبنی بر تجزیه طلبی، بی پایه بود. آنچه که به کردها مربوط است، چند سال پیش مورد یک پرسش قرار گرفتم که آیا رهبران کرد بعد از جنگ دوم جهانی واقعا دیدگاه تجزیه طلبی داشتند؟ من با صراحت و بدون توقف، پاسخ دادم نه! این ادعا درست نیست و بنا به اسناد ومصاحبه ها دراین زمینه آن رامی توان ثابت کرد و واقع این تهمت غیر قابل بخشش باید دانست.

متأسفانه این واژه تجزیه طلبی اکنون مد روز شده است و بوسیله نیروهای راست بر تری طلب و ناسیونالیست برای کوبیدن ملیت هائی که درایران مدعی حقوق اولیه خود هستند وضدیت علیه آنها، بکارگرفته می شود، بدون آنکه

مفهومش کاملاً برای مردم روشن شده باشد. حالانمی دانم، برخی مفهوم آن رانمی فهمند یا قصداً و برای عوام فریبی، چپ و راست بکارش می گیرند. مثلاً خیلیها می کوشند واژه فدرالیسم را در میان جوانان بمعنی تجزیه طلبی جا ببندازند که واقعا تعجب اوراست! من نمی گویم که این حضرات مفهوم فدرالیسم را نفهمیده اند، بلکه خوب هم می فهمند اما منافع کوتاه مدت آنها ایجاب می کند که به سرکشاد شیپور بدمند و درمیان ملت های ایران تفرقه ببندازند و دشمنی به وجود آورند که خوشبختانه با وصف اختصاص دادن بودجه کلانی برای این کار مخرب، تا به امروز کمترین موفقیتی را داشته اند. اکنون که خود را شکست خورده می بینند، شیوه دیگری برای جلوگیری از ادعای حقوق برابر بکارمی گیرند، یعنی شیوه ی ترور و افراطی گرایی اسلامی. این نکته مورد حمایت نیروهای راست و محافظه کار و سودجو هم هست. کافی است به بهای نفت در بازار آزاد نگاه شود. تروریستها که نفت دارند نیاز میرم بسلاح برای آدم کشی دارند.

به هرحال دمکراسی یا جمهوریهای خودمختار آذربایجان و کردستان و بویژه کردستان با نیرنگ شکست داده شد. بعد از آن تا به امروز حاکمیت مجدد دیکتاتوری پا بر جای مانده است و این خواست سیستم های سرمایه داری ها و منافع ازدست رفته ها بود و هست. هر انسان آزادی خواهی از خود می پرسد، مردمان ملت های ایران چه می خواهند؟ دریک جمله می توان خلاصه کرد. همه آنها می خواهند حق به حقداربرسد و حقوق برابر بدون قید و شرط برقرار باشد. بدون شک رهبران آگاه و مردمی خلق های هفتاد و پنج میلیونی ایران هیچ دیکتاتوری را چه شاه اش باشد و چه شیخ اش، نمی پذیرند و تحمل نمی کنند. بهمین دلیل ازچند سال بعد از سرکوب و شکست به ناحق جمهوری خود مختار کردستان مجدداً احزاب بنیانگذار این خود مختاری بازسازی شده و مبارزه ی بر حق ملت کرد از سرگرفته شده است.

ازآنجا که مطلب باید محدود باشد به چندصفحه، من حدود پنجاه سال گذشته مبارزه برای آزادی را خلاصه می کنم. آرزو دارم اگر برای شخصیت های دمکرات پرسشی پیش آمد، مطرح کنند که با کمال میل برای پاسخ در خدمتم. بطوری که در رسانه ها آمده است، بعد از قاضی محمد و همراهانش که بی گناه به دار آویخته شدند، حزب توده ایران که در حکومت مرکزی در قدرت بود، یکی از اعضای معروف و خوشنام خود را که کرد وفادار به آرمان والای قاضی محمد بود، بنام زنده یاد غنی بلوریان به رهبری حزب دمکرات کردستان گماشت. در آن زمان بعد از اعدام قاضی ها چون ملت کرد موضع ضد کمونیستی نداشتند و کشور شوراها را ناجی ملت های تحت ستم جهان می دانستند، حزب توده ایران، حزب دمکرات کردستان را بخش ایالتی از خود می شمرد. بعد از زنده یاد غنی بلوریان، گویا عزیز یوسفی، که یکی دیگر از مبارزان خوشنام کرد بود، رهبری حزب دمکرات کردستان ایران را بر عهده گرفت. تا زمانی که حزب توده ایران در مملکت چیزی برای گفتن داشت، حزب دمکرات کردستان همراهی و هم پائی می کرد. تا آن زمان گویا حزب توده ایران مایل نبود و یا حزب دمکرات کردستان ایران قادر نبود، کنگره دوم خود را برگزار کند. برای اولین بار در کردستان عراق دریک دهکده، کنگره دوم حزب دمکرات کردستان ایران، با همکاری زنده یاد ملا مصطفی بارزانی با احتیاط و مخفیانه تشکیل شد و عبدالله اسحاقی، معروف به احمد توفیق، رهبری را برعهده گرفت. در واقع بطوری که می گویند سیاست حزب به رهبری احمد توفیق در کردستان عراق توسط زنده یاد ژنرال بارزانی تعیین می شده است.

در کردستان ایران دقیق در این ایام، با وجود جو اختناق محمد رضا شاهی، جنبشی بوجود آمد که به جنبش درخشان و فراموش نشدنی سالهای 1346-47 ملا آواره و معینی ها و اسماعیل شریف و همراهان نام گرفت. در آن دوره وضع حزب دمکرات کردستان ایران بسیار درهم بود. بهمین دلیل شخصیت جوان و روشنفکریکه در اروپا تحصیل می کرد، بنام زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو، کوشید جوانان کرد را دور یک میز جمع کند و درباره وضع نابسامان حزب دمکرات کردستان ایران چاره جوئی کنند. حزبی که در زمان خود مورد علاقه اکثر مردم کرد بود و از آن به یاد بنیان گذار محبوب قاضی محمد، حمایت می کردند، باز سازی شد.

اگر من درسخرانی ها و مقالاتم از بازسازی حزب دمکرات کردستان ایران توسط زنده یاد دکتر قاسملو حرف زده ام، یک واقعیت است. این مطالب در همه رسانه ها و بویژه در ویکی پدیای دکتر قاسملو به درستی آمده است که من بخشی از عین مطلب را در اینجا می آورم:

گلمراد مرادی: بهمن 1324 خورشیدی (از جنبش دوم بهمن در مهاباد معروف به دوری بندان تاکنون)

"سال 1349 بعد از صدور بیانیه 11 مارس و توافق میان رهبری جنبش کردستان عراق با دولت آن کشور امکان فعالیت سیاسی در کردستان ایران بیشتر شد. در این فرصت دکتر قاسملو از اروپا بازگشت و به یاری چند نفر از یاران نزدیک خود مسئولیت احیای سازمانهای حزب دمکرات کردستان را به عهده گرفت. در کنگره سوم حزب که در خرداد ماه سال 1350 برگزار شد، دکتر قاسملو به عضویت کمیته مرکزی و سپس به دبیر کلی حزب دمکرات کردستان ایران انتخاب شد و از آن به بعد در همه کنگره‌های حزبی به عنوان دبیرکل برگزیده شد. عبدالرحمن قاسملو روز 22 تیر 1368 به گفته منابع جمهوری اسلامی توسط گروه ناشناسی و به گفته مخالفان در حالی که برای رسیدن به راه حل مسالمت آمیز در ایران با تنی چند از نمایندگان حکومت جمهوری اسلامی در وین برسر میز گفتگو برای مذاکرات صلح نشسته بود، به همراه عبدالله قادری آذر به دست نمایندگان دولت کشته شد. تروریست‌ها با پوشش دیپلماتیک وارد اتریش شده و با همکاری سفارت ایران پس از ترور خاک اتریش را ترک کردند. به گفته همسر دکتر عبدالرحمن قاسملو، نسرین قاسملو، تروریست‌ها دولت وقت اتریش را تهدید کرده بودند در صورت افشای ترور، از آن‌ها به این دلیل که در جریان جنگ ایران و عراق اعلام بی طرفی کرده بودند ولی به هر دو طرف جنگ سلاح می فروختند (این امر بر خلاف منشور سازمان ملل متحد است) شکایت می کند. دولت وقت اتریش نیز به این دلیل در آن مورد ساکت ماند. پس از ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، برخی رسانه‌های اتریش از دست داشتن وی در ترور سخن گفتند. هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال 1368 خود این مساله را تایید می کند که قاسملو به هنگام ترور در جلسه ای مشغول رایزنی با دیپلمات‌های جمهوری اسلامی بوده است. به گفته اوضاربین قاسملو، دیپلمات جمهوری اسلامی رانیز به قصد کشت هدف گلوله قرار داده بودند ولی از زدن تیر خلاص خود داری کرده بودند. این دیپلمات ابتدا توسط پلیس اتریش مورد بازجویی و سپس آزاد شد. این بود سرنوشت کسیکه می خواست از طریق دیالوگ به حقوق ملت خویش برسد. آقای هاشمی رفسنجانی دروغ مصلحت آمیز می گوید. اگر قاتلین غیر از مأموران و دیپلمات‌های جمهوری اسلامی می بودند، مطمئناً تیر خلاص را هم به مضروب می زدند. اما تیردسته خود را نمی برد! همین بلا را بر سر دیگر رهبر حزب دمکرات کردستان ایران از جمله زنده یاد دکتر صادق شرفکندی آوردند. به این دلیل چون او می خواست همه ک نیروهای اپوزیسیون علیه جمهوری اسلامی را دور یک محور جمع کند و راه حل سیاسی برای مبارزه علیه نا عدالتی بوجود آورد. زنده یاد دکتر شرفکندی، دقیق همان سیاستی را دنبال می کرد که زنده یاد دکتر قاسملو به آن باور داشت. در اینجا نیز آن چه که رسانه‌ها گفته اند و خود بنده در جریان قرار داشته ام و صحنه می گذارم براین نوشته‌های ثبت شده، آن را خواهم آورد:

"صادق شرفکندی در کنگره‌های 5 و 6 و 7 و 8 و 9 حزب دمکرات به عضویت کمیته مرکزی و هر بار از سوی کمیته مرکزی به عضویت دفتر سیاسی انتخاب می شد. شرفکندی در طول دوران عضویتش در حزب دمکرات اکثراً مسئولیت بخش انتشارات و تبلیغات را به عهده داشتند و از سال 1365 تا هنگام ترور دکتر قاسملو وظیفه معاونت دبیر کلی حزب را عهده دار بود. صادق شرف کندی در نخستین نشست کمیته مرکزی پس از در گذشت قاسملو به اتفاق ارا اعضای کمیته مرکزی به دبیر کلی حزب دمکرات انتخاب و در کنگره 9 حزب مجدداً به این سمت انتخاب گردید و تا زمان مرگ وظیفه سنگین دبیر کلی حزب را بر عهده داشتند. او در تروری که در هفدهم سپتامبر 1992 (پنج شنبه 26 شهریور 1371) در رستوران میکونوس در برلین صورت گرفت همراه با تنی دیگر از سران حزب کشته شد. داد گاه اعلام کرد که به مامورین جمهوری اسلامی مظنون است و مشخصاً علی خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)، اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس جمهور آن دوران) و علی فلاحیان (وزیر وقت اطلاعات سابق) را به دادگاه فراخواند. در جریان دادگاه، شخصی که به همت بنی صدر و تضمین امنیتی پلیس آلمان جرأت حضور در دادگاه و شهادت دادن را یافته بود، گواهی داد که او خود از اعضای سابق وزارت اطلاعات ایران بوده و به خوبی سیستم طراحی ترورها را می شناسد. او اظهار داشت که تمامی ترورهای خارجی در نتیجه تصمیم یک کمیته پنهان ترور، متشکل از رهبر به اصطلاح دینی، رئیس جمهور، وزیر اطلاعات و وزیر امور خارجه صورت می گیرد. به دنبال ترور شرفکندی؛ این شاهد مقامات قضایی آلمان رؤسای جمهوری اسلامی و در صدر آنها سیدعلی خامنه‌ای را عاملان اصلی این ترور معرفی کردند. با وجود تلاشهای مکرر جمهوری اسلامی برای سرپوش گذاشتن بر این قضیه، سران نظام نتوانستند آن گونه که در ترور عبدالرحمن قاسملو و شاپور بختیار با دولتهای اتریش و فرانسه ساخت و پاخت کرده بودند، دولت آلمان را نیز بخرند. اگر چه تحت فشار دولت آلمان، مقامات قضایی مجبور شدند به ذکر تلویحی برخی از حقایق بسنده کنند، اما قضیه میکونوس روابط دو کشور را به وخیم ترین حالت ممکن رساند". در اینجا از ترور دیگران برای جلوگیری از طول کلام صرف نظر می کنیم. اما ترور دکتر کاظم رجوی اولین نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل بعد از انقلاب در سوئیس را نباید فراموش کرد. غم انگیز است اما باید در تاریخ جنبشها ثبت گردد که همه انسانهای عدالت پرور باید قربانی بدست آوردن حق و حقیقت برای ملت‌های خویش شوند.

ما شاهد انشعابها در حزب قاضی محمد باید باشیم.

حزب دمکرات کردستان در ایران، اولین سازمان سیاسی منسجم و دمکراتی بود که مصاحبه‌ها و سخنان بنیان گذار و اولین رهبری آن بعد از 70 سال هنوز هم باب روز و مناسب زمان است. بهمین دلیل پندها و آموزه‌های زنده یاد قاضی محمد ارزش زمر را دارند. او گاندی وار باورداشت که اتحاد رمز پیروزی است. اما فرزندان قاضی‌ها مرتب اما کوتاه مدت دست به انشعاب می زنند! من (نگارنده) مخالف سر سخت انشعاب هستم و اگر اجباری انشعاب می شود هیچ نمی خواهم که کدورت و دو دلی به پایه حزب برسد. بهمین دلیل بارها کوشش ناموفق برای جلوگیری از انشعاب احزاب کرده ام. تقاضاهای کتبی و شفاهی من با رهبران این احزاب شاهد عینی هستند. خوشبختانه اکنون دارد این نتیجه کوشش گرچه کوچک بوده اما با فشار اعضا و هواداران و ملت کر به ثمر می رسد.

اولین انشعاب گروهی به رهبری زنده یاد غنی بلوریان بود که بنام حزب دمکرات کردستان پیروان کنگره چهارم در اوایل انقلاب انجام گرفت. این گروه باور داشتند که انقلاب ایران، ضد امپریالیستی است و باید از جمهوری اسلامی حمایت کرد. همان کاری که حزب توده ایران و سازمان اکثریت می کرد که عاقبت دیدیم چه بلایی این ملاحای نیرنگ باز و بظاهر ضد امپریالیست ولی تا پوست و استخوان امپریالیستی بر سر اعضای رهبری همه ی احزاب مترقی آوردند.

دومین انشعاب بعد از کنگره هشتم حزب دمکرات کردستان ایران انجام گرفت. این انشعاب در سطح رهبری بوجود آمد و انشعابیون هفت نفر به رهبری حسن رستگار و از اعضای کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران بودند که نام خود را همان حزب دمکرات کردستان ایران رهبری انقلابی نهادند. این انشعاب زمانی که ماموستا عبدالله حسن زاده در کنگره دهم دبیرکل حزب شد، کوششی بعمل آورد که مجدداً دو شاخه حزب متحد شوند. این موفقیت بنام ماموستا ثبت است.

سومین انشعاب بعد از کنگره 13 هم انجام گرفت. بنظر من این انشعاب نیز در سطح رهبری بود و این بار رهبری حزب واقعا به دو شاخه تقریباً مساوی، از هم جدا شدند که از سال 2007 میلادی تاکنون ادامه دارد. اخیراً با خوشحالی باید گفت هیئت‌های رهبری دو شاخه از حزب همراه بیشتر اعضا و هواداران حزب از جمله نگارنده که برای رهبری هر دو شاخه انشعاب‌های دوم و سوم نامه‌هایی نوشته است و تقاضا کرده که اختلافهای سطحی را کنار بگذارند و کاری نکنند که دشمن برایمان کف بزند، نهایتاً به این نتیجه رسیده اند که اکثر اعضا و هواداران حزب دمکرات کردستان در ایران اتحاد رهبری حزب را می خواهند. بطوری که در اخبار دوستان ملت کرد می خوانیم، به زودی نه چندان دور ما شاهد یک حزب متحد خواهیم بود. آرزو دارم زمستان برود و روسیاهی به ذغال بماند و آنهایی که چشم دیدن اتحاد حزب دمکرات کردستان ایران را ندارند، کور شوند.

دکتر گلمراد مرادی

هایدلبرگ، آلمان فدرال 20.1.2015

dr.g.moradi41@gmail.com

هفته نامه شارلی ابدو کاریکاتوری از محمد بن عبدالله پیامبر مسلمانان را منتشر می کند، و دو فرد مسلح به دفتر آن نشریه حمله کرده و 5 نفر را به قتل می رسانند. در اعتراض به این کشتار، جمعیت کثیری از شهروندان فرانسه و ده ها نفر از سران دولت ها راهپیمایی می کنند. نتایجی که چند ماه پیش از آن، دستور قتل و لت و پار کردن کودک و زن فلسطینی را صادر کرده بود، در صف اول شروع می کند به میوه چینی. حسن روحانی هم از راه دور، این کشتار را محکوم می کند.

لابی های وابسته به میدیای جهانخوار، به دفاع از آزادی بیان و مطبوعات، نوشتند و گفتند و مصاحبه کردند که انتشار هر تصویری از هر رهبر زنده و مرده ای، یک حق رسانه ای است؛ اما هیچکدام برای دفاع از حق و حرمت مسلمانان سخنی نگفتند، بجز خود مسلمانان. کسی نگفت آزادی بیان و مطبوعات آری، اما آزادی های فردی و شهروندی و در نتیجه احترام به باورهای ساده نزدیک به یک میلیارد مسلمانانی که نه تروریستند و نه از تروریسم دفاع می کنند، نادیده گرفته شده است. بسیاری خود را به فراموشی زدند که آنچه این قبیل کشتارها را کلید می زند کاریکاتوری از محمد نیست، بلکه تاراج ثروت مردم ستمدیده خاورمیانه و آفریقا توسط زورمداران است. آنچه بمبگذاران انتحاری را ترغیب به ترور کور می کند، نفرتی است که از بدو کودکی در آنها نهادینه شده، به هنگامیکه فقر را با پوست و گوشت خود حس کرده، و استثمار پدران خود را مشاهده می کردند. کشتار شارلی ابدو عکس العملی است ارتجاعی و وحشیانه به یک خواست بحق، جان پرسکات معاون گوردن براون، و پاپ رهبر مسیحیان، در موضعگیری های جداگانه، بر یک نکته مشترک تأکید داشته اند. آزادی بیان آری، اما نه به قیمت اهانت به دیگری. اما دیوید کامرون، نخست وزیر محافظه کار بریتانیا، می گوید توهین حتی به دین و اعتقادات افراد هم باید آزاد باشد.

البته که کشتار کاریکاتوریست ها و همکارانشان محکوم است؛ البته که شکسته شدن تابوهایی مانند انتشار کاریکاتور پیامبران و رهبران می تواند به رشد یک جامعه، و برنورفت آن از خرافات و افکار ارتجاعی، کمک برساند. اما به شرطی که در این پروسه عدالت رعایت شود. به شرطی که بشود ستاره داوود و یا هولوکاست را هم به سخره گرفت و انتقاد از کارکرد صهیونیست ها در فلسطین، بمثابه همبستگی با نازیسم و یهود ستیزی ترجمه نشود. البته که اشغال کویت توسط ارتش صدام حسین باید با عکس العملی قاطع روبرو شود، به شرطی که اشغال خانه و کاشانه ساکنین فلسطین هم به همان شدت محکوم شود. البته که می توان و باید در پاریس تظاهراتی میلیونی با حضور رهبران جهان تدارک دید و فکر و عمل تروریسم را تقبیح و کشتار را محکوم کرد، به شرطی که همین رهبران، به هنگام کشتار مردم غزه، در جلوی جمعیت تظاهرات کنندگان راهپیمایی کنند. کجا بودند این رهبران در آنروزی که میلیونها نفر در اعتراض به شروع جنگ علیه عراق راهپیمایی کردند؟ البته که خفقان مطبوعات راه به فاشیسم می برد، و باید همیشه به باری ژورنالیست ها شتافت، به شرطی که قتل و کشتار مردم عراق و افغانستان توسط آمریکا و شرکاء به همین شدت محکوم شود، و ژورنالیسم و رسانه ها تبدیل به ابزار تبلیغاتی جنگ افروزان هژمونی طلب و یا مرتجعین منطقه نشود.



البته که ژورنالیست باید آزاد باشد تا باور خود را به قلم بیاورد، اما به راستی چه کسی از انتشار کاریکاتور محمد بن عبدالله سود برد، بجز نتانیاهو، تروریست ها، بنیادگرایان و فاشیستها در سطح اروپا؟ این کاریکاتور و تظاهرات چه دردی از مردم ستمدیده و فقیر و گرسنه سومالی و پاکستان و اندونزی و نیجر و مالی و حل کرد؟ آیا حمله به مرکز فرهنگی فرانسه در نیجر و یا آتش زدن کلیساها به نفع آزادی مطبوعات است یا بوکوحرام ها و داعش ها؟ درگیری بین معترضین و پلیس در الجزایر، به نفع چه کسی است، مردم الجزایر یا آنهایی که به دنبال آنارشیزم در خاورمیانه و آفریقا

هستند؟ مگر نه اینکه، آزادی بیان در بحرین سرکوب می شود اما حجم واردات اسلحه در طی سه سال اخیر، از 17 میلیارد پوند تجاوز کرده است؟ مگر نه اینکه ویلاگ نویس عربستانی به شلاق محکوم می شود، اما فروش اسلحه آمریکایی به عربستان سر به آسمان می کشد؟ مگر نه اینکه آمار اعدام شدگان در ایران، در دوران حسن روحانی، غیر قابل تصور است، اما جان کری و ظریف در خیابان های ژنو رفیقانه قدم می زنند؟ با گفتن "من یک شارلی هستم" چه کسی و چیزی آزاد می شود و چه کسان و چیزهایی سرکوب خواهند شد؟ کار بجایی رسیده که رسانه های وابسته به رژیم هم علمدار آزادی مطبوعات شده اند.

آیا پرداختن به اینگونه مسائل با دیدگاهی تک بُعدی، باعث نمی شود تا مسائل اصلی دیده نشود؟

پیش از این، و به بهانه حمله به برجهای دوقلو در نیویورک، عراق و افغانستان به خاک و خون کشانده شد؛ اینبار و به بهانه داعش و کشتار شارلی ابدو، بزرگترین ناوگان فرانسه عازم خلیج فارس شده است، چه کسی از حضور نظامی آمریکا و فرانسه و انگلستان در محدوده بسیار حاد تنگه هرمز بهره می جوید؟ چرا باید اجازه داد تا احساسات ضد مذهبی، و یا باور به سکولاریسم و لائیتیس، به ابزاری برای سرکوب مردم ستمدیده خاورمیانه تبدیل، و یا به تمسخر عقاید آنها منجر شود؟ به راستی وظیفه یک رسانه چپ، آگاهی رسانی است یا تمسخر و مضحکه ناآگاهان؟ سالهاست که کشتار مردم خاورمیانه تمامی نداشته و حتما ادامه خواهد داشت؛ اما نظاره کنیم و ببینیم که در آینده چند تظاهرات در اعتراض به کشتارهای سبعمانه در خاورمیانه شکل می گیرد و چند نفر از آنهایی که امروز گفتند "من شارلی هستم"، فریاد خواهند زد "من عراقی هستم"، "من فلسطینی هستم"، "من قربانی توسعه طلبی صهیونیسم هستم"؟ در این مدت، چه کسی در خیابانها تجمع کرد و فریاد زد "من لاسانا باتیلی هستم" - جوان مسلمانانی که توانست 15 پهودی را از مرگ حتمی نجات دهد؟ آیا مفهوم لائیتیس به جز اینست که آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات حتما و به هر قیمتی، تنها به شرطی که آزادی های فردی، شهروندی و عقیدتی دیگران نادیده گرفته نشود؟ مگر نه اینکه در ماده 2 قانون اساسی فرانسه 4 اکتبر 1958 آمده: فرانسه یک جمهوری تجزیه ناپذیر، لائیک، دمکراتیک و اجتماعی است که برابری همه شهروندان را در برابر قانون و قطع نظر از اختلاف در منشأ، نژاد یا مذهب آنان تضمین می کند و به همه اعتقادات احترام می گذارد.

علی ناظر: من لاسانا باتیلی هستم

تبعات یهود ستیزی در دوران نازیسم به جنگی جهانی بدل شد، دور نخواهد بود که اسلام ستیزی به جنگی با ابعادی گسترده تر بدل شود. دیوید کامرون از اقلیتی مذهبی با اندیشه مسموم صحبت می کند، اما به این نکته نمی پردازد که چه عواملی باعث شده اند تا این اندیشه مسموم رشد کرده و کادری گیری کند. مغبون اینگونه ستیزه جویی ها کسی نخواهد بود یجز کودکان هراسان یهودی در شهر های بلژیک و یا شهروندان مسلمان که نه اسلام ستیزند و نه یهود ستیز. مشکل، شارلی ابدو و یا مسلمان تحمیق شده که به این کشتار کور دست زد، نیست، مشکل اصلی، استثمار و استعمار است که امروز خود را در جامه فنانیسم دینی، دیروز در لباس استالینیزم و روز پیش از آن در لباس نازیسم نشان می دهد، و به تحمیق شهروندان ساده اندیش مشغول است.

وقتی آپارتاید اجتماعی، در جوامع اروپایی که خود را بمانابه مادر دموکراسی و تولارانس معرفی کرده اند، غیرقابل کتمان باشد، و مسلمانان و اقلیتهای قومی این آپارتاید را با گوشت و پوست خود حس کنند، و در سر هر رهگذر پلیس آنها را تفتیش بدنی کند، بدون شک، بخشی از جامعه به انحراف کشانده می شود. اپورتونیستهای بنیادگرا همیشه در کمین نشستند تا از این آپارتاید، که به تبعیض فاحشی راه می برد، بهره جویند. افراط گرایی رو به رشد معلول این آپارتاید است. تا استعمار و استثمار هست، تا زمانی که قربانیان آپارتاید در کشورهای اروپایی، شاهد کشتار مردم بی دفاع فلسطین و عراق و ... هستند، قتل و کشتار و تروریسم و سرکوب اقلیتهای مذهبی و قومی هم ادامه خواهد داشت، و دستیابی به عدالت اجتماعی ناممکن می شود. تظاهرات میلیونی در پاریس جوانان مسلمان را متقاعد کرد که تنها راه برای برورفت و رهایی از تبعیض و آپارتاید اجتماعی، پیوستن به داعش و اندیشه افراطی است، چرا که هیچکس و نهاد و دولتی نمی خواهد به ریشه های واقعی در جامعه بپردازد؛ و بپذیرد علت واقعی مثلث شوم سرمایه داری، بنیادگرایی و صهیونیسم است که سدی است در برابر آگاهی انسان. مذهب نیست که انسان را می آفریند، بلکه انسان ناآگاه است که مذهب را می آفریند.

به نظر من، برای برخورد با بنیادگرایی (اسلامی، یهودی، مسیحی) باید دیدگاه سومی تبیین شود. دیدگاه و راهبردی که استوار بر مقام و حرمت انسان باشد و نه هژمونی ایدئولوژی بر رفتار و پندار و گفتار شهروندان، و یا راهبردی برآمده از مصاد و تقابل ایدئولوژی ها. برخلاف خانم مریم رجوی که راه حل مقابله با بنیادگرایی را اسلام دموکراتیک معرفی می کنند، بر این باورم که راه حل در آگاه کردن انسان ها خلاصه می شود. انسان آگاه، با هر باور و گرایش، را نمی توان تحمیق کرد و با استراتژی "شک و وحشت" به عکس العمل واداشت. اسلام دموکراتیک، پروتستانیزم و با هر قرائت دیگری از ایدئولوژی، نمی تواند پادزهر بنیادگرایی شود اگر نتواند انسان را با فرهنگ تولارانس مانوس کند. اندیشه ای پادزهر بنیادگرایی است که پیامش تحمل اندیشه دگراندیش باشد، نه در شکل آیات و احادیث، بلکه در رفتار و کردار و پندار رهبران و فرهیخته گان و روشنفکران، بخصوص در دورانی که بیش از 50% از ثروت جهان در دست فقط 1% از افراد است. در چنین دورانی که فاصله طبقاتی فاحش تر از هر دورانی است، قتل و تروریسم و جنگهای فرسایشی افزون شده، و آزادی مطبوعات بدون شک، محدودتر خواهد شد. آزادی مطبوعات را نباید در انتشار کاریکاتوری از محمد دید، بلکه در امکان انتشار عکس کودکان جنگ زده، آمار افزایش درآمد تولید کنندگان سلاح، و نقش مطبوعات در افشای مماشات جهانخواران با ناقضین حقوق بشر ارزیابی کرد. تصاویری که از جنگ ویتنام منتشر شد، به جنگ و کشتار در ویتنام خاتمه داد، و نه کاریکاتوری از هوشی مین و یا لپندون جانسون. در این دوران که مطبوعات آزاد وجود خارجی ندارد سخن از آزادی مطبوعات آب در هاون کوبیدن است. مونوپلی رسانه ها به آن حد رسیده که نقش آفرینی رسانه ها در انتشار تصاویر جنگ طلبان و قربانیان نقض حقوق بشر، به یک رؤیا تبدیل شده است.

کشتار شارلی ابدو، سانسور و ارباب ژورنالیست ها شدیداً محکوم است، اما استفاده ابزاری از رسانه ها برای پیشبرد اهداف سیاسی جهانخواران خطرناکتر است. تظاهرات میلیونی در پاریس، برخلاف باور بسیاری، علیه بنیادگرایی و فاشیسم مذهبی نبود، وگرنه می بایست علائمی از محکومیت فاشیسم مسیحی و صهیونیسم هم مشاهده می شد. آنچه در حال شکل گیری است، زمینه سازی برای سرکوب اکثریت قانونمدار باورمند به اسلام، بخاطر رفتار ارتجاعی اقلیتی کورذهن است. این اولین گام و بهانه ایست برای دخالت و ورود ادارات امنیتی به آدرس های ایمیل و شبکه های اجتماعی، و محدود کردن حقوق شهروندی تحت عنوان مبارزه با فاشیسم و تروریسم مذهبی.

هشدار از اینکه به بهانه دفاع از آزادی مطبوعات، رکن چهارم، زیر نظر وزارت ارشاد بین المللی، تحت کنترل دائم قرار بگیرد، و سیستمی پلیسی بر مطبوعات حاکم شود.

تیترا اخبار مربوطه

[تظاهرات تاریخی علیه ایدئولوژی بنیادگرایی و تروریسم و فاشیسم مذهبی تحت نام اسلام در پاریس](#)

[جوانان مسلمان فرانسوی، فرزندان گمشده جمهوری لائیک](#)

[بیانه نویسندگان و هنرمندان ایرانی در پشتیبانی از "شارلی هیدو"](#)

[مخالفت آمریکا با تحقیق در مورد جنایات جنگی در اراضی فلسطینی](#)

[سیناتور کورکر از تهیه طرح اعطای حق، تا بد با رد توافق اتمی با ایران خبر داد](#)

[آماده باش اروپا در برابر تهدید تروریستی](#)

[عفو بین المللی: وضعیت حقوق بشر در عربستان وخیم تر شده است](#)

[صدها شهروند روسیه به پیکارجوان داعش پیوسته اند](#)

[رفتار ضد و نقیض غربی ها در آسنه شارلی ابدو](#)

[آزادی مطبوعات از دیدگاه غرب و مسوولان «شارلی ابدو»](#)

[معترضان به شارلی ابدو چند کلیسا را در نجر به آتش کشیدند](#)

[برخی رسانه ها مواضع ایران در مورد حوادث فرانسه را وارونه جلوه می دهند](#)

[آکسفام: ثروت حدود ۸۰ نفر برابر با نیمی از کل ثروت جهان است](#)

[Poll: Nearly half of French oppose Mohammed cartoons](#)

[Richest 1 percent will own more than the rest by 2016: Oxfam](#)

[تجمع اعتراضی مردم انقلابی به اقدام هتاکانه علیه رسول الله](#)

[نخست وزیر فرانسه: کشور با آپارتاید اجتماعی و قومیتی روبه رو است](#)

[حسن روحانی: توهین، فحاشی، ترور و خشونت نه آزادی است و نه دفاع از دین](#)

[احسان ع قربانی ترورهای پاریس در اورشلیم طی مراسمی به خاک سپرده شد](#)

[اهدای ملت و نشان افتخار فرانسه به ناجی گروگانهای سوپرمارکت یهودی](#)

علی ناظر
بهمن 1393
ژانویه 2015

مازیار رازی: نگاهی گذرا به ساختار اقتصاد جهانی - بخش ششم و پایانی

مرحله چهارم

احتضار سرمایه داری انحصاری پسین

تولید کالاهای مصرفی در بازارهای پیرامونی

امپریالیزم عبارت است از مرحله احتضار سرمایه داری انحصاری یا «سرمایه داری پسین». دوران کلاسیک امپریالیزم با جنگ جهانی اول خاتمه یافت. از آن پس نظام جهانی سرمایه داری با بحران عمیقی روبرو بوده است. وجه مشخصه بحران نظام جهانی ظهور انقلاب‌ها و جنگ‌های خانمانسوز است. جنگ‌های اول و دوم جهانی؛ انقلاب‌های روسیه، چین و کوبا و اعتصاب‌های کارگری گسترده در سراسر جهان؛ طغیان‌های کارگری در اسپانیا و ایتالیا و فرانسه نشانگر این انحطاط در سیستم جهانی بود (۱۹۷۰-۱۹۱۷). امپریالیزم که تمام بحران‌ها و جنگ‌ها را به دول شوروی و اروپای شرقی نسبت می‌داد، با فروپاشی شوروی و «بلوک شرق»، نوید «صلح» و آرامش را سر داد؛ در سال‌های پیش‌نشان داده شد، که امپریالیزم بدون جنگ افروزی و کشتار مردم سایر نقاط جهان قادر به ادامه حیات اقتصادی نیست. تهاجمات نظامی به یوگسلاوی، افغانستان و حمله نظامی احتمالی به عراق (۲۰۰۲-۱۹۹۰) همه نمایانگر مرحله انحطاط این نظام جهانی است. در این مرحله تمام تضادها نظام امپریالیستی برجسته تر از پیش می‌شود. علل اصلی جنگ افروزی‌ها اینست که سرمایه داری پسین با بحران دائمی اشباع انباشت روبرو است. این وضعیت رقابت شدیدتر از پیش برای کسب سودهای افزونه انحصاری را طلب می‌کند. در این مرحله برخلاف دوران پیش (عصر کلاسیک امپریالیزم)، ضمن به قوت باقی ماندن تمام قوانین حرکت و تضادهای سرمایه داری جهانی؛ شیوه عملکرد سرمایه داری نسبت به سایر نقاط جهان، تغییر می‌کند.

چنانچه در عصر کلاسیک امپریالیزم؛ مسیر دخالتهای، صدور سرمایه به کشورهای پیرامونی بود؛ در دوره جدید؛ تمرکز اصلی بر محور تولید کالاهای مصرفی برای بازارهای بومی این کشورها است. این روند به تشدید عقب افتادگی در کشورهای محیطی منجر شد. بیشتر توضیح می‌دهیم:

اول؛ در این دوره با توسعه و گسترش تولید صنایع؛ تولید مواد خام مصنوعی در کشورهای پیشرفته صنعتی، فراهم آمد. صدور سرمایه از کشورهای وابسته به خود کشورهای متروپل تغییر جهت داد. نیروی کار ارزان کشورهای پیرامونی دیگر منطبق با استفاده وسیع از تکنولوژی صنعتی نبود. در نتیجه تولید مواد خام مصنوعی (الیاف مصنوعی؛ لاستیک، پلاستیک و غیره) در کشورهای متروپل جایگزین مواد خام در کشورهای پیرامونی گشت. نتیجه این تغییرات منجر به انتقال حوزه عمل سرمایه خارجی از مواد خام به مانوفاکتور شد. در نتیجه، جهت مداخلات امپریالیزم نسبت به کشورهای دیگر جهان تغییر کرد.

دوم؛ برخلاف دوره پیش که بازارهای درونی کشورهای عقب افتاده جذابیت خاصی از منظر امپریالیزم نداشت؛ در دوره اخیر با رشد فشارهای پردرآمد مصرف کننده، بازار این کشورها مورد توجه کشورهای متروپل قرار گرفت. سریعترین روش برای کنترل بر بازار این کشورها و همچنین از میان برداشتن رقبای دیگر امپریالیستی که کالاهایشان در بازارها عرضه داده می‌شد، تولید در آن کشورها بود. در این مرحله، سرمایه خارجی همراه با بورژوازی بومی بخش‌های مهم بازار را به خود اختصاص دادند. رشد فوق العاده در صنایع مونتاژ در این دوره نمایانگر این تحولات نوین است. همزمان با تولید کالاهای مصرفی مبادله نابرابر میان کشورهای متروپل و پیرامونی تشدید شد. زیرا «محصول کار» در کشورهای متروپل بار آورتر از محصول کار در کشورهای عقب افتاده، بود. از اینرو به شکلی انتقال «ارزش» از کشورهای عقب افتاده به کشورهای صورت گرفت. اضافه بر این نظام جهانی امپریالیستی تساوی میزان سود در سطح بین المللی را به ضرر کشورهای عقب افتاده تغییر داد. در نتیجه؛ وابستگی اقتصادی را هرچه بیشتر تشدید داد. در دوره پیش؛ برای نمونه در آستانه جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) درآمد سالانه بریتانیا از سرمایه گذاری خارجی ۲۰۰ میلیون استرلینگ تخمim زده شده بود و سود حاصل از مبادله نابرابر ۱۳۰ میلیون استرلینگ بود. اما؛ در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ ضرر سالانه کشورهای عقب افتاده به علت مبادله نابرابر ۲۲ میلیارد دلار بوده، در صورتی که در آمد کشورهای متروپل از سرمایه گذاری‌های خصوصی ۱۲ میلیارد دلار بود.

سوم؛ بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) به علل فوق رونق حاصل کرد، اما در بخش ۱ (بخش تولید وسایل تولید) رشد، محدود باقی می‌ماند. عدم وجود مبادله بین این دو بخش اقتصادی، منجر به تجدید رشد نیروهای مولده می‌گردد. همچنین کالاهای مصرفی تولید شده به رغم استفاده از نیروی کار ارزان، تغییر تعیین کننده ای در صادرات این کشورهای ایجاد نمی‌کند و کالاهای عمدتاً برای مصرف داخلی باقی می‌ماند.

چهارم؛ گسترش بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) بدون گسترش بازار درونی منجر به انحصاری شدن تولید گشته و این امر به نوبه خود بحران همیشگی اشباع انباشت و محدود ماندن رشد صنعتی را به دنبال خواهد آورد.

عوامل بالا باعث تشدید ناموزونی بیشتر در سطح جهانی می‌گردد. به سخن دیگر دخالت‌های این دوره امپریالیزم منجر به پیدایش نوع ویژه ای از سرمایه داری می‌گردد. سرمایه داری ناقص الخلقه (و غیرعادی). در این دوره براساس نیازهای مرحله ای امپریالیزم حکومت‌های وابسته از لحاظ سیاسی (یا مستقیم) و به حکومت‌های غیرمستقیم تغییر شکل می‌دهند. موقعیت این کشورها، از آن کشورهای استعماری (دوره کلاسیک امپریالیزم) به شبه استعماری (دوره سرمایه داری پسین) تغییر می‌یابد. امپریالیزم، کشورهای عقب افتاده را دیگر نیازمند به سرمایه‌های صادراتی کشورهای متروپل نکرده، بلکه آن کشورها را متکی به زمینه ریزی برای جذب وسایل تولیدی اشباع شده خود، می‌کند. در این دوره برای ایجاد تسهیلات ضروری برای چنین زمینه ریزی‌ها، سرمایه‌ها نه به شکل «صادرات» بلکه به صورت وام‌های درازمدت و یا کمک‌های بلاعوض به کشورهای پیرامونی داده می‌شود. نقش «سازمان بین المللی پول» و نهادهای مشابه، در این دوره تضمین نیازهای کنونی امپریالیزم است. بدین ترتیب با کمک‌های فوق، دولت‌ها و سرمایه داری بومی ناقص الخلقه (ساخته شده توسط امپریالیزم) این کشورها، زیربنای اقتصادی (سیستم بانکی، ترانسپورت و غیره) را برای جذب کالاهای کشورهای متروپل، بنیاد می‌نهند. اگر در دوره پیش ترکیب طبقاتی هیئت حاکم در کشورهای عقب افتاده از زمینداران بزرگ، تجار و نزول خوارها، برای تأمین نیازهای مرحله ای امپریالیزم، شکل می‌گرفت؛ امروز بورژوازی «صنعتی» ملی و اقشار فوقانی خرده بورژوازی چنین نیازی را برآورده می‌کنند. نزول خواران به بانکدارها و زمینداران به صاحبان مانوفاکتورها؛ تبدیل گشته اند. اما، به علت ضعف بورژوازی ناقص الخلقه بومی، قدرت اصلی برای پیشبرد مقاصد امپریالیزم در دست دولت قدرتمند متمرکز می‌گردد. در این دوره مرز بین سرمایه داری «بومی» و «کمپرادور» موجود در مرحله کلاسیک امپریالیزم، از میان رفته و دولت‌های سرمایه داری منخط همراه با بورژوازی ناقص الخلقه، وابستگی اقتصادی خود را به امپریالیزم حفظ می‌کنند. در این دوره انقلاب‌های کلاسیک «بورژوا دمکراتیک» سپری گشته، زیرا که سرمایه داری خود در قدرت قرار گرفته است. مبارزات مردم ستمدیده این کشورها برای رهایی از یوغ امپریالیزم با مبارزات علیه سرمایه داری بومی پیوند خورده است. زیرا بورژوازی ایران در هر لباسی که ظاهر گردد، خود توسط امپریالیزم بر این جوامع تحمیل گشته و در جبهه سرمایه داری جهانی قرار گرفته است. در نتیجه در این جوامع همواره مطالبات دمکراتیک با خواست‌های ضدسرمایه داری گره خورده است.

همانطور که در بالا به تفصیل اشاره شد؛ عوامل اساسی تعیین کننده این تغییر بنیادی در عملکرد اقتصاد سرمایه داری بین المللی از قرار زیر

مازبار رازی: نگاهی گذرا به ساختار اقتصاد جهانی - بخش ششم و پایانی

بودند:

«الف) مقدار تولید انبوه بسیاری از محصولات بوسیله کشورهای امپریالیستی به معنی آن بود که این کشورها، چنان برتری ای در باآوری کار و قیمت خرده فروشی بر تولید سرمایه داری نوپا در کشورهای عقب افتاده کسب کرده اند که کشورهای عقب افتاده دیگر نمی توانند به تولید در مقیاس بزرگ دست زنند، و دیگر تاب تحمل جدی رقابت با محصولات خارجی را ندارند. از این پس این صنایع غربی (و بعداً همچنین ژاپن) بود که بطور روزافزونی از خانه خراب شدن سریع صنایع پیشه ور و خانگی و کارگاهی در کشورهای اروپای شرقی، امریکای لاتین، آسیا و آفریقا بهره مند می شد.

ب) اکنون سرمایه افزونه که بطور کمابیش دائم در کشورهای سرمایه داری صنعتی شده وجود داشت، و بسرعت تحت کنترل انحصارات در می آمد، جنبش وسیعی را در جهت صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده به حرکت در آورد. سرمایه صادراتی در کشورهای عقب افتاده زمینه هایی از تولید را رشد داد که مکمل صنایع غرب بودند و نه در رقابت با آن. بدین ترتیب این پیگیری سرمایه ی خارجی به اقتصاد این کشورهاست که آنها را متخصص در تولید مواد غذایی می کند. بعلاوه، چون این کشورها بتدریج به کشورهای مستعمره و شبه مستعمره تبدیل میشوند، دولت های آنها، در درجه اول از منافع سرمایه ی خارجی دفاع می کنند. بنابراین، دولت های این کشورها حتی اقدامات نیم بندی هم برای حمایت از صنایع در حال ظهور کشور در برابر رقابت کالاهای وارداتی نمی کنند.

ج) سلطه ی سرمایه ی خارجی بر اقتصاد کشورهای وابسته وضع اقتصادی و اجتماعی ای را بوجود می آورد که در آن دولت منافع طبقات بورژوادموکراتیک کبیر اروپای غربی و ایالات متحده انجام شد، قاطعانه نابود سازند.

این تکامل نوین اقتصاد سرمایه داری بین المللی در عصر امپریالیزم را می توان در قانون انکشاف مرکب و ناموزون جمع بندی کرد. ساختار اقتصادی و اجتماعی در کشورهای عقب افتاده- یا حداقل در بیشتر آنها- نه وجوه مشخصه یک جامعه فنودالی را دارد و نه وجوه مشخصه یک جامعه سرمایه داری را. در اثر سلطه سرمایه امپریالیستی وجوه مشخصه این جوامع بگونه ای استثنائی ترکیبی است از وجوه مشخصه فنودالی، شبه- فنودالی، شبه- سرمایه داری و سرمایه داری.

نیروی اجتماعی حاکم، نیروی سرمایه است- اما این معمولاً سرمایه خارجی است. بنابراین بورژوازی بومی قدرت سیاسی را در دست ندارد. عمده جمعیت را نه مزد بگیران تشکیل می دهند و نه سرف ها، بلکه جمعیت متشکل است از دهقانانی که به درجات مختلف مورد چپاول شبه- فنودال ها، زمینداران شبه- سرمایه دارها، ربا خواران، تجار، و مأمورین مالیات هستند. اگر چه این توده عظیم تا حدودی از تولید تجاری و حتی پولی به دورند، باز هم از تأثیر نوسانات مخرب قیمت مواد خام در بازار جهانی امپریالیستی، از طریق تأثیر این نوسانات بر اقتصاد ملی رنج می برند».

سرمایه داری «صنعتی» ایران در عصر امپریالیزم ظهور سرمایه داری در ایران نیز جدا از تحولات و تغییراتی که در سطح جهانی رخ داد، نبوده است. مراحل انکشاف سرمایه داری ایران نیز با جهت گیری های امپریالیستی و براساس نیازهای کشورهای متروپل تعیین و اجرا شد. به عبارت دیگر اهمیت اصلی کشورهای عقب افتاده برای امپریالیزم، عبارت بود از امکانات کشورهای واپسگرا برای جذب کالاهای تولیدی کشورهای متروپل. بدیهی است که برای جذب کالاهای تولیدی کشورهای امپریالیستی، می بایستی در ابتدا زیر بنای اقتصادی کشورهای عقب افتاده تغییر داده شود تا آمادگی جذب کالاهای آنها را داشته باشند. در نتیجه کشورهای نظیر ایران می بایستی «صنعتی» گردند. برای انجام موفقیت آمیز این طرح در ایران، یکی از پیش شرط اولیه، یعنی منبع سرشار مالی درآمد از استخراج نفت، موجود بود. حتی در اوایل دهه ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) در آمد سالانه خالص از صادرات نفت به ۴۰۰ میلیون دلار رسیده بود. پس از آن، طرح «آزاد سازی» نیروی کار (تبدیل دهقانان به کارگر) ضروری بود. این پروژه توسط «اصلاحات ارضی» و «انقلاب سفید» شاه به اجرا گذاشته شد. شاید به توان ادعان داشت که مهمترین اقدام برای رفع مانع بر سر راه زمینه ریزی برای جذب کالاهای امپریالیستی این پروژه «ملوکانه» بود. به بهانه «تقسیم اراضی»، بیش از نیمی از دهقانان از زمین کنده شده و به شهرها در جستجوی کار در کارخانه های جدید التاسیس روانه شدند. بورژوازی تازه به دوران رسیده ایران، کارخانه ها را با کمک بانک های بین المللی متکی بر «برنامه هفت ساله دوم عمرانی» (۱۳۴۱-۱۳۴۴) تاسیس کردند. وام های کلان به سرمایه داران تازه به دوران رسیده، توسط بانک های نوین تعلق گرفت. بدین ترتیب کارخانه های وسایل مصرفی (کالاهای که در کشورهای امپریالیستی اشباع شده بودند) از طریق ایجاد کارخانه ها و اشتغال نیروی کار کارگران به جریان افتاد.

برای نمونه، در سال های ۱۳۱۸-۱۳۰۵ تولیدات داخلی پارچه، شکر، کبریت، روغن نباتی، صابون و چای را ظاهر گشتند. این کالاهای در قرن ۱۹ بیش از ۹۰ درصد از کالاهای وارداتی ایران را تشکیل می دادند. به تدریج کارخانه های تولید سیمان، شیشه، آجر، بلور و چرم نیز به لیست فوق افزوده شد. احداث کارخانه های برنج کوبی، آجوسازی، چای خشک کنی و تولید محصولات کاغذی نیز به دنبال آمد. در دوره ۲۰ ساله بین ۱۲۰۵ تا ۱۳۲۵ در حدود ۱۷۸ کارخانه وسایل مصرفی تاسیس شده و تعداد کارگران از حدود ۳۵۰۰ نفر به ۴۰ هزار نفر افزایش یافت. سهم سرمایه ثابت ناخالص ملی از ۹/۸ درصد در سال ۱۳۰۰ به ۲۰/۱۵ درصد افزایش یافت.

در سال ۱۳۱۴ حدود ۴ درصد کل واردات کشور را سیمان تشکیل می داد (برای احداث راه آهن سراسری). با سرمایه گذاری دانمارک دو کارخانه سیمان سازی تاسیس شد که تولید سالانه سیمان را به ۴۰ هزار تن رساند. سپس ۱۲ کارخانه ریسندهی و بافتندگی و ۱۰۰ کارخانه پنبه پاک کنی احداث شدند؛ و ۱۴۰۰۰ نفر در صنعت نساجی مشغول به کار شدند. در همین دوره جمعاً ۹۲ کارخانه و واحدهای تولیدی دایر شده و در حدود ۱۷۰۰۰ تن ماشین آلات وارد ایران شد. و در فاصله ۱۳۱۲-۱۳۱۸ معادل ۲۴۷۰ میلیون ریال (۷۷ میلیون دلار) در راه آهن سراسری سرمایه گذاری شد.

از سال ۱۳۲۷ به بعد، با افزایش صادرات نفت، کارخانه های وسایل مصرفی افزایش یافتند. کارخانه های تولید کالاهای مصرفی با دوام مانند یخچال، کولر، رادیو، تلویزیون، در و پنجره اتومبیل و همچنین سایر وسایل مصرفی مانند پودر لباس شوئی، کفش ماشینی، کنسروسازی، محصولات غذایی به لیست بالا افزوده شد. در دوره ۱۲ ساله ۱۳۲۷-۱۳۳۵ مبلغی در حدود ۷۸ میلیون دلار سرمایه خارجی تحت عنوان سرمایه های «مشارکتی» وارد اقتصاد ایران شد. ۵۴ درصد این مبلغ سرمایه های ایالات متحده آمریکا، ۸ درصد آلمان، ۷ درصد انگلستان، ۶ درصد فرانسه و ۵ درصد سوئیس بودند. در دهه ۱۳۵۰ احداث کارخانه های ذوب آهن اصفهان و کارخانه های پتروشیمی و مونتاژ اتومبیل تراکتوری سازی نیز اضافه شد. در دوره پس از انقلاب ۱۳۵۷ گرچه تولید بسیاری از صنایع یا متوقف شده و یا سرعت آنها نازل تر از پیش شده بود، اما روند و گرایش فوق همچنان ادامه یافته و بازسازی اقتصادی در دو دهه پیش در همان چارچوب اقتصادی پیش ادامه یافته است.

آنچه در طول حیات اقتصادی سرمایه داری ایران مشاهده شده، یک روند مشخص متکی بر نیازهای امپریالیستی، است. تمام تولیدات کشور تنها به تولید وسایل مصرفی (بخش ۲) محدود بوده است. کارخانه های مونتاژ اتومبیل، پتروشیمی و ذوب آهن نیز به مفهوم «صنعتی» شدن ایران نبوده است. امپریالیزم تنها زمینه های اقتصادی برای به فروش رساندن کالاهای سرمایه ای خود در ایران را فراهم آورد. ایران در دوره شکوفایی خود (پس از انقلاب سفید) هرگز به تولید وسایل تولیدی (بخش ۱) و جهش صنعتی نایل نیامد، زیرا فاقد چنین امکاناتی بود. سرمایه داری ایران و بورژوازی ناقص الخلقه تحمیلی بر ایران توسط امپریالیزم، اصولاً به منظور زمینه ریزی و شکوفایی اقتصادی کشور طرح ریزی نشده بود.

بهمن ۱۳۹۲

پایان

سرسختن شماره 1 ماهنامه دیدگاه سوم

چندیست که نگاه به تغییر رژیم در ایران دچار بازنگری شده است، بخصوص پس از آغاز "ترمش فهرمانانه" جمهوری اسلامی. برخی از فعالین سیاسی دل‌سردانه به این نتیجه رسیده‌اند که اپوزیسیون خارج از کشور ضعیف و ناتوان شده، و رژیم، قدرتش از آنست که محاسبه می‌شده است. به نظر این هموطنان، سرنگونی تمامیت نظام امریست غیر ممکن، و هرگونه فعالیتی می‌بایست در راستا و هماهنگی با مبارزات رهبری شده در داخل کشور باشد.

همکاران دیدگاه سوم، سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را با حضور ملموس آزادیخواهان در صحنه برای سمت و سو دادن خیزش‌های خودجوش مردمی امکان‌پذیر می‌دانند؛ اما سرنگونی را تنها برای سرنگونی نمی‌خواهند.

اهداف عالی‌تر آزادیخواهان، تنها با گذار از خودآگاهی عمومی، ارتقاء فرهنگ مبارزاتی، و تحمل دیدگاه مخالف امکان‌پذیر است. به باور ما، گفتمان سازنده و فعال، آزادی‌اندیشه، بیان و مطبوعات، از اصول پایه یک جامعه سالم هستند؛ و بدون باور عملی به آزادی‌های فردی و شهروندی، بدون باور عملی به عدالت اجتماعی و بدون باور عملی به تحمل دگراندیشان، امر سرنگونی، به تنهایی یک فعل رفورمیستی است که به استبداد در شکلی متفاوت می‌انجامد.

به نظر ما، اپوزیسیون خارج از کشور با یک برنامه مشخص و هماهنگ، می‌تواند فراتر از یک گروه فشار مداخله‌گر باشد. سرنگونی، بدون در نظر گرفتن نقش آفرینی ملتون لائیک و نیروهای چپ و سکولار در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، اگر هم موفق شود، نمی‌تواند تضمین‌کننده ایرانی‌آباد و آزاد بشود. حضور و همبستگی تلاشگران برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی، نه تنها خواست‌های تهیدستان و آسیب‌دیدگان جامعه را برجسته می‌کند، بلکه نوید دهنده کثرتگرایی و تعامل در ایران فردا است.

دیدگاه سوم بر حضور فعال رسانه‌ها، در ارائه نقطه نظرات تحلیلی‌گران، دگراندیشان، و پژوهشگران سیاسی-فلسفی، تأکید دارد. ما بر این باوریم که با احترام متقابل، و با مناعت و سعه صدر، می‌توان هر نظر و دیدگاهی را شنید، مورد بررسی قرار داد، و با توجه به اصول و باورهای خدشه‌ناپذیر فردی و گروهی، دیدگاه‌های غیرواقعی، انحرافی، و مسموم‌را به چالش کشاند. نقش آفرینی رکن چهارم در زدودن جو نومیدی، در معرفی فعالانهای نیروهای دگربر در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، در ایجاد کانال تماس بین شخصیتها و نهادهای سیاسی، و ارائه برنامه‌های پیشنهادی احزاب و تلاشگران سیاسی-مدنی غیر قابل کتمان است.

رسانه‌های وابسته به رژیم اسلامی، در یک طرح از پیش برنامه‌ریزی شده، سعی دارند بر این باور که هرگونه فعالیتی بی‌نتیجه و باطل است، دامن بزنند. دیدگاه سوم از نقاط ضعف جنبش آگاه است و آن را نادیده نمی‌گیرد، اما تلاش رژیم برای ایجاد جو نومیدانه را دلیلی بر وجود نقاط مثبت و تعیین‌کننده جنبش سرنگونی طلبانه ارزیابی می‌کند.

همکاران دیدگاه سوم، طبیعتاً در کلیه امور هم‌نظر نیستند، و در برخی از موارد تحلیل کاملاً متفاوت دارند، اما این اختلاف دیدگاهی را گرمی داشته و همکاری با یکدیگر را بخشی از اندیشه حاکم بر ماهنامه می‌دانند؛ اندیشه و دیدگاه همگرایی، همسویی، و اتحاد برای سرنگونی.

امید است انتشار ماهنامه دیدگاه سوم برای حداقل یک زمانبندی شش ماهه، بتواند زمینه ساز تشکیل گروه تماس مابین نهادهای سیاسی و شخصیت‌های آزادیخواه، و ابزار برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان بشود. ما از کلیه شخصیتها، تلاشگران برای نهادینه شدن حقوق سیاسی-مدنی، و نهاد‌های سیاسی دعوت می‌کنیم تا ماهنامه دیدگاه سوم را بعنوان ابزاری برای بیان خواسته‌های خود پذیرفته و با همکاری مثبت و مستقیم با ما، زمینه را برای برداشتن گامهای مثبت در آینده فراهم آورند.

**دیدگاه سوم را از طریق ایمیل
به داخل ایران ارسال کنید.**



تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، برای سرنگونی